

فرهنگ اصطلاحات پارچه

و

پوشش در ایران

(از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

نسم کمپانی



ژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

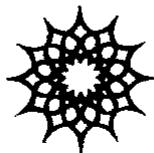
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران

(از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

نسیم کمپانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۱

سروشناسه: کمپانی، نسیم، ۱۳۹۷ -

عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشک در ایران (از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی) / نسیم کمپانی .

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۴۷ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۵۶۵-۵

وضعيت فهرست نويسى: فبيا

يادداشت: کتابنامه .

موضوع: پوشک — ایران — اصطلاحها و تعبيرها

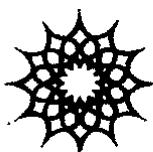
موضوع: پوشک — ایران — تاریخ

شناسه لغزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رده بندی کنگره: GT۱۴۲۰/۸۸۴ ک/۱۳۹۰

رده بندی دیوی: ۹۵۵/۰۰۹۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۳۳۰۰۷



## فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشک در ایران (از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)

مؤلف: نسیم کمپانی

ويراستار: فاطمه رحمصیان کاشان

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: ناصر زعفرانچی

ناظر چاپ: مجید اسماعيلی زارع

نسخه پرداز: فرزانه صادقیان

آماده سازی: عرفان بهاردوست

حروفنگار و صفحه‌آرا: فرزانه صادقیان

طراح جلد: اعظم صادقیان

اجرای جلد: عطالله کاویانی

چاپ اول: ۱۳۹۱

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: نهضت پویا

ردیف انتشار: ۹۰-۹۳

بهای: ۴۵۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-565-5

شابک ۵-۵۶۵-۹۶۴-۴۲۶-۵

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۶۴۱۹، تلفن: ۰۲۰-۴۶۸۹۱۳-۳، فاکس: ۰۲۰-۳۶۳۱۷

## پیش‌گفتار

این کتاب تمامی اصطلاحات و کلماتی را ارائه می‌دهد که برای نامیدن انواع پارچه و پوشاك — شامل کفش، کلاه، رو جامه، زیر جامه، شال، روسری (هر چیز که بر روی سر قرار می‌گرفته) — در ایران قدیم تا شروع دوران پهلوی به کار می‌رفته است. منظور از ایران قدیم — بجز منطقه فلات ایران — کشورهای آسیای میانه (تاجیکستان، آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، ارمنستان و گرجستان)، افغانستان، شبه قاره هند (شامل کشورهای هند، پاکستان کنونی، بنگلادش) عراق، سوریه، لبنان، کشورهای شمال افریقا شامل مراکش، تونس و مصر (که البته جزء ایران نبوده اما با ایران تبادلات تجاری داشته‌اند و نتیجه آن تأثیرات فرهنگی متقابل بوده است)، اسپانیا (که حدود ۸۰۰ سال زیر سلطه مسلمانان و ایرانیان بوده) می‌باشد.

هدف از تدوین این کتاب، علاوه بر گردآوری و معرفی اصطلاحات و واژه‌های کهن در مورد پوشاك به علاقه‌مندان، فراهم کردن منبعی برای پژوهشگران رشته‌های پوشاك، طراحی لباس، تاریخ لباس، صنایع دستی، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌باشد؛ زیرا بسیاری از این اصطلاحات و واژه‌ها و مورد کاربردشان اکنون منسخ شده یا در حال از بین رفتن است و فقط برخی از آنها هنوز در زبان‌های دیگر، مانند فارسی دری در افغانستان، فارسی تاجیکی، ترکی آذری، ترکی ازبکی، ترکی استانبولی، عربی، هندی، اردو در پاکستان و حتی صورت دگرگون شده آنها در زبان اسپانیایی و

عربی یافت می‌شود؛ چنان‌که واژه کورته یا کورته، که در فارسی برای لباس بلند یا پیراهن بلند به کار می‌رود، امروزه، در زبان هندی، به «کورتا» تبدیل شده است. امری که نشان‌دهنده گستره این ارتباط فرهنگی و زبانی در ایران کهن است.

در این کتاب، می‌توان رذّ زبان و فرهنگ دوران کهن ایران، به‌ویژه نحوه آداب و رسوم پوشش و روش کار خیاطان و پارچه‌فروشان و تاجران پارچه را یافت.

در این میان، نیز می‌توان به توانایی شرقیان، به‌خصوص ایرانیان و ملل مرتبه با آنان در بافت و رنگ‌آمیزی پارچه و لباس و تنوع طرح‌ها و میزان و تعداد کارگاه‌هایی که در این صنعت در دوران کهن وجود داشته و همین‌طور به نحوه تبادل فرهنگی ایران با دیگر کشورها پی برد. مسئله مهم اینکه، در کشورهای همسایه ایران کنونی، مانند افغانستان، پاکستان، عراق و بیشتر کشورهای آسیای میانه، مردم هنوز لباس‌های سنتی خویش را حفظ کرده و از آن به عنوان یک پوشش معمول در کار و زندگی استفاده می‌کنند، در حالی که متأسفانه، در نزد ایرانیان، این سنت منسخ شده و لباس‌های جدید اروپایی جای لباس‌های سنتی را، که با آداب و رسوم و نیز با آب و هوای سرزمین ما سازگاری داشته، گرفته است، چنان‌که حتی در روستاهای عشایر نیز مردم به جای لباس‌های محلی و سنتی خود از این‌گونه لباس‌ها (مثلًا، شلوار جین!) می‌پوشند؛ و بدین‌سان مشاهده می‌شود که نسل جدید بیشتر و بیشتر با سنت پوشاسکی کهن خود بیگانه می‌شود. ذکر این نکته بس که زیبایی و تنوع طرح‌ها، رنگ‌آمیزی پوشاسک و لباس‌های شرقیان همواره باعث شگفتی جهانگردان غربی بوده، چنان‌که در سفرنامه‌های خود به آن اشاره کرده و برخی نیز ترجیح می‌دادند لباس شرقی در بر کنند.

به امید آنکه طراحان لباس ایرانی با بازنگری در سنت پارچه و پوشاسک خود و استفاده از آن در طرح‌های نوین بتوانند به حفظ این سنت مفید و زیبا کمک کنند.

در تنظیم و نگارش این فرهنگ، از فرهنگ‌های بسیار کهن و کتاب‌های تحقیقی در مورد لباس و پوشاسک مردمان در عهد باستان استفاده شده است که

فهرست آنها در کتابنامه پایان کتاب آمده است.

شایان ذکر است که تعریف مدخل‌ها عموماً از منابع مورد استفاده عیناً نقل شده و در برخی موارد، اندکی ساده‌یا کوتاه گردیده‌اند. در اعراب گذاری سروازه‌ها نیز، حتی‌الامکان از لغتنامه دهنده به عنوان فرهنگ مادر استفاده شده و گاهی اوقات به سایر فرهنگ‌ها، از جمله آنندراج، رجوع شده است.

از سرکار خانم فرزانه وزوایی سپاسگزارم که با بررسی مدخل‌ها و تعریف‌ها، نکات ویرایشی ارزشمندی را ارائه دادند و مرا در بهثمر رساندن این امر یاری کردند.

امید است که این کتاب مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد. بدیهی است که این کار خالی از ضعف و نقص نیست و نگارنده پذیرای نقد و نظرهای کاربران این فرهنگ است.

با تشکر از خانم فرزانه وزوایی که مرا در ویراستاری این کتاب یاری نمودند.

نسیم کمپانی



# ۱

آبافت پارچه ستیر و سفت و گنده  
← آبفت.

آبچین حوله، جامه‌ای که پس از  
غسل دادن تن و بدن را بدان  
خشک کنند، جامه‌ای که پس از  
حمام بدن را با آن خشک بکنند.

آبدست جبهه آستین کوتاه؛ لباده،  
نوعی جامه که قسمت بالای  
سرآستین بلندتر از قسمت زیرین  
آن است که بر روی آستین  
برگردانند زینت را.

آبشم نوعی ابریشم خشن و ناصاف  
که به آن ابریشم کج نیز گویند.

آبشن پیواهنه که داماد پوشد.

آبشمیم ابریشم خام.

آتش لباس کنایه از سرخپوش،  
همچنین: آتشین لباس.

آجیده کردن نوعی دوخت، نوعی

بخیه، کوتاهتر از کوک و شلال.  
آجیده نوعی پای‌پوش تابستانی.

آخی کتان پست بی‌کاره؛ جامه که  
دارای خطوط باشد.

آذری نام جامه، پارچه‌ای که در  
آذربایجان بافته می‌شد.

آزربانی نوعی شال زنانه که به  
رنگ سبز می‌باشد و زنان قوچان  
به سر می‌کنند.

آس جانوریست سفید که سر و دم او  
سیاه و از پوستش پوستین سازند  
قاقم نیز به آن گویند.

آستر جزء درونی جامه، پارچه درونی  
جامه.

آستر طاروفی نوعی آستر برای  
لباس در زمان امویان.

آستن آستین. همچنین: آتی، آستیم  
آستین آن جزء از جامه که

آقا بانو روسی نازک زنان کرد که روی شانه می‌اندازند؛ پارچه نخی گلدار.	مخصوص پوشش دست است گاهی کوتاه و گاهی بلند.
آگن هر چیزی که در جامه و بالش آکنده کنند، مثل پشم و پنبه و پر. همچنین: آگنجالین.	آستین یک پارچه آستین سر خود. آستینک آستین لباس زنان در سیستان و بلوچستان.
آگنه پنبه محلوجی (حلاجی شده) که در میان آستر و ابره جامه گذارند. آسترو طرف درونی هر لباس، پارچه زیرین در جامه.	آسو موژه. آغاری پارچه کرکی که تار و پودش هر دو کرک باشد و بهترین آن را ترکمن‌ها می‌بافتند.
آمه خرقه که در آن کودک را می‌بیچند. آنا کسی رید نوعی لباس بلند دامن خاص مردان ایران باستان که البته در اصل نوعی شلوار بوده که با بند بر کمر بسته می‌شده است و دارای چین‌های فراوان بوده است.	آغازه بند کفش و پائی پوش. آغره جامه نازک و تنگ، جامه تنگ و پاره‌پاره.
آوره البطانه آستر جبه (آوره یا ابره به معنی رویه لباس و قبا، از انواع آن ابره رضایی است. و بطانه به معنی آستر می‌باشد).	آفتاب گردانی نوعی چارقد که در زمان ناصرالدین شاه در اندرونی پوشیده می‌شد. آفتاب گردان قطعه‌ای از چرم به شکل نیم قرص ماه (هلالی) که در پیش گلاه نصب کنند برای محافظت چشم و صورت از اثر آفتاب.
	آفتابی لنگ، زیرا لنگ‌ها را در آفتاب پهنه می‌کنند در زبان مردم یزد.

## الف

آبره روی جامه دولا، آن چه در زیر  
بود، آستر، جامه دو تو مثل قبا،  
رویه جامه و کلاه از انواع آبره  
رضایی می باشد.

آثواب جامه های پوشیدنی (مفرد آن  
ثوب می باشد به معنی جامه یا  
یک دست لباس).

آجاص عمری نوعی پارچه و جامه  
که در شیراز تهیه می شده است.  
احرام دو چادر نادوخته که در ایام  
حج که یکی را لنگ و ته بند کنند  
و دیگری را بر دوش پوشند،  
آزاری که بر میان بندند و ازار  
دیگر را بر خود بپیچند یا بر دوش  
گیرند.

احرامی رو فرش، نوعی از پارچه و  
حرمات پنبه های یا پشمی که بر  
روی فرش گسترانند.  
آحمدی نوعی پارچه از پنبه خود

آبره روی جامه دولا، آن چه در زیر  
بود، آستر، جامه دو تو مثل قبا،  
رویه جامه و کلاه از انواع آبره  
رضایی می باشد.

آبطلان آستر کردن جامه.  
آبیاری نوعی پارچه، جامه بسیار  
نازک، منسوب به آبیار دیبایی  
راه راه لطیف و نازک بافته بهترین  
آن آبیاری کافوری آبیار نام مکانی  
است در مصر.

آبیر پیراهن، قمیص به لغت زند و پازند.  
آپرنداخ تیماج، سختیان. همچنین:  
آپرنداخ.

آتب چادر از میان چاک زده  
بی گریبان و آستین که زنان  
پوشند، پیراهن زنان؛ شاما کچه،  
هر جامه کوتاه که تا نصف ساق  
پا رسد، پیراهن بی آستین؛ شلوار

و موج دار که آن (چرم بلغار) نیز گویند، چرم سرخ، گویند از تابش ستاره سهیل رنگش درست می شود.

ارخالق کلمه ترکی است و به معنی قبایی کوتاه که در زیر قبای مردان پوشیده می شده است و دارای آستر و رویه که قدری پنبه در میان آستر و رویه داشت و پنبه دوزی شده بود و مردان آن را زیر قبا و زنان بر روی پیراهن می پوشیدند. ارخالق را به تناسب فصل سال از پارچه های مختلف می دوختند، مردانه آن معمولاً دو جیب در دو طرف داشت و یک جیب بغل برای مهر و امثال آن. دارای دو آستین کوتاه نیز بود. جلوی ارخالق روی هم جمع می شد، دگمه و مادگی آن را با قیطان تعییه می کردند. دو طرف ران ها چاک داشت. لبه ای که بر آن می دوختند پرنگ تر از متن بود. لباسی بود نازک و سبک و مناسب همه فصل. پاییز و زمستان روی جامه های دیگر می پوشیدند. این جامه از عهد

رنگ که در قصبه ای به همین نام در بین فارس و کرمان می بافند. آخصاب نوعی جامه.

آخکوبه مادگی و حلقه ای که در آن تکمه را بند کنند. همچنین: آخکونه.

آخکوزه تکمه کلاه و جامه، گوی گربیان. همچنین: آخکوزنه. آدره نوک کلاه خود.

آذقجه پوشش، روپوش نقش دار، لفافه، نوعی از آرایش تخت خواب امرا و پادشاهان و آن چادری باشد سپید برابر آن تخت که چهار طرف آن پارچه رنگین به عرض نیم ذرع بطوری دوزند که وقت گستردن آن پایه تخت بدان پوشیده نشود و بر آن پارچه های رنگین گلابتون نقش و نگار دوزند و چون آن را بر تخت گستردند بالای آن تشک و چادر کشند، آن پارچه منقش را از هر طرف در میانه هر چهار پایه تخت متصل به فرش آویزان باشد.

آدی جامه فراخ؛ جامه ستبر.

آدیم پوست دباغی شده، چرم، پوست پیراسته، نوعی چرم خوشبو

چاکدار یک آرخالق یا نیم تنه بلند بدون یقه بر تن می کردند که کمر آن چین های متعدد داشته. ابتدا این جامه بلند بوده و به تدریج کوتاه شده و به صورت نیم تنه در آمده بود و غالباً به زانو نمی رسید و در بین بین اعیان و اشراف تزیینات زیبا از مروارید و امثال آن داشته است. در قرن سیزدهم هجری این لباس جزء لباس زنان، علماء، تجار و عمال در باری محسوب می شده است و بدین گونه این لباس پوشیده می شده که در خانه آرخالق ترمه کرمانی و محمل کاشی و در دید و بازدیدها آرخالق ترمه کشمیری یا محمل و لباس زنان طبقه متوسط را در خانه آرخالق ریسمانی، ابریشمی یا یزدی و در دید و بازدیدها آرخالق ختایی یا اطلس یا ترمه کرمانی و محمل کاشی پوشیده می شده است. در دوره ناصرالدین شاه قاجار زنان روی پیراهن آرخالق بر تن می کردند. آرخالق زنانه و تزیینات و یراق دوزی طلایی سر دست

زندیه مرسوم شده بود. تفاوت آرخالق زمستانی و تابستانی این بود که زمستانی آن پنبه دوزی شده بود و تابستانیش دولایی دوخته می شد. طبقات مختلف مردم می پوشیدند و جنس آن و نوع مرغوبیت آن بسته به طبقه فرق می کرد چنان چه که علماء در زستان آرخالق قلمکار و امثال آن می پوشیدند و در تابستان الجه یا الیجه کاشی یا مازندرانی که نوعی آرخالق بود و از پارچه دستیاف راه راه دو رنگ (ممولاً سیاه و سفید) تهیه می شد گاه سوآستین ها و یقه آرخالق را یراق دوزی و ترین می کردند. از دیگر انواع آن آرخالق سنبوسه بوده که پنبه دوزی آن از یک رو صورت می گرفته است و رویه آن به شکل مجموعه ای از نقش های برجسته مثلثی بوده است و ظاهراً این نوع آن را افراد بی بضاعت می پوشیده اند. علاوه بر مردان زنان نیز آرخالق می پوشیده اند چنان که قرن دوازدهم (هجدهم میلادی) زنان بر روی پیراهن

**أَرْغَاج** تار و پود جامه. همچنین: ارغاج.

**أَرْمَك** جامه پشمینه، نوعی پارچه از پشم شتر.

أرنباری جامه خز مایل به سیاهی. أروسی نوعی کفش پاشنه دار، کفش چرمی پاشنه دار مردانه یا زنانه، کفش ارسی سیاه را عمال قدیم و مردم متوسط و زنان در خانه می پوشیده اند. همچنین: أرسی. إزار بند بند شلوار.

إزار دو معنی دارد ۱. چادر بزرگ یا روپوشی که زنان خود را با آن می پوشانند ۲. نوعی شلوار برای پوشاندن عورت و باسن، لنگ جامه که نیم تنہ بدان پوشانده دستار و عمامه و یکی از انواع آن ازار رشیدی است و از انواع دیگر ازار عمانی، ازار کافوری.

إزار پای جامه، زیر جامه، شلوار، قنبان، لباسی که پاها را بپوشاند. همچنین: ازار پایی، ازاره.

**إِسْتِبْرَق** نوعی اطلس. همچنین:

استبرق ← استبرق

**إِسْتِبْرَق** دیبای با زربافته شده، اطلس، کمخاب. همچنین:

آستین و جلو سینه و پشت داشته است. در میان عشاير هم آرخالق متداول بوده است از جمله عشاير فارس آرخالق بلند بر تن می کرده اند. در تهران آرخالق را به صورت های مختلف تلفظ می کردند از آن جمله آرخالق، الخالق، الخلق. آرخالقی نیزی کسبه دوره گردی را می گفتند که لباس های کهنه را از خانه ها و زنان خانه دار می خریدند. جامه که طلاب علوم دینی و کسبه در زیر قبا می پوشیده اند، نیم تنہ رویی زنان، نوعی از قماش نازک، لباسی که معمولاً از چیت های رنگی دوخته می شد کاملاً چسبان و بدون یقه بود و آستین های آن تنگ و تا بالای آرنج می رسید. همچنین: ارخلق.

أردن نوعی ابریشم؛ خز سرخ.

أردنج چرم سیاه، چیزی مانند چرم سپید که بدان زین ها را می بندند و محکم کنند.

أَرْزَقْ پوش منظور صوفیان هستند که خرقه کبود می پوشیدند، کبود پوش.

کوچکی که زیر جامه پوشند.  
**اطلس** نام جامه (پارچه) است  
 ابریشمی که بیشتر از نگار و نقش  
 ساده باشد، جامه ابریشمی  
 پرزداری که روی آن پرزدار و  
 پشتش بی پرز باشد و پرسش کمتر  
 از پارچه متحمل بود یکی از انواع  
 آن اطلس زرکش و دیگری  
 اطلس قطنی می باشد.

**اطلس نظام الملکی** نوعی پارچه که  
 در زمان قاجاریه رواج داشته است.  
 آفزار پا کفش.  
 آفزار کفش.  
 آفسر تاج و کلاه پادشاهان.

آفسریج نوعی چادر زرد رنگ،  
 نوعی جامه زرد رنگ.

اقمشه جامه های پشمینه، رختها  
 و متعاه، پارچه و کالا.

اکسون نوعی دیباي سیاه باشد،  
 جامه سیاه قیمتی که بزرگان  
 جهت تفاخر پوشند.

### اکلیل تاج

اکنان پرده، پوشش  
 آگلیون پارچه ابریشمی هفت رنگ،  
 پارچه ابریشمی گلدار مشقی  
 (شاید مشقی یعنی رنگی مانند

استبرک، نوعی پارچه ابریشمی،  
 دیباي ستبر و ضخیم؛ دیباي زر  
 دوزی شده؛ جامه که آستر آن  
 حریر باشد. (معرب کلمه استبر یا  
 ستبر).

استیم آستین جامه. همچنین:  
 اوستیم.

آسدی جامه باfte؛ تارجامه  
 آسرنج - ضریح

آسکت جلیقه در بلوجستان.

آشترا به نوعی جامه پشمین،  
 جامه است گرانبهای که از پشم شتر  
 می سازند. همچنین: آشتراوه  
 آشتربانه.

آشتروا جامه خوابی که از پشم شتر  
 می سازند.

آشتک جامه ای که کودک نوزاد را  
 در آن بپیچند و به آن (قنداق) و  
 (پازار) هم می گویند.  
 آشتیم ازار، شلوار.

آشمونی پارچه ای منسوب به  
 شهری به نام آشمون در بخارا.

آصابه نوعی عمامه در زمان عباسیان و  
 سپس در زمان ترکان و سلجوقیان  
 که مردان بر سر می گذاشتند  
 آصدہ پیراهن کوچک، پیراهن

پوشاند و بالا تنبان پوشند، تنبان  
پاچه کوتاه.

أندرورديه اين کلمه فارسي است که عربان نيز آن را استعمال کرده‌اند به معنى شلوار پاچه کوتاه، اندرورد.  
أندرونه پيراهن و چادر، لباسی که در زير قبا پوشند.

أندرونی پارچه کتاني اعلا.

أنگله حلقه کوچک که گوی (تکمه) گریبان را در آن داخل کنند، تکمه کلاه، گوی گریبان. همچنین:  
انگل ← انگيل.

أنگليون نام جامه‌ایست هفت رنگ، دیای هفت رنگ، چون مسیحیان شرقی انجیل را در قماش ابریشمین و ملون می‌بیچیده‌اند از این رو آن را نیز به این نام خوانده‌اند.

أنگييون پارچه ابریشمی رنگارنگ همچنین: انگييون.

أودرای نوعی پارچه و جامه که در زمان عباسیان بافته می‌شده است.  
أورمک پارچه پشمین؛ کلاه.

اورنگ زیی یک نوع پارچه.

اورنگ شاهی نوعی ابریشم.

أوره آبره قبا و کلاه و جزء آن در

لاچه پارچه‌ای باشد خطدار (راه راه) دو رنگ.

الباق نوعی جامه زمستانی، پارچه‌ای که در پس جامه دوزند و در سرما بندهای آن را بر پیشانی بندند تا گردن و گوش را گرم نگه داشته و حفظ نماید و به ترکی آن را الپاق می‌گویند. همچنین: الپاغ.

التلگ نوعی بند شلوار ابریشمی که در ارمنستان تهیه می‌شده است.

الجك نوعی دستکش برای دفع سرما که در قوچان می‌پوشند.

اللچه نوعی پارچه ابریشمی یا پشمی رنگارنگ. همچنین: الیچه.

الزرد زره.  
آلسترو أستر جامه.

الوضعيه پنبه میان أستر جبه.  
أنخالق نوعی لباس که جنس آن از ابریشم و أستر آن نخی بوده است و در جشن‌ها پوشیده می‌شده، در استان خراسان در قسمت‌های بیدخت و بجستان.

أندامى جامه خوش اسلوب که بر بدن چست، درست و راست باشد.  
أندروَد شلوار کوتاهی که زانو را

اون نخ پشمی در زبان دری. مقابل آستر، بهترین طرف جامه،  
همچنین: هون. روی قبا و کلاه، رویه پنبه‌ای  
آهاب پوست، پوست نایپر استه. جبه.

ایشی شلوار چرمی که پهلوانان و اوشانده تکمه. همچنین: اوشنونه.  
کشتی گیران می‌پوشند. اوشن جامه بازگونه پوشیده یکی از  
البُرْجُد کسایی زبر و خشن و خطدار مراسم ایرانیان قدیم پوشیدن جامه  
در زمان عباسیان. بازگونه بوده است به هنگام دعا.

اوشنگ جامه؛ ازار، لنگی؛ رومال؛  
قطیفه.

## ب

بادنگ یک نوع لباس بلند و گشاد.  
بادیج پوششی مانند تن bian که از  
پارچه‌های رنگارنگ درست شده  
باشد و زنان در قدیم به پا  
می‌کردند. شاطران (پیادگان  
چالاک) و پیاده‌روان نیز به پا  
می‌کردند و پشت پا را تا ساق  
می‌پوشانیده است. این پوشش را  
از پارچه‌های قلمی رنگین آجیده  
می‌کرده‌اند.

بارنگ بند قنداق کودکان،  
کمربند.

بارانی نمد یا سترولاتی که از آن  
جامه و کلاه درست می‌کردند و  
در باران می‌پوشیدند، کلاهی که  
در باران بر سر گذازند.

باروزه جامه کهنه.

باز آفگن زنده و پنیه‌ای که درویشان  
بر جامه و خرقه دوزند، مداخل

بابری کرباس سیاه که در سبزوار برای  
دوختن شلوار به کار می‌رفته است.  
بادامه پارچه‌ایست نفیس، نوعی  
ابریشم که بهای که هنوز آن را از  
هم نگشاده باشند؛ خرقه مرقع  
درویشان که از پارچه‌های  
رنگارنگ دوخته شده باشد.  
بادبان گریبان قبا، دو رویه قبا که در  
زیر بغل چپ و راست بسته  
می‌شود.

بادروزه جامه کهنه، لباسی که هر  
روز پوشند. که به تازی (عربی) به  
آن بذله گویند، جامه که هر روزه  
برای کار پوشند. همچنین: با روزه.  
بادروزه بادروزه.

بادره پارچه تن bian و شلوار.  
همچین: بارنگ، بازنگ.

بادگان پیش و پس گریبان جامه.  
همچنین: بادو بان.

غالباً به معنی کلاه پیوسته به جامه بوده است.

**باشماق** کلمه‌ایست ترکی به معنی مطلق کفش.

**باغزیه** نوعی جامه از خز؛  
جامه‌ای مانند حیر.

**باfte** نوعی پارچه نخی؛ رسن، طناب؛ تکمه‌هایی که از پشم گوسفند ساخته باشند؛ نوعی پارچه پنبه‌ای.

**باکیده** نوعی حیر نقش‌دار، حریر  
تنکباف و ریزباف.

**بالاپند عمامه**؛ لباس روی.

**بالاپوش** لباس رویی، هر جامه‌ای که بر روی دیگر جامه پوشند، نظیر جبه و امثال آن، نوع بالاپوش بسته به پارچه و دوخت و موقع و مقام پوشنده فرق می‌کرده است. جزء خلعت‌های فاخر دوره صفوی از بالاپوش محمل زربفت می‌توان یاد کرد، روپوش.

**بالاں** ابریشم نرم و صاف؛ نوعی پارچه صاف و کهنه، پارچه کلفت پشمین که در زیر پالان اسب باری یا شتر گذارند.

مانندی که برخی سپاهیان بر پشت گریبان جامه پنبه‌دار دوزند چنانچه سر مداخل در میان دو شانه افتاد، پارچه‌ای که بر پشت گریبان دوزند (پینه، در پی) به عربی به آن رقه گویند یعنی پاره. همچنین: بازافکن.

**بازبکند** نوعی سردوشی که بر روی دو کتف خود می‌زند در زمان طاهریان، نوعی پوشاسک نبرد همچنین: بازکند، بازفکند.

**باژرنگ** کمربند و سینه‌بند زنان. همچنین: باژرنگ.

**باشامه** چادر و مقنعه معجری که زنان بر سر اندازند. همچنین: باشومه، باشام، واشام، واشامه.

**باشلُق** کلمه‌ایست ترکی و آن کلاهی است که بر یقه شنل یا جامه دوخته باشند. این کلاه معمولاً یا از همان پارچه و جامه بود یا از جنسی کمی لطیفتر. در خراسان گاهی نیز به کلاهی می‌گفتند که از جنس پارچه و وقتی بر سر می‌نهاند دو طرف آن اویزان بود و حالت شال‌گردن بر روی گوش‌ها پیدا می‌کرد اما

- بیوه روی قبا و کلاه؛ نوعی کفش** بالاتی هر چیز که سر را پوشاند.  
بسیار ظریف و کوچک.
- بَتْ گلیم ستبر از کرک یا پشم** بالش چه چیزی که زنان بر سرین  
(معرب پَتْ) آن چه از کرک باشد.  
بینندن تا بزرگ نماید.
- بَتْرِسْنَگ نوعی پارچه کمرنگ.** بالواسه تار جامه و پارچه.  
بته جقه نقش سرو سرافکنده که  
نشان راستی و فروتنی ایرانیان  
است و بیشتر بر روی پارچه و  
لباس در قدیم می‌بافتند یا  
می‌دوختند، البته در شبه قاره هند  
و افغانستان و آسیای مرکزی نیز  
از این نقش در لباس‌های سنتی  
هنوز بسیار استفاده می‌شود.
- بَجَاد نوعی پارچه گلیم سیاه.** باولی نوعی جامه ابریشمی خوب که  
در باول بافند، باول نام محلی  
است همان بابل است در عراق.
- بخارایی نوعی جامه و پوستین** که  
در بخارا تهیه می‌شده است یعنی  
پوستین بخارایی.
- بُخاری نوعی پارچه پنهانی که** بای باف نوعی جامه و پارچه  
بافتی محکم و درشت داشت و  
بسیار مورد توجه اعراب بوده است  
و در بخارا تهیه می‌شده است در  
زمان سامانیان.
- بخنق خرقه‌ای که زنان زیر معجز** ببریان خفتانی از پوست بیر، جامه  
افکنند تا معجزشان چرب نشود،  
برقع کوتاه، پارچه‌ای که زنان آن  
را مقنعه کنند. (معرب کلمه بخیه)
- که سپاهیان از پوست بیر سازند،  
دیبای نقش دار رومی، جامه‌ای که  
پادشاهان و امراء در روز جنگ  
می‌پوشیدند، نام جامه‌ای که درست  
به هنگام جنگ بر می‌کرده است  
و از پوست بیر بوده است. ولی بر  
طبق نظریات جدید بیر بیان از  
پوست سمور بوده است.

ولایت برتاس می‌آورند (برتاس شهریست در ترکستان). همچنین: برتاتی.

بُوقه یک نوع کلاه تاتاری که در زیر عمامه ترمه بر سر گذارند و دستار را بر دور آن بیچند.

بُرجه خله که نوعی پارچه است. بُرد پارچه‌ای پشمی دراز و کلفتی است که روزها برای پوشاندن بدن و بیشتر شبها به جای جامه خواب (رختخواب) به کار می‌رود و رنگ آن قهوه‌ای یا خاکستری می‌باشد و راهراه است و در یمن می‌باftه‌اند و از پشم شتر و از انواع آن بود یمانی، برد قطری، برد عدنی، و برد فندقی است.

بُرد فندقی نوعی پارچه و جامه که در بخارا تهیه می‌شده است، نوعی لباس راه راه آستین بلند در زمان سامانیان و رنگ آن سرخ و سفید و سیز بوده است و روی دیگر لباس‌ها پوشیده می‌شده است، نوعی حریر.

بُرد قطری نوعی پارچه ابریشمی. بُرد نوعی پارچه کتانی.

بُرد یمانی نوعی جامه خطار

پارچه دوخته شده.

بَخِيَارِي لباس کهنه‌ای که به نوکر یا فقیری خلعت دهند.

بَداق پارچه تنباک، شلووار و ازار.

بَدره خريطه جامه، کيسه‌ای از پوست و مانند آن که چیزی در آن کنند و دهان آن را بینند.

بَدله لباس هر روزه (لباسی که سر روز پوشند). همچنین: بذله.

بَدَن زره کوتاه؛ جبهه کوتاه بی‌آستین، تنه جامه.

بَدنه خفتان؛ نوعی آرخالق از جنس کرباس؛ نوعی زره کوتاه.

بَدنه نوعی تنپوش جلیقه‌مانند.

بَذِيون پارچه نفیس ابریشمی.

بَر بَهارِي نوعی جامه و پارچه.

بَر جامه لباس‌های پریهای باشکوه. همچنین: بِز جامه.

بَر خوز جامه‌دان. همچنین: برفنده، بلغnde، بقچه.

بَراتی جامه کهنه که در وجه برات مواجب به مردم دهند.

بَراز پنبه‌ای که بر جامه دوزند.

بَر بِيطاء سینه بند زنان و کودکان (معرب کلمه بربند).

بَرتاس پوستین پوست روباه که از

پرده از دو جانب به نوار دیگری  
که به دور سر بسته شده دوخته  
می‌شود، ۲. نوعی چادر بزرگ یا  
روپوش است که زنان کاملاً خود  
را در آن می‌پوشانند و از پارچه  
ابریشمی درست می‌شود و در  
 محل چشم‌ها شکاف کوچکی به  
 شکل توری درست شده تا بیرون  
 را بتوان دید (این قسم پوشش  
 هنوز در افغانستان، پاکستان، هند  
 و بنگلادش پوشیده می‌شود)  
(برقوع) که به آن در زبان هندی  
 بورکا می‌گویند و در مصر به آن  
 بورکو می‌گویند.

**بَرْك** ۱. پارچه‌ای که از پشم شتر  
 می‌باشد و بیشتر درویشان از آن  
 قبا و کلاه می‌سازند، ۲. جامه‌ای  
 کوتاه تا کمر که مردم مازندران و  
 گیلان و طبرستان می‌پوشند، ۳.  
 پارچه‌ای از کرک گوسفند که  
 بسیار نفیس می‌باشد و از آن جبه  
 و سرداری دوزند و بروک باخزر و  
 کرمان بهترین انواع آن است،  
 نوعی پارچه ضخیم دست‌باف که  
 از کرک بزر در خراسان تهیه  
 می‌شده است.

(راه راه) که از یمن آورند.

**بُردى** ترینتات پارچه یا تنپوش  
 مانند قلاب‌دوزی، گلدوزی،  
 ملیله‌دوزی.

**بَرْزَه** بُرز پارچه‌ای که از ابریشم و  
 پشم بیافند.

**بَرْزَه** پارچه‌ای که از ابر، پشم و پنبه  
 سازند.

**بَرْشَم** برقع (معرب برشامه).

**بُرْطَل** نوعی سرپوش و کلاه.

**بُرْطَلَه** کلاه زیر عمامه.

**بَرْفَان** گرته چرمی.

**بُرْقَع** روپند زنان، پرده‌ایست که  
 چهره را از نقطه مبدأ بیضی  
 می‌پوشاند و از پیرامون و روی  
 پیشانی به سر بند متصل می‌شود  
 و از یک تکه پارچه موسلين یا  
 کتان سفید نازک به شکل چهره  
 انسان درست شده است و تا  
 زانوها آویزان می‌شود و پوشیدن  
 این لباس برای زنان (در گذشته)  
 بیرون از خانه اجباری بوده است،  
 پارچه درازیست از موسلين سفید  
 (یا سیاه) که تمام صورت را غیر از  
 چشم‌های می‌پوشاند و تقریباً تا  
 روی پاهای می‌افتد حاشیه بالای آن

**بَرْمَائِون** جبهه‌ای که سر و بدن را تمام می‌پوشاند.

**بُؤْنس** جامه که از پشم سیاه بیافند و به ندرت رنگ آن سفید باشد و آن لباس ترسایان (مسیحیان) و نصارایان باشد، کلاه درازی که کشیشان بر سر گذارند، که البته این لباس را در اسپانیا در زمان تسلط مسلمانان همه فرقه‌ها می‌پوشیدند. در قدیم به آن به معنی شب کلاه نیز دانسته شده است در دوره‌های بعد به نوعی روپوش بلند و کلاه‌دار اطلاق می‌شده است. لنگ، روسربی زنان. (معرب کلمه یونانی بیروس). همچنین: برنوس.

**بَرْنَك** پارچه‌ای ابریشمی. همچنین: پرنک.

**بَرْنُو دِيَبَأَيْ** تنگ، حریر نازک. همچنین: برnon.

**بَرْوَدِي** دوزی نوعی سوزن دوزی و گلدوزی روی لباس با نخ‌های طلایی و نقره‌ای که منشا ایرانی دارد.

**بَرْوَان** ۱. دستمال و رومال، ۲. حolle، ۳. سرچه که روی شانه افکنند، ۴. قبای بلند، ۵. کلاه

برکان نوعی پارچه تافته که در شیراز بافته می‌شده است در زمان آل بویه، (معرب پرکانه) و صله جامه، گلیم سیاه، جنسی از پارچه متقالي.

**بَرْكَان** نوعی جامه و پارچه تافته؛ گلیم سیاه؛ و صله جامه؛ جنسی از پارچه متقالي (معرب کلمه پرکانه). همچنین: برکانی، برنکان، برنکانی، پرکاله، پرگاله، پرکاره.

**بَرْكَوْع بِرْقَع**: حجاب.  
**بَرْكَى** کلاه درازی که زاهدان بر سر گذارند، کلاه نمادین دراز. همچنین: برگی.

**بَرْغَ بِيَدِي** لباس قلندرانست از پوست و چرم.

**بَرْغُسْتوان** پوششی که در روز جنگ پوشند و آن جامه‌ای بوده است که به جای پنبه در آن ابریشم کم‌بها که کثر یا کج می‌نامیده‌اند، می‌گذاشته و می‌دوختند و آن را کجیم و کجین هم می‌گفته‌اند، چون کثر یا غژ به معنی ابریشم است به این معنی قزاگنده یا کردا غنده نیز خوانند.

**بَرْغَى** پارچه‌ای باشد از پشم شتر که بیشتر لباس فقیران از آن باشد.

همچنین: پساک.

بَسْتَه ابْرِيْشِم رِنْگارَنْگ کَه در روی  
کارگاه جهت زردوزی گستردہ  
شده باشد.

بَشْكِير حوله، دستارچه، رومال.  
بَطَانَه آسْتَر جامه.

بَظِيمَاج نوعی جامه پرزدار مانند  
مخمل، جامه‌ای که میان آن پرز  
دارد و کناره‌های آن دارای نقش و  
نگار باشد.

بُغْچَه جامه‌بند، پارچه که در آن  
جامه، پارچه و دیگر چیزها گذارند  
و بپیچند.

بَغْلَتاق کلاه و فرجی، برگستوان،  
قبا، طاقیه. نوعی لباس  
بی‌آستین بسیار کوتاه که در زیر  
فرجی بر تن می‌کرده‌اند و از  
پارچه نخی بعلبکی به رنگ سفید  
یا از پوست سنجاب می‌دوختند.  
همچنین: بغلطا.

بَغْلَك تریز جامه.  
بَغْنَد پوستی که از آن کفش دوزند.  
بَفْخُم نوعی پارچه که بر سر چوب  
درازی بینند و هرگاه نثار بپاشند  
نثارچیان بدان از هوا نثار را برپایند

دراز.

بَرْوُد جامه پرزدار.

بَرْور سجاف جامه و دامن، سرهای  
آستین پوستین. همچنین: بروز.

بَرْوز سجاف دامن جامه.

بَرْوفَه دستار، منديل؛ کمریند؛  
رومال.

بُرْهانِج پارچه مثلثی از جامه.  
همچنین: چاپق.

بَرْهون کمریند.

بَرْيون دِيَبَى تَتَگ، حَرِير نازک،  
(معرب کلمه بزیون) یک نوع  
پارچه گلابتون دوزی و زریفت،  
کمخاب. این کلمه از ترکیب واژه  
بز به معنی کرباس و یون یا گون  
که پسوند آن است می‌باشد.

بَز نوعی پارچه پنبه‌ای بسیار  
گرانقیمت در زمان عباسیان بز  
نوعی پارچه پنبه‌ای، جامه و  
سلاح

بَزْشَم کرک و پشم نرمی که از بن  
موی بز می‌روید و از آن شال و  
بیشتر پارچه‌های قیمتی بیافند.

بَسَاك تاجی که از گل‌ها و ریاحین  
و برگ‌های مورد سازند و در روز  
عید یا دامادی کسی بر سر گذارند.

شمال کشور هند در ایالت او ترپرداش).

بند تنبان بند شلوار یا تنبان.  
بند میان بند، کمریند، طناب ابریشمی و یا پنبه‌ای که به آن شمشیر حمایل کنند، بافته‌ای که از لیفه تنبان و چاقچور گذرانده و در کمر استوار بندند، بافته‌ای که با قبا و ارخالق وصل کرده گره زنند.

بنداری جبه.  
بندقی جامه کنان گرانبهای، پارچه نازک راه راه سفید که مصریان از آن پیرواهن می‌دوخته‌اند.  
بندهه تکمه، گوی گریبان. همچنین: بندنه، بندیمه، بندینه.

بنک نوعی پارچه زمینه اطلس که بر آن گل‌های زربفت باشد.  
بنیان زیرپوش مردانه در زبان فارسی دری.

بنیج لباس و پوشاس.  
بنیقه خشتک پیرواهن یا گریبان (عرب کلمه بنیک) به معنی ابریشم فرومایه و پست که آن را قز می‌گویند.

بنیک نوعی ابریشم فرومایه و پست

(شار مقصود پول و امثال آن می‌باشد).

بُقیار لباس بی‌کرک سیاه از پشم شتر. همچنین: بقیاز.  
بَکْخَا حریر ساده.

بَكْتُر نوعی لباس آهنین که روی آن متحمل و پارچه زربفت کشیده در جنگ پوشند.

بُلاق پارچه ازار و شلوار.  
بَلَبَلَ چشم نوعی ابریشم.

بَلَبَلَ نوعی چرم بسیار لطیف و نازک که با رنگ‌های غیرمکرر رنگ کرده باشند.

بُلغار پوست دباغی شده خوشبوی موج دار که (تلاتین) نیز خوانند، چرم سرخ.

بُلون دستمال، رومال.  
بَلياد لباس ساده بی‌زینت؛ جامه سیاه.

بَليار لباس ظریف و مزین.  
بن-کش تکه مثلث زیر آستین (در غک) در لباس زنان سیستان و بلوچستان.

بنارس زری یک نوع پارچه زری اعلاکه در شهر بنارس بافته می‌شود (بنارس شهری است در

- که آن را کج گویند.  
**بُهراهمه ابریشم؛ جامه سبز ابریشمی.**  
**بُهرامان نوعی پارچه پشمی ظریف** بُهرامان نوعی بافتہ ابریشمی، حریر  
 هفت رنگ بسیار لطیف. همچنین:  
**بُوش نوعی پارچه پشمی ظریف و**  
**بیسر لباس خواب؛ قسمتی از بند** بیسر لباس خواب؛ قسمتی از بند  
**بیروم نوعی پارچه باریک و ظریف** بیروم نوعی پارچه باریک و ظریف  
**ریسمانی شبیه کتان مثقالی** که در  
**عراق باریک‌تر نازک‌تر آن را** بُوغ روپوش، لفافه چرمی.  
**بینی بند نقاب، چیزی که بر روی** بُوغبَنه پارچه‌ای که در آن چیزی  
**بینی بندند (پارچه‌ای که تا روی** بُوقلمون نوعی دیباي رومی که هر  
**بینی را بپوشاند) مانند زنان تازی.** لحظه به رنگ دیگر نماید، دیباي  
**همچنین: بینی ور.** رنگارنگ.  
**بینی دار چکمه، کفش نوک دار.** بُوم زمینه و تن پارچه زربفت.  
**بینی دار چکمه، کفش نوک دار.** بُوم طلا زمینه طلاکاری پارچه  
 زردوزی شده.  
**بُویی نوعی دستمال** که در بغداد  
**بینی دار چکمه، کفش نوک دار.** تهیه می‌شده است.  
**بُهرامن نوعی بافتہ ابریشمی**  
 هفت رنگ بسیار نازک و ظریف.

## پ

می کنند. پارچه‌ای کلفت که به صورت نواری پهن چندبار از ساق پا به پایین را می‌پوشاند برای گرم نگه داشتن پا در سرما. همچنین: پا پیچ، پای تابه، پا فتابه، پا تاوه. پاخته کفشه که از پوست دباغی نشده سازند.

پاتوا یک نوع کفش، پاییج. همچنین: پاتوه.

پاتیس نوعی پارچه نازک و ریزباف. پاجامه شلوار، تنیان، همان پیژامه اروپائیان. در زبان عربی به آن بیجامه گویند. در زبان هندی پویجامه و شلواریست گشاد که زنان هندی می‌پوشند ولی در اصل هندیان به آن پای جاما می‌گویند. همچنین: پاشامه، پای جامه.

پاچنگ کفش. همچنین: پاژنگ،

پافزار کفش، پاپوش. همچنین: پای افزار، پاو زار.

پابره شلوار بلند. پابند قنداق کودک.

پاپاخ، همچنین: پاپاق. نوعی کلاه بزرگ پشمی یا پوستی.

پاپوش کفش راحتی محمل مزین به یراق‌های طلایی و دانه‌های الماس بدلی که یک قرن پیش زنان ایرانی در داخل خانه به پا می‌کردند. کفش در عربی از این کلمه گرفته شده است. همچنین: بابوج، بابوش.

پاقابه بندهای بغلین و پاییج کفش، مج پیچ، نوعی پوشش که تا ساق پا را می‌پوشاند و بیشتر مسافران در پا می‌کنند. روستاییان نوع پشمی آن را در زمستان در پا

پار چرم دباغی شده؛ پارچه.

پار زَنگ پارچه‌ای که زنان روستایی به دوش می‌بندند.

پارچه آذری نوعی پارچه پشمی.

پارچه بافته قماش، پارچه الیافی و هر چیزی که از الیاف ساخته شده باشد، جامه، پوشاسک، تکه.

پارچه پشت‌نما موسلين، چيت موصلى.

پارچه شوشتري نوعی پارچه‌ای نازک که در شوستر بافته می‌شده و از نوعی ابريشم و ديبا تهيه می‌شده است، طرح اين پارچه راه راه باريک و پهن و رنگ آن كبود است در زمان سامانيان تهيه می‌شده است.

پارچه قلمکار نوعی پارچه از کرباس یا ابريشم یا متقالي ظريف که روی آن نقش اندازی می‌كرده‌اند و بر ۴ نوع است ۱. قلمکار معمولی که با قالب چوبی نقش‌انداز می‌کنند، ۲. قلمکار قلمی که در آن آيات قرآنی و دعا و احادیث با خط کوفی، نسخ، ثلث یا غبار می‌نوشتند ۳. قلمکار زرنگار نوعی نقاشی با زر که خيلي گران قيمت است و خاص

پارنگ، پاشنگ، پاهنگ.

پاچوک نوعی دم‌پايی که تخت آن چوبی بود و در بيرجند درست می‌شده است.

پاچه بخشی از انتهای پايین شلوار.

پاچيله نوعی گفشن مخصوص صوفيان و عارفان در زمان سلجوقيان که تنگ بوده است و روی فرش و بساط پوشیده می‌شده است، نوعی گفشن که به شكل غربال بوده است و بر روی برف پيادگان بر پاي می‌بستند و راه می‌رفتند تا برف زير پايشان کوفته شود و قافله و ديجران به آسانی بگذرند. در زبان مردم افغانستان چپلک يا چپلي به معنى نوعی پاي افزار به کار می‌رود.

پاچين دامن بلند و چين دار زنانه، در روستاها غالب پاچين را از پارچه‌های گلدار درست می‌کنند و آن را طوري می‌دوزنده که گشاد و برآمده است شبیه دامن‌های فندردار قدیم. رقصه‌ها گاهی بر دامن پاچين خود زنگوله‌های کوچك می‌دوختند تا هنگام رقصیدن به صدا درآيد.

پالودی.

پالیک کفش چرمی که با رشته هایی به پابسته می شده است.  
پای افزاری کم بها بوده. کفش چرمی. همچنین: پاییچ، پاتابه،  
بالنگ.

پانچک نقش ها و حالت پایین شلوار زنان بلوج.

پانمنده پارچه ای پنبه ای نقش دار پاهنگه کفش.

پای دامن پایین دامن، آنجا که دامن که به زمین نزدیک باشد.  
همچنین: پا دامن.

پای افزار پای پوش، کفش.  
همچنین: پوزار، پای اوزار.

پای انداز کفشه که با تسمه روی پاسته شود

پایدان کفش.  
پایزار کفش.

پای موز پا افزار.

پاینداز پارچه ای ابریشمی مانند که آن چه در کوچه ها جهت عبور پادشاه می گستراند.

پیششاخ فرجی، یک نوع جامه پیش باز که بیشتر زنان پوشند.

پیلی پا جامه و قبای کوتاه، جامه به

دربار صفویان، ۴. قلمکار هندی که نقوش الهام گرفته از نقش و نگارهای هند می بود.

پارچه هندی قصب پارد نوعی جامه رویی که از پالتو تنگ تر است.

پاره پارچه.

پاره زرد پارچه زردی که یهودیان جهت امتیاز بر دوش جامه می دوخته اند تا از مسلمانان شناخته شوند.

پاشنه بخواب کفشه که دیواره پشتی آن و طرف پشتی آن را بخوابانند یعنی بتوان پشت آن را تا کرد نظیر گیوه.

پاشنه نخواب کفشه را گویند که دیواره پشت آن تانشدنی نباشد.

پالاس پوشак پشمی دراویش،  
جامه پشمینه. همچنین: پلاس.

پالک کفش، کفش جرکی، لفافه و پای بیچ، نوعی پای افزار از چرم گاو. همچنین: بالنگ، پالیک.

بالنگ پوش بالاپوش.

پالود جامه ای از پوست بره، اصلأ به معنی پوست بره می باشد. همچنین:

می باشد و چین ها به طور مرتب

روی هم می افتد و در استان

خراسان پوشیده می شود.

**پر قاله کمریند؛ عمامه، کلاه، آن چه سر را پوشاند.** همچنین: پرتله.

**پرده حجاب، برقع، نقاب، چادر.**

**پرده زنبور نوعی برقع مشبک و توری که زنان بر روی صورت آویزند.**

**پرده زنبوری** پرده سوراخ دار که زنان در برقع دوخته پیش رو اندازند.

**پر زه** پارچه کهنه.

**پر طلاس** پارچه از موی جانورانی چون سنجاب و قاقم.

**پرفا** دیباي نقش دار لطیف و نازک.

**پرفند** حریر ساده و نوعی بافتہ ابریشمی (برند در زبان عربی).

**پوندیچ** نوعی کت کوتاه که زنان در افغانستان و تاجیکستان می پوشند و جزء لباس سنتی ایشان می باشد.

**پوندین** هر چیز که از حریم درست شده باشد.

**پرنگ** ← بونگ

**پرنو** دیباي نقش دار نازک و لطیف. همچنین: پرونون.

**پرنه** پیراهن فراخی است که از سر شانه ها تا جلوی سینه از

لغت زند و پازند.

**پت آهاری** که بر کاغذ یا جامه دهنده یا پشم نرمی را گویند که بن بز

بروید و آن را به شانه برآورند و از آن شال برآورند و از آن شال

بافند و بر کلاه نمد یا کپنک و امثال آن بمالند.

**پتک ساق بند مردان** برای محافظت از سرما.

**پتو بافته پشمی** که نوع خوب آن را در کرمانی بافتند، نوعی روانداز.

**پتوله بافته ابریشمی** نقش دار کار هند.

**پته گل** پارچه رنگارنگ در زبان فارسی دری.

**پخته پنبه** در زبان فارسی دری.

**پر گاره** جامه دان.

**پراگی** کلاه خود.

**پرانداخ** تیماج که از پوست بز یا گوسفند می سازند. همچنین: پرنداخ، پیرنداخ.

**پربیان** دیباي چین نقش دار نازک و تنک. همچنین: پربون.

**پربون** نوعی از ابریشم رنگین و خوب که در چین می بافتند.

**پرتابی** نوعی تنبان که در بالا گشاد است و به وسیله بند تنبان بسته می شود و از بالا تا پایین چین دار

پژوه آستر جامه. همچنین: پژه.  
پساک نوعی سربنداز تاج گل و  
گیاه، نوعی دیهیم که در زمان  
هخامنشیان مردان و در روز عید و  
یا مراسم رسمی بر سر می‌گذاشتند  
در زمان اردشیر نوع طلایی آن  
ساخته شد. همچنین: بساک.

پشتدار پارچه بستر.

پشتک یک نوع جامه کوتاه که  
مردم دارالمرز پوشند، نیم تنه  
کوتاه بدون آستین. همچنین:  
پستک.

پشتمال پیش سنگ.

پشتی نیم تنه، کمرچین، جامه  
کوتاهی تا کمرگاه که آن را غالباً  
مردم گیلان پوشند.

پشمینه لباس پشمی، هر جامه که  
از پارچه پشمی خشن بدوزند،  
خرقه صوفی (چون درویشان و  
صوفیان به لحاظ قناعت و  
ریاضت این‌گونه لباس را  
می‌پوشیده‌اند).

پشمینه پوش کسی که لباس  
پشمی بپوشد. همچنین: پشمینه  
دوش.

پلاس پوش صوفیان که لباس آنان  
عموماً پشمینه شتری یا سفیدرنگ

پارچه‌های گلدار و از سینه به  
پایین ترک ترک از ذری و تافته و  
اطلس دوخته می‌شود و سر دست  
حاشیه‌اش با زنجیر و یراق آرایش  
می‌یابد.

پرنیان حریر چینی نقش دار،  
پارچه‌ای ابریشمی ظریف  
نقش دار (پرنیان در زبان  
عربی) پوششی که پادشاهان به  
فال نیک گرفته و در روز جشن  
می‌پوشیدند.

پروز جامه پوشیدنی یا گستردنی،  
دیباپی که بر جامه نهند، سجاف  
دامن جامه و غیره، فراویز،  
پیرامون جامه، وصله‌ها که در  
اطراف جامه دوزند که از اصل  
ابوه یارنگی دیگر، حاشیه لباس.  
پرونده پارچه‌ای که در آن پارچه و  
جامه در آن می‌بیچیند.

پروه چادر، چادرشب.  
پره دامن.

پرهه پیراهن، پیراهنی که زنان در  
شهر فردوس می‌پوشند (در استان  
خراسان).

پریان ابریشم و حریر مخفف  
پرنیان.

پرینان پوست شتر.

- پنبه پای نوعی کفش.**
- پنبه قبا کسی که قبای پنبه ای پوشیده باشد.**
- پنج بند عصابه و پیشانی بندی که زنان بر پیشانی بندند (پیچند).**
- پوپشنمن خود آهنین که در روز جنگ بر سر گذارند.**
- پوتی کلاهی که از پوست بره و به رنگ سیاه است.**
- پودنه پاشته کفش در زبان فارسی دری.**
- پوزار کفش در استان خراسان.**
- پوست پلنگی نوعی جامه و پارچه که خاص شرابفروشان در زمان عباسیان بوده است.**
- پوستیان نوعی چرم.**
- پوستین بید دیو جامه.**
- پوستین کابلی نوعی پوستین گرانبهای که در شهر کابل ساخته می شده است.**
- پوستین لباسی جبهه مانند که از پوست بز و گوسفند درست کنند و جامه ای است گرم و زمستانی که از پوست دیگر جانوران مثل سنجاب، خز و قاقم نیز تهیه می کردند و بهترین پوستین در خراسان در دره گز و نیز در کابل بوده یا کبود رنگ و به این نام شهرت داشته اند در زمان سامانیان.**
- پلاس نوعی پارچه پشمی کلفت و ستبر؛ نوعی جامه کم بها.**
- پلنگ پوش نوعی بالاپوش.**
- پلنگیفه: یک نوع لباس چیکنی (چیکنی) مخصوص پادشاهان.**
- پلنگینه جوشن یا پوشاسکی که از پوست پلنگ بسازند، جامه ای است تیره رنگ دارای پر یا مو که در آتش نمی سوخته است و در آب تر نمی شده و هیچ سلاحی بر آن کارگر نبوده است. (بیر بیان). جامه پهلوانان، یک نوع لباس از پوست مخصوص پادشاهان.**
- پلوت عمame کوچک**
- پنام پارچه چهار گوشی که در دو گوشه آن بندی دوخته باشند و در وقت خواندن زند و اوستا آن را بر روی خود بندند زرتشتیان. رسم این است که موبد در برابر آتش مقدس هنگام اجرای مراسم دینی آن را بر روی بندد که نفس و بخار دهان به آتش مقدس نرسد. زرتشتیان به آن رویند نیز گویند.**

بلند و چین دار است و در استان خراسان (بیرجند) پوشیده می شود.  
پیراهن سیمابی پیراهن سفید.  
پیراهن قاق دار پیراهن آهاری در زبان فارسی دری.  
پیراهن کار نوعی لباس خاص آشپزان در زمان عباسیان.  
پیراهن لباس نازکی چسبیده به بدن که در زیر سایر لباس‌ها پوشند.  
این لباس از چیت، کتان، پنبه یا ابریشم بوده است. پیراهن در طول تاریخ گاه بلند و گاه کوتاه بوده است و زمانی با یقه همراه با تزیینات گلابتون و مخمل و جواهرات و زمانی بدون یقه بوده است. بیشتر رنگ آن سفید یا شیری برای داخل خانه یا بیرون از خانه استفاده می شده است. ولی در زمان‌های بعد به هرگونه لباس یا پوشش نازک یا نسبتاً نازک گفته می شده است حال با آستین یا بی آستین، با یقه یا بی یقه، نقش دار یا ساده. همچنین: پیرهن، پیرهند.

**پیراهن مراد** پیراهنی که زنان روز ۲۷ رمضان با پول اعانه از این و آن پارچه‌اش را تهیه کنند و

درست می شد و گاهی اوقات بر پشت پوستین با ابریشم و نخ‌های رنگین نقش و نگار می‌انداختند.  
پوش لباس، پوشاك، جامه، خرقه؛ زره، جوشن؛ پرده، نقاب، حجاب، سرپوش.  
همچنین: پوشش، پوشندگی، پوشنه، پوشیدنی.  
پوشاك لباس و هر چیزکه بدن را بپوشاند.  
پوشنه روی پوش. همچنین: پوشینه.  
پوشوا لباسی که جلویش باز است و در استان خراسان پوشیده می شود.  
پوشه پوشش، جامه.  
پوشیدنی جامه و رخت.  
پوشینه روی پوش.  
پیچه نوعی روبند مشبك که از موی یال و دم اسب برنگ سیاه می‌بافتند و زنان آن را با پیرایه‌ای یا نواری مرقع زیر چادر بر سر می‌بستند.  
**پیرام** پیراهن زنان بلوچ.  
**پیراهن بخارایی** نوعی لباس که در شهر بخارا تهیه می شده و فلاسفه بر تن می‌کردند.  
**پیراهن پاچی** نوعی لباس زنانه که

- بین دو نماز ظهر و عصر در پیشانی بند عصابه و آن چه زنان  
مسجد آن را می‌دوزند و با آن  
بدان زلفها را بندند.
- برای برآورده شدن حاجت خویش پیش لنج پارچه‌ای که قصابان،  
دعای کرده و بر تن می‌کنند.
- پیراهن نادعلی که این پیراهن را  
در جهت رفع بیماری و بلا بر تن  
می‌کرده‌اند و روی آن آیة‌الکرسی  
می‌نوشته‌اند.
- پیراهن هراتی نوعی پیراهن که  
در شهر هرات (که اکنون در  
افغانستان می‌باشد) تهییه می‌شد و  
رنگ آن زرد بود.
- پیشوار لباس کوتاهی که قدری از  
پشمی که بر پشت چارپایان  
می‌اندازند. همچنین: پشماگند.
- پیشوار لباس کوتاهی که قدری از  
زانو تجاوز کند.
- پیژمه لباس کنه.
- پیوژه لباس گشاد.
- پیرهنه چه پیراهن کوتاه.

## ت

تاج کلاه نادری کلاهی استوانه‌ای  
شکل و تقریباً بلند که بالای آن  
زیکزاگ بود و در زمان نادرشاه  
بلند پایگان بر سر می‌گذاشتند.  
تاج کیانی افسر پادشاهی.

تاخته نوعی پارچه که در نیشابور  
بافته می‌شده در قرون اولیه  
اسلامی. همچنین: تاخنج.  
تارا نوعی لباس مخصوص که از  
پارچه ابریشمی که زنان لر  
می‌پوشند و که هم چنین به این  
لباس در زبان دری ساوا یا ساوه  
می‌گویند. همچنین: تاره.

تارک کلاه پادشاهان ایران باستان.  
تارکاری زری بافی.  
تاز چادر و خیمه.

تاس کلاه نوعی کلاه به صورت  
نیم‌دایره که از طلا و نقره با  
نگین‌های عقیق و فیروزه با

تابشان نوعی کلاه که کله سر را  
می‌پوشاند و دارای منگوله آویزانی  
است.

تاتاری یک نوع لباس منسوب به  
تاتارها (از اقوام مغول) که از پهلو  
باز می‌شود.

تاج افسو، دیهیم، کلاهی که برای  
پادشاهان از طلا و جواهر  
می‌سازند، نوعی کلاه بلند، کلاه  
ترک ترک و قلابدوزی درویشان  
که غالباً از نمد بوده و آن را تاج  
مولوی و تاج پوست نیز خوانند.  
تاج فقر کلاهی بوده است که

کشتی گیران پس از رسیدن به  
مرتبه پهلوانی از طرف پیشوایان  
طريقت و استادان اجازه  
می‌یافته‌اند آن را بر سر گذارند.  
کلاه خاص پادشاهان که دربیشتر  
موارد بلند بوده است.

- زنان و دختران.
- تجفاف برگستان**، خفتان، (معرب کلمه تنپناه) به معنی نگهبان.
- تجواز نوعی چادر نقش دار.**
- تحتالحنک** یک نوع عمامه است که مخصوص زاهدان و عابدان میباشد که یک پیچ عمامه را از تحت حنك (زیر چانه) گذرانده به سر پیچند.
- تحشیه آرایش** کنار جامه مثل طراز. (تراز)
- تحت پارچه، قواره.**
- تحتدار** جامه سیاه و سفید که پادشاهان ایران به ویژه دارا بر تخت خود میگستردانیدند.
- تحتلہ کفش.**
- تحته کلاه** کلاه کاغذی زنگوله داری که بر سر مجرم گذارده و بر خر سوار کرده در شهر میگردانیدند و گاه میزندش تا برقصد. همچنین: تخت کلاه.
- تخفیفه نوعی سرپوش** که درواقع نوعی دستار یا عمامه کوچک بوده است در زمان عباسیان، نوعی شبک کلاه، نوعی عمامه سبک در مقابل عمامه علما که بزرگ بوده است.
- مشبک کاری که روی پیشانی قرار میگرفته است و در استان خراسان زنان میپوشیده اند.
- تاسومه نوعی کفش** (معرب کلمه تاسمه و تسمه) که به معنی موى شانه کرده بر پیشانی میباشد؛ چرم؛ دوال، دوال کفش.
- تافته پارچه ابریشمی؛ جامه از کتان، نوعی پارچه ابریشمی که بهترین آن در یزد بافته میشود.**
- حریر.**
- تای تای** رشته رشته، نخ نخ.
- تای جامه** نوعی قماش.
- تایی تشویف** یک نوع خلعت.
- تبان ازار خرد** که عورت را پوشاند و بیشتر ملاحان و کشتی گیران پوشند.
- ثبت پشم نرمی** که از بن بزبسانه آورند و از آن شال نفیس بافند.
- تبی جامه** درشت و کلفت بافته شده، جامه درشت و انبوه باف مانند عرق چین که به آن سوزنی گویند.
- تپه کلاه زنان** که از گلابتون و مرواریدوزی و یا از طلا و نقره سازند و مرقع به جواهر کنند و بر کله و پیشانی نهند، عرق چین

- تَخْلِه جفت کفش و نعلین.  
تَخْيِه نوعی کلاه زنانه که زیر  
چارقد می‌پوشند به رنگ سرخ  
در استان خراسان.
- تَراز نقوش جامه، زینت و آرایش جامه،  
سجاف جامه، آستین و گریبان و  
زیستی که بر روی آن کنند.
- تَرايمان کمربندی که دور  
کمر بندند.
- تَربو پارچه سفید، سفت و نازک.  
تَرغو پارچه ابریشمی سرخ رنگ.
- تَرك نوعی سرپوش، نوعی  
کلاه خود. همچنین: بترك.
- تَركانی جامه‌ای مانند فرجی که  
زنان ترک پوشند.
- تَركه خود آهنهin  
تَركی کلاه خود که از روز جنگ بر سر  
گذارند، میان بند عمامه. همچنین:  
ترک.
- تَرَلَك قبای پیش باز آستین کوتاه.  
همچنین: ترلیک، تلک، تیلیک.
- تَرمَه پارچه نفیسی که از کرک  
با فند، پارچه که از پشم لطیف و  
ابریشم بافته شود.
- تَریز تکه‌ای از جامه و قبا که مثلث  
باشد، دو مثلث واقع در هر طرف
- دامن قبا، خشتک پیراهن، آن  
چه که بر زیر بغل دوخته شود.  
همچنین: تیریز، تخرص.
- تَريش قطعه‌ای از پارچه و یا پوست  
و جزء آن که بلند و باریک باشد.  
تَريو پارچه و جامه سبک و نازک.
- تَشْرِيف خلعت، پوششی که بزرگان،  
امرا و پادشاهان برای بزرگ  
گردانیدن کسی به وی دهند.
- تَطْوِاف جامه‌ای که با آن طوف  
کنند.
- تَفسیله نوعی پارچه ابریشمی که از  
آن جامه دوزند.
- تَفْنین خطوط پارچه و جامه.  
تَكْبَنْد کمربندی از ابریشم و یا پشم  
شتر و مانند آن که بر یک سر آن  
تکمه و یا مهره و بر سر دیگرش  
حلقه نصب کنند و چون خواهند  
آن را بر کمر بندند تکمه را در  
حلقه اندازند.
- تَكمَه ابریشم زردوزی.  
تُكمَه گوی گریبان، گوی هر چیز در  
لباس و کفش و کلاه.
- تَكَه ازاربند. همچنین: بند شلوار.  
تَكَه پارچه. همچنین: تیکه.
- تَكْلِ پارچه که بر جامه پنبه کنند.

تن زیب آرخالق، جامه که در زیر  
قبا پوشند، پارچه پنبه‌ای نازک و  
سفید شبیه به محمل که در بنگاله  
بافند. همچنین: تن ژیب.

تن زیب جامه کوچکی که زیر قبا  
پوشند، پارچه نازک سفید  
پیراهنی.

تنکه تنبان چرمی که تا سر زانو  
باشد و کشتی گیران پوشند و بر آن  
نقش و نگارهایی قلابدوزی کنند.  
کمر آن محکم است و انواعی دارد  
از جمله تنکه آینه و آن تنکه‌ای  
است که بر سر زانوهای آن  
آینه‌هایی نصب شده بود و معنی  
آن این بود که هیچ کشتی گیری  
نمی‌تواند زانوانش را به خاک  
برساند، تنکه میخچه که زمینه آن  
با گل گره‌های سخت و درشت و  
بانخ‌های کلفت بافته شده بود و  
در موقع کشتی گرفتن اگر با بدن  
کشتی گیر تماس می‌یافت آن را  
آزده می‌کرد. تنبان یک توی  
پهلوانان. همچنین: تنگه.

تنوره دامن، پوشاسکی که از کمرگاه  
تاروی دو گام را بپوشاند.  
جوشن، زره گشاد، قبای سفید

تلاتین چرم بلغار که از روسیه  
می‌آورند.

تلاق پارچه تنبان و شلوار.  
تله‌شکن کرباس سیاه که در  
سیزووار مردان برای دوختن  
شلوار به کار می‌برند.

تماج چرمی که از پوست بز سازند.  
همچنین: تیماج.

تنبان شلوار و پای جامه باشد  
(پای جامه همان پیژامه است که در  
کشورهای غربی به کار می‌رود اما  
اصل این واژه فارسی است)، زیر  
جامه، پای جامه چرمی که  
کشتی گیران پوشند، نوعی شلوار  
کتانی که ملاحان پوشند. شلوار  
لیفه‌دار دهاتیان.

تنبوتنگ شلوار تنگی که زنان زیر  
شلیته می‌پوشیده‌اند در استان  
خراسان.

تنبه نوعی تنبان در شهر فردوس  
استان خراسان که مردان می‌پوشند.  
تن پوش جامه‌ای است که پادشاه  
خود آن را پوشیده و به عنوان  
خلعت به کسی می‌داد.

تن جامه لباس، پوشاسک، کرقه، زیر  
قبایی.

درویشان مولویه هنگام رقص که توقه تکمه و حلقه کمربند.  
قد این قبا بلند می باشد، پوششی تولبره کفش.

تله پوشی آن چیزی که زنان در زیر شلوار پوشند.  
که قلندران مانند لنگ بر پای بندند.

تله پیچ کلاهی که در زیر عمامه بر سر گذارند.  
توری پارچه نازک مشبک نقش دار.

تیار تاجی گرد که پادشاهان بر سر گذارند، کلاهی نمدی که به شکل تاجی مخروطی است در جلو و دنباله آن به صورت نواری در پشت گردن آویزان است.  
همچنین: تیارا.

آزاد بر روی سر انداخته آن را به وسیله رشته های مروارید با نیم تاج و جقه و پیشانی بند و پرهای زیبا تزیین کنند.

توز پارچه بسیار ظریف و لطیف از کتان منسوب به شهر توز در نزدیک اهواز.

توز پارچه کتانی برای تابستان که از الیاف درخت خدنگ بافته شده.

توزی نوعی جامه نفیس، نوعی پارچه کتانی، قبا و جامه

تابستانی نازک که از کتان باشد، (نام شهری است در فارس به نام توز). همچنین: توجی.

تیر جامه و کرباس و موری که نوعی پارچه سفید است.

تیریز سجاف پنهانی که در دو طرفه قبا یا پیرواهن بود که روی دو طرف سینه را شامل می شد.  
همچنین: تریز، تریچ.

تیماج پوست گوسفند دباغی شده یا بز دباغی شده.

## ث

ثیان دامن جامه، دامن ساختن در آنان مورد استفاده بوده است.

ثیاب جامه های پوشیدنی (ثیاب جامه).

ثرقبی نوعی جامه سپید که از کتان الوشی جامه نقش دار.

ثیاب کتان سینیزی کتانی است بافتند و در مصر درست می شود.

ثوب جامه، لباس (جمع آن اثواب که در شهری در فارس (سینیز) بافته می شده است و با کتان مصر برابری می کرده است، نوعی پارچه که خاصیت کتان را داشته است).

ثیاب المُنادمه نوعی جامه که در زمان عباسیان برای مجالس لهو و لعب بالاخص نوشیدن شراب پوشیده می شده است و در دربار

# ج

- جامه بُغدادی نوعی جامه آجیده که  
بخیه‌های آن به فاصله سه  
انگشت باشد.
- جامه حُلکاری جامه‌ای که از  
طلای محلول بر آن نقش شده  
باشد.
- جامه خاص پوشак مخصوص  
پادشاهان.
- جامه خواب رخت خواب، جامه که  
بر تن کنند به وقت خواب.
- جامه راه لباس سفر، لباسی که در  
سفر پوشند.
- جامه سوسنی رخت ماتم.
- جامه شستی نوعی رخت پوشیدنی؛  
(شستی نوعی دوخت می‌باشد)،  
نوعی جامه آجیده که بخیه آن به  
فاصله سه انگشت باشد.
- جامه صورت جامه که تصویرها در  
آن نقش شده باشد، جامه که در
- جاده‌وار پارچه آماده برای یک  
دست لباس
- جامدانی یک نوع پارچه پنبه‌ای  
ظریف نقش دار.
- جامک پیراهن ستی مردان بلوج که  
گشاد و بلند است.
- جامگی جامه کهنه، بهای جامه، یک  
قطعه از پارچه پنبه‌ای که برای  
یک جامه بس باشد، وجوهی که  
برای تهیه لباس به خدمت گزاران  
حکومت می‌پرداخته‌اند.
- جامه آلمانی رخت کبودی که در  
ماتم پوشند.
- جامه بیری جامه نقش دار که  
نقش‌های آن پولک مانند مثل  
پوست شیر و بیر.
- جامه بُخارایی نوعی جامه خاص  
فلسفه و دانشمندان که در زمان  
عباسیان پوشیده می‌شده است.

**جامه نأشسته** کرباس ناشسته که در هندی به آن کوره گویند.

**جامه نخجوانی** سقلات، لندره.

**جامه هر چیز** پوشیدنی یا گستردنی، پوشاک یا لباس، پارچه، پارچه نادوخته.

**جامه دار شال و پارچه گلدار** پارچه پنبه‌ای رنگارنگ. همچنین: جامدار.

**جامه وار** پارچه پنبه‌ای الوان، شال یا پارچه گلدار.

**جانی خانی** پارچه خشن و کلفت که از موی بز بسازند.

**جبه بنداری** نوعی جبه در زمان سلجوقیان خاص دانشمندان و فقهاء.

**جبه قبایست** جلو گشاد که آن را روی لباس دیگری می‌پوشند و آستین‌های آن نسبتاً کوتاه است و در زمستان آن را از پوست آستر می‌کنند، اغلب آستین‌های آن تا مچ نمی‌رسد و لباس درازیست که از ماهوت رنگارنگ می‌سازند البته ممکن است گاهی

پارچه آن ابریشمی یا پشمی نیز باشد، نوعی پیراهن، جوشن، زره و از انواع آن ۱. جبه ملکی،

آن تصویر حیوانات، پرندگان یا انسان‌ها نقش شده باشد.

**جامه عسلی** جامه مخصوص زرتشیان در قدیم.

**جامه عماری** روپوش محمل.

**جامه عید رخت و لباس** که در عید پوشند.

**جامه عیدی** جامه سرخ مانند گل‌ها و شکوفه‌ها در بهار.

**جامه فانوس** پوشش فانوس، پارچه موم اندود که دور فانوس می‌کشیدند تا باد آن را خاموش نکند.

**جامه فتح** جامه که در جنگ زیر زره پوشند و ادعیه و آیات بر آن نوشته شده باشد.

**جامه فتحی** نوعی قبای ابریشمی اعلا.

**جامه قطران** جامه سیاهی که در عزا پوشند.

**جامه کاغذین** جامه‌ای که مظلومان و فریادخواهان ماجرای دادخواهی خود را بر آن می‌نوشتند و بر تن می‌کردند.

**جامه مومن** جامه که به موم گذاخته چرب سازند. همچنین: موم جامه.

شرق مثل شبے قاره هند و  
کشورهایی چون افغانستان و  
تاجیکستان که در جامه‌های  
ترمه (بته جقه‌ای) نقش کنند، گل  
کلاه (پر) بته‌ای ساخته از پر  
پرندگان که بر بالای پیش کلاه  
پادشاهان ایران مانند سرو کوچک  
کرده و سرش به یک سوء افکنده  
می‌باشد و این یکی از نشان‌ها و  
نمادها در این مناطق می‌باشد.

**جل پوشش**، در خراسان جامه خشن  
را جل گویند.

**جلباب** ۱. چادر، ۲. چادر بزرگی که  
زنان هنگام بیرون رفتن از خانه  
می‌پوشند، ۳. نوعی نیم‌تنه  
آستین دار یا بدون آستین که آن  
را در زیر لباس‌های دیگر  
می‌پوشند و در موقع کار به کمر  
می‌بندند، ۴. جامه گشاد که زنان  
بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند.  
**جلنگ** نوعی پارچه ابریشمی که آن  
را زر تار یا بی‌زر تار می‌بافند و ازان  
قبا، کلاه، شلوار می‌سازند، نوعی  
پارچه ابریشمی زری دوزی شده.

جلیقه نیم‌تنه با آستین یا بی‌آستین  
روی پیراهن یا زیر کت پوشند

جبه شامی (رومی)، جبه هراتی،  
جبه قبرجی، جبه مرغزی، جبه  
بغدادی، جبه مرقعه، جبه شور کله،  
این بالاپوش از سه قسمت  
تشکیل شده بود ۱. رویه پنبه‌ای  
(آبروه، آوره) ۲. آوره البطانه  
(آستر) ۳. الوضعیه (پنبه میان  
آستر) و ظاهراً این سه قسمت  
قابل تفکیک و جداسازی بوده  
است. از انواع آن در زمان قاجاریه  
می‌توان از جبه خَز، جبه تِرمه و  
جبه شمسه‌دار نام برد.

**جبه پوش زره‌پوش**.  
**جرابه جوراب ساق کوتاه**.

**جربا گریبان پیراهن**.  
**جرد جامه کهنه موده**.  
**جوز پوستین زنانه**.

**جرموک** نوعی کفش به رنگ سیاه،  
زرد و بیشتر سرخ، نوعی کفش  
برای بیرون رفتن از منزل در زمان  
عباسیان برای مردم عادی، (معرب  
کلمه سر موزه)، نوعی کفش که  
بالای موزه پوشند. همچنین:  
جرموق.

**جشه آستین پیراهن و قبا**.  
**جغه** یکی نقوش ایران و عموماً در

گوال.

**جوالحق** نوعی پارچه درشت که درویشان پوشند.

جوجو شهریست در ختا(که اکنون در چین قرار دارد) که پارچه‌های ابریشمی نفیس را از آنجا می‌آورند.

جوخا چوخا، چوخه.

جودیا گلیم که آن را پوشند (معرب کلمه گواژه) به معنی لُسگ؛ روسی زنان.

جوراب پاتابه‌ای که از نخ‌های پنبه‌ای یا پشمی یا ابریشمی بافند و پاه را با آن بپوشانند. در قدیم

جسوراب بر روی شلوار می‌کشیدند و از انواع آن جوراب سفید نخی شیرازی است. (معرب کلمه گورب) که اصل آن گورپا بوده به معنی قبر پا، نوعی کفش و موزه.

جوراب‌بند زانوبند و بندی که بر روی ساقه جوراب بندند.

جورب موزه، آنچه پای را پوشد.

جوزه گره گرهی که به شکل تکمه باشد، دکمه‌ای که از قیطان سازند و در لباس‌ها گذارند، نوعی گره

(جلیقه)، نیم‌تنه کوتاه بی‌آستین. این جامه را روستائیان در خراسان و بلوجستان به صورت بلند می‌پوشند.

**جمجم** کفشه از الیاف نخی یا ابریشمی بافته شده، نوعی گیوه که کف آن از چرم و بدون پاشنه از پارچه کهنه درست می‌شده است و مخصوص صوفیان بوده در زمان سلجوقیان. همچنین: چمچم.

جمشک نوعی موزه یا کفش ساق دار بلند که بسیار مرغوب بوده در زمان آل بویه. همچنین: شمشک.

جنابی نوعی دستمال مرغوب که در گناوه تهیه می‌شده است.

جناغ پارچه‌ای که نقاشی شده و بر روی زین اسب اندازند برای زیور آن.

**جنگل** دوز قلاب‌دوزی در زبان فارسی ذری.

جنه نوعی برقع زنان که با آن سر، روی، سینه و پشت به جز کمر پوشیده شود.

جوال پارچه درشت که درویشان پوشند، لنگه‌بار بزرگی که از پشم بافند. همچنین: معرب شوال و

جولق.

**جوَلخی** قلندرشال پوش و جولخ  
پوش.

جوما نوعی پیراهن زنانه بلند و گشاد  
بدون یقه که خاص زنان لر است.  
همچنین: جومه.

جهانگیر شلوار کوتاه سپاهیان.  
جهرومیه جامه کتانی که در جهرم  
باقته می‌شده است، نوعی گلیم.  
جهودانه پارچه زردی که یهودیان  
بر دوش می‌انداختند تا از دیگران  
بازشناسنایت نشوند. همچنین:  
یهودانه.

چیب کیسه که زیر گربیان می‌وزند،  
کیسه دامن، گربیان گرد پیراهن.

چیب کیسه‌ای که در دامن و یا سینه  
قبا و غیره وزند و در آن چیزی  
می‌گذارند. همچنین: غدر، غدرک.

چیو نوعی پوست دیاغی شده نرم.

دکمه مانند که مانند قیطان از

کلاه آویزان بوده است در زمان  
سلجوقیان و مخصوص کلاه  
عارفان و صوفیان.

**جوساک** تکمه. همچنین: جوسک.  
جوسن جبهه چرمین.

**جوشک** سوراخی که تکمه در آن  
داخل شود (جادکمه‌ای).

**جوشن** نوعی لباس جنگ غیر از  
زره است زیرا زره تمام حلقه باشد  
و جوشن مرکب از حلقه‌ها و  
پاره‌های آهن باشد، و از انواع آن  
جوشن چینی، جوشن تبتی و  
جوشن غوری بوده است، خفتان.  
همچنین: خنگل، جلتہ.

**جوَلخ** نوعی پارچه پشمی خشن که  
درویشان و قلندران پوشند. نوعی  
پارچه، پارچه پشمی که از آن خرجین  
و جوال درست می‌کردند. همچنین:

## چ

- نیم‌دایره که به کمر بسته می‌شود.  
چادرنماز جامه‌ای که از سر تا پاهمه  
بدن را فرا گیرد و زنان در خانه در  
وقت نماز آن را بر سر کنند (بیشتر  
رنگ آن سفید یا رنگ‌های روشن  
می‌باشد). زنان روستایی گاه مهره  
یا دگمه‌ای کوچک از نخ بر بالای  
چادر نماز می‌دوختند تا قسمتی که  
باید بر بالای سر قرار گیرد  
مشخص باشد.
- چادری حجاب زنان افغانستان که  
شامل یک چادر بلند سفید یا آبی  
به همراه یک روپنده که به سر  
خود آن چادر وصل می‌باشد و  
اصل این لباس از هند است.
- چادریزدی نوعی جامه نفیس که در  
یزد و کرمان بافنده، نوعی پوشش و  
چادر سفید زنان کرمان و یزد که
- چاچله کفش چرمی.  
چادر پوشاسکی از کتان سفید یا پیچازی  
سفید و آبی که به دور خود می‌پیچند  
و همه بدن را با آن می‌پوشانند و  
گاهی از پارچه نخی با گل‌های  
قالبی یا پارچه نخی کمارزش یا  
پارچه موسلين سفید، بالاپوش،  
حجاب، ردا. برای بیرون رفتن از  
خانه رنگ آن سیاه بوده است و  
جنس آن از دبیت مشکی یا لبریشم  
یا پارچه موسوم به عبایی و به نوع  
سفید و آبی آن در خراسان چادر  
نخودی می‌گویند؛ خیمه و خرگاه.  
چادر یک لخت چادر یک شقه،  
چادر یک تخته.
- چادر ترسا جامه زرد و کبود در هم  
باقته.
- چادر کمری نوعی چادر به شکل

روستائیان و چوپان‌ها به پا  
می‌کنند و لبه‌هایش را با ریسمان  
به هم آورده و در خود پا خشک  
می‌کنند. همچنین: چارغ، شم.

**چارقب** پوشاسک مخصوص پادشاهان  
توران، نیم‌تنه‌ای که از پارچه  
کمخا (پارچه‌ای منقش و رنگارنگ  
که خواب آن اندک است) می‌دوزند  
و اطراف آن را زرکش می‌کنند.

**چارقد** پارچه‌ای مثلث شکل از تور  
یا حریر گلدار یا ساده از مخمل  
در یک ذرع پارچه‌ای به شکل  
مثلث بریده به روی هم آورده تا  
زده و به سر می‌نمایند. و زنان  
زلفها را از بالا و از دو طرف در  
زیر آن مرتب کرده از زیر گلو  
سنحاق می‌زندند و دستک‌های ان  
را بر روی سینه می‌انداختند و به  
دور سرشان زیور‌آلات می‌آویختند.  
پارچه چهارگوش‌های که زنان دولا  
کرده سر را به آن پوشند.

**چارقد قالبی** نوعی چارقد که با  
نشاسته قالب سر درمی‌آورددند.

**چارگلی** چارقد چهارگوش گلدار که  
در بیرون چند، قاتنات و بجنورد زنان  
می‌پوشند.

به هنگام بیرون شدن از خانه بر  
سر می‌کردند.

**چار آینه** نوعی لباس جنگ که چهار  
تخته از آهن ساخته و در ثبات  
(نوعی پارچه) یا مخمل گرفته  
گرد پشت و سینه کشند و به  
صورت مستطیل در جلو و پشت و  
پهلوها قرار گرفت و روی زره  
پوشیده می‌شد. همچنین: چهار  
آینه.

**چارشب** شلوار زنانه در زبان  
کردی.

**چارخانه** پارچه‌ای دارای خطوط  
طبیعی رنگارنگ.

**چارق** نوعی کفش مردم بیابان‌گرد و  
صحرانشین، نوعی کفش چرمی  
درشت (پوست نایبراسته) که  
دوخته نمی‌شود بلکه دور هر لنگه  
آن بندهایی کشیده شده برای آن  
که به ساق پا بسته شود وقتی پا را  
درون آن می‌گذارند و بند را  
می‌کشند دور چارق به هم می‌آید  
و پا را محفوظ می‌دارد آنگاه بندها  
را به ساق پا می‌پیچند. اصل این  
کلمه ترکی است. نوعی کفش از  
پوست تازه گاو یا گوسفند که

**چاروق امروزی روستاییان**  
می باشد، نوعی کفش روستایی.  
همچنین: چوموش.  
**چبغت لباس کهنه.**

**چپ و راست بندهای ابریشمی**  
طلایی و نقره‌ای که بر حسب جامه  
دوزند این تکمه‌ها در ایران به  
(چیکن) و در هندوستان سپاهیان و  
جوانان به قیهای خود بخیه  
می‌زنند، آن چه از آهن و نقره  
ساخته بر تسمه یا کمربند نصب  
کنند، نوعی بالاپوش نقش دار  
صوفیان.

**چیان لباس کهنه، نوعی جامه که**  
روی جامه‌های دیگر پوشند.

**چپدار سرموزه، نوعی کفش که در**  
گذشته مردم ماوراءالنهر  
می‌پوشیدند. همچنین: چپدان،  
چیلان، چپداز.

**چپرباف** پوست پاره‌هایی را گویند که  
بندبافان و نواربافان تار ابریشم را  
برآن کشند و هر مرتبه که پود را  
بگذرانند آنها را بگردانند و این  
قسم بند یا نوار را چپرباف گویند.

**چپرباف** نوعی پارچه.

**چپریج** نوعی پیچیدن شال یا جامه

**چاقچور پاپوشی از پارچه سیاه به**  
جای جوراب برای بیرون رفتن از  
خانه و پوشاندن پاها و ساق‌های آن  
با کفی تا مج مانند جوراب و از آنجا  
با چین‌هایی که تمام ساق را  
پوشانیده و در زیر زانو با  
گره‌بندهایی استوار می‌گردید (دو  
لاع). در زمان آقامحمدخان قاجار  
چاقچور از ماهوت گلی جزء لباس  
رسمی بوده است. بانوان اعیان و  
اشراف غالباً چاقچور نمی‌پوشیده‌اند.

**چاقشَر نوعی جوراب که از نوک**  
انگشتان پا تا کمر را می‌پوشاند  
همچنین: دولاغ.

**چاک آستین** چاکی که در آستین  
لباس باشد و آن دو نوع است  
یکی در طول که آن نیز دو قسم  
می‌باشد و دیگری در عرض  
۱. یکی آنچه چاک تا سرآستین  
شود تا آستین گشاد شود ۲. آنکه  
در میان آستین چاک بلند باشد و  
در آستین مایست که دراز باشد. در  
عرض از جهت درازی آستین.

چام دگمه، چین.

**چاموش** نوعی کفش که در گیلان  
و مازندران می‌پوشند و مانند

یک لایی سبک را گویند که رویه آن از تیماج به رنگ‌های مشکی و سفید و کف آن یک لایه چرم نازک بود، بند هم نداشت و پشت پاشنه‌اش می‌خوابید کفشی بود نرم، سبک و ارزان قیمت دوزندگان آن ترک‌های مهاجر عشق‌آباد بودند.

چشم بُلبل نوعی پارچه که به صورت چشم بلبلان می‌باشد و به آن بُلبل چشم یا چشم بلبلی نیز گویند.  
چشم‌آمیز نقاب توری مشبک که در گذشته زنان بر چهره می‌انداختند.

چشم‌بند چشم‌آویز، روبنده که از پارچه سیاه نازکی درست شده باشد، نوعی کفش زنانه در قدیم.

چشمک کفش نوعی کفش شبیه چارق ایرانیان که از بیت المقدس می‌آوردند و اطراف آن دوخته. نبوده است. همچنین: چشماک و حشمک.

چغشور نوعی چاقچور یا چاقشور سرخ‌رنگ.

چغل جوشن.

چکمن نوعی لباس که روی دیگر

که از روی شانه چپ بگذرانند و به شکل حمایل درآورند.

چپلک دمپایی.

چپله نوعی پارچه نقش دار که زنان و مردان عرب بر سر می‌اندازند و آن را با عقال یا یگال بر سر محکم می‌کنند. (البته اکنون فقط مردان می‌پوشند ولی در گذشته زنان نیز می‌پوشیده‌اند).

چتا لباس خوش‌نما.

چتر نیفه‌ای که در آن بند شلوار و زیرجامه را داخل آن کرده به کمر می‌بندند.

چخچیره نوعی پای‌جامه گشاد با آن پاشنه را بندند.

چرخ قبا دور دامن قبا، قبای اطلس.

چرخ نوعی اطلس که به آن اطلس چرخی می‌گویند، نوعی جامه ابریشمی، گربیان؛ پیراهن.

چرخی نوعی جامه نازک ابریشمی، نوعی اطلس سپید، نوعی اطلس نفیس.

چرم پوست گاو، گوسفند، یا بز و شتر دباغی شده، پوست کلفت.

چسبک در خراسان کفش تیماجی

سازنده، کفشن کهنه نازک.	لباس‌ها پوشند.
همچنین: جُمجم.	چکمه موزه ساق بلند (چکمه واژه‌ای ترکیست)، کفشن مسافران، پوششی برای پا به هنگام سواری و غیره.
چموش نوعی کفش. همچنین: چوموش.	چکن نوعی کشیده‌دوزی، زركش دوزی و بخیه‌دوزی که با ابریشم رنگارنگ که بر جامه نقش دوزند. همچنین: چکین.
چنگ موزه نوک برگشته موزه.	چکن دوزی ابریشم دوزی روی پارچه و لباس به این‌گونه پارچه چکن دار می‌گویند.
چوبین روپاکی سرخ‌رنگ که بر سر بندند. همچنین: چوبینک، چوبینه.	چل تریزه نوع لباس، پیراهن که مردان بلوج در جشن‌ها می‌پوشند و دامن آن گشاد و پرچین می‌باشد و به هنگام چرخیدن کاملاً باز می‌شود.
چوپانگ پارچه یا بندی که بر سر می‌بندند.	چلوار پارچه پنبه‌ای سفید آهارداری که از آن پیراهن، زیر‌جامه و دیگر جامه‌ها دوزند، پارچه نخی سفید نازک.
چوچم نوعی کفش که درویشان می‌پوشند.	چمتاک کفش، نوعی کفش مانند گیوه. همچنین: چمتک، چمناک، چمنک، چشمک.
چوخا نوعی جامه که از پشم بافت، نوعی جامه نصارا، پارچه پشمی ستبر، لباس راهبان کلسیا.	چمچم گیوه، پای افزاری که ته آن را به جای چرم از کهنه و لته
چوخابه جامه پشمین کوتاه که لباس فقیران است.	
چوقه نوعی پارچه پشمی برای دوختن قبا در استان خراسان، جامه‌ای پشمین و کوتاه و خشن که مردان بر روی دیگر جامه‌ها پوشند. این کلمه در عربی جوخ شده است و در ترکی جوغا و جوقا می‌باشد. لباس سلام عصر قاجاری به نام چوقا، بارانی که نوعی لباس مرغوب بوده است. همچنین: چوغما،	

- چهلم نوعی جوشن.  
چهار ترک نوعی کلاه چهارگوشه.  
چهارباف نوعی ابریشم اعلا.  
چهارگوشه سربند.  
چوخه، چوخا، جوخا.  
چیت پارچه نقش دار پنبه‌ای هندی  
یا ایرانی، پارچه ابریشمی ترکی،  
کلاً پارچه نقش دار و از انواع آن  
چیت ناصرخانی است.  
چیت رنگین نقش دار (کلمه‌ای  
دولایی سپاهیان. همچنین:  
هندی است).  
چلقد نوعی جوشن، جبهه ستبر و  
چلقب، چلتہ.

# ح

حضرالموت یمن بافته می شده و در واقع نوعی کتان بوده است.

خفیه نوعی جامه و پارچه که در زمان سامانیان بافته می شده است، نوعی عمامه.

حقيقه کمربند مرصع، زنار، خلکاء نوعی پوشاسک و حجاب. همچنین: خلکه.

خله بُرْجُد نوعی پارچه پشمی که زمینه آن سیاه با خطوط سرخ یا زمینه سرخ با خطوط سیاه.

خله برد یمنی، جامه، ازار، ردا، پوشاسک خواه از کمر به پایین را بپوشاند و یا همه تن را، رخت و از انواع آن ۱. خله برجه، ۲. خله عتابی ۳. خله یمانی است.

خله عتابی پارچه ای ابریشمی که در اصفهان تهیه می شده است در زمان آل بویه.

حاشیه دامن لباس، سجاف و مفرزی آن.

خبره نوعی چادر یمانی. حبیر چادر نقش دار، چادر حریر، جامه نو.

حجا حجاب، پرده. حجاب پرده، نقاب، روبد، برقع، روپوش.

حداد جامه های سوگ سیاه و کبود. حریر جامه و پارچه ابریشمی.

حریر کوهی نوعی پارچه حریر. حریم جامه که محروم پوشد، جامه که آن را محروم از تن بیرون کنند و دیگران آن را نپوشند.

حسین قلی خانی نوعی پارچه گرانقیمت که در کاشان در زمان قاجاریه بافته می شده است

حشمک نوعی کفش. خضرمی نوعی جامه که در

حَوْف شامماكچه‌ای از ادیم که آن را  
مانند دوال‌های پهنه به اندازه  
چهار انگشت بریده و دختران بالغ  
پوشند؛ از اور مانندی از پوست که  
زنان حایض و کودکان پوشند.  
حوله نوعی پارچه ضخیم.

حَمَائِيل پارچه ابریشمی دوال مانندی  
پهنه به رنگ سفید یا سرخ یا سبز  
یا آبی که به اعتبار درجات پادشاه  
به نوکرهای خود در ازای خدمات  
می‌دهد و در روز سلام آن را زیب  
پیکر خود می‌کنند.

حَنْبَل پُوسْتَين، پُوسْتَين کهنه.

# خ

نوعی پیچه و رو بند.

حال نوعی بود یمانی، جامه نرم با لطافت، پارچه‌ای که با آن مرده را پوشند.

خالی پوشاسک، جامه، لباس، گلیم بزرگ پرزدار.

خام جامه چرمین، پوست دباغی نکرده، کرباس نشسته.

خانه باف پارچه بافته شده در خانه، پارچه که غلامان و خانه زادان آن را بافته باشند چنانچه در اصفهان این گونه پارچه معروف بوده است. خانه باف مروی نوعی جامه و تنپوش زبر و درشت در زمان سامانیان.

خطو کمر بند از شاخ کرگدن. خجی نوعی پارچه که در خج شهری در حدود کابل (افغانستان کنونی) بافته می‌شده است.

خاتمی یک نوع دوخته دوزی روی پارچه که قطعات رنگارنگ و گوناگون از پارچه را با مهارت نزدیک به هم روی پارچه یکدیگر بدوزنند.

خارا نوعی جامه ابریشمی که مانند صف موج دار است

خارای نوعی بافته ابریشمی که از انواع آن کاشی، یزدی و خراسانی بوده است.

خارکش سر موزه.

خاره نوعی پارچه که در نور آفتاب پاره شود چنانچه پارچه کتان در مهتاب.

خاز نوعی جامه کتان که مانند متقال سفت و پشتدار است.

خلاصه نوعی جامه سفید پنبه‌ای که (خلاصه محمل) نیز گویند.

خاقونیه نوعی نقاب و حجاب،

سنجباب باشد، هر جامه‌ای که از پیش گریبان چاک باشد، رنگ این لباس نخست کبود بود و سپس به رنگ‌های سیاه، سفید و ملجم در آمد. این لباس دارای شش قسمت داشته است ۱. قب (قسمت بالای گریبان خرقه)، ۲. دو آستین، ۳. دو تیریز (دو سوی قبا که روی سینه را می‌پوشاند است) ۴. کمر ۵. گریبان ع فرأویز (نوعی سردوزی بر لبه آستین و جیب از پارچه‌ای دیگر).

خرید لایه‌ای که کفش دوز میان کف و آستر کفش گذارد (مغرب خرده). خریق زره.

خر شوشی نوعی پارچه در شهر شوش بافته می‌شده است. همچنین: سوسی.

خر نوعی جامه ابریشمی، جامه که از پشم و ابریشم بافند، نوعی پوستین. خستونه خرقه درویشان، خرقه‌ای که از پارچه‌های رنگارنگ دوخته شده باشد.

خسروانی نوعی جامه، نوعی پارچه. به معنی لطیف و نیکو و بزرگ باشد که در خور پادشاهان

خراسانی نوعی جامه و قبا که بلندی آن ظاهرآ با ساق پا و یا حوالی زانوان می‌رسید و جلوپاز و یک لبه روی لبه دیگر بر روی سینه می‌خوابید، نوعی کتان و نوعی کاغذکه از کتان درست می‌کردند.

خراقگین نوعی جامه جنگ. خرپشته نوعی جوشن که در جنگ پوشند و سخت و سبیر بوده است. خرخیز شهری در ختاو ختن که پارچه ابریشمی نفیس در آن می‌بافتند این منطقه اکنون در بین چین و روسیه واقع شده است.

خرقه جامه فقراء که بیشتر از پیش گریبان چاک باشد، جامه کهنه ردای خشنی است که صوفیان و فقیران بر تن می‌کنند، لباس وصله‌دار متقدمان صوفیه و زهار که از جهت سادگی معاش بر تن می‌کرده‌اند و لباسی که صوفیان از پاره‌های رنگارنگ بر هم دوخته و به عنوان لباس خاص می‌پوشیده‌اند (خرقة التصوف) می‌گفته‌اند و جامه‌ایست پیش بسته که ز سر می‌پوشیده‌اند، جبهه‌ای که آستر آن از پوست گوسفند و یا پوست خر و

خُطاوی نوعی جامه و پارچه که در شهر خُتا بافته می‌شده است که اکنون در آسیای میانه می‌باشد.  
همچنین: ختایی.

خطراویه جامه پشمین که درویشان آن را پوشند و از آن رسماً نهاده امانت پشم‌ها اویخته باشد.

خطی نوعی بود یمانی که خط‌هایی در آن بافته باشند و بسیار ساده اما قیمتی است.

خف کرباس سوخته بود که بهر آتش زدن ترتیب دهند.

خف کفش و نوعی پوتین از تیماج زرد یا سرخ است. (معرب کلمه فارسی کفش).

خفا پوشش، پوشیدگی.

خفتان نوعی جامه سپاهیان، قبای جلو بازیست با آستین‌های بسیار بلند که روی نیم تنه تنگ زیرین پوشیده می‌شود، لباس درازیست از پارچه راهراه نخ و ابریشم، جبهه روز جنگ و یکی از انواع آن خفتان رومی بوده است که به مرغوبیت شهرت داشته است. جامه‌ای است پنبه‌ای که بر روی زره پوشند. خفتان اگر از ابریشم باشد در فارسی قزآگند است.

است.  
خشت خشت جامه آهاردار.  
همچنین: خش خشت.

خشتچه خشتک، پارچه چهارگوش‌های که در زیر بغل جامه و میان تنبان دوزند؛ کتان؛ ابریشم.

خشتله نوعی پارچه که متن آن مانند خشت نقش شده باشد، پوست سمور

خشتک پارچه چهارگوش که زیر بغل جامه و میان پای جامه دوزند میان تنبان و شلوار نیز دوزند.

خشن بارانی جبهه که در باران می‌پوشند، پارچه کلفتی که شبستان می‌پوشند.

خشن گیاهی که از آن پارچه بافته و فقیران و درویشان از آن جامه درست کنند و بپوشند، خرقه.

خشوانه جامه پشمی که موی‌ها از آن اویخته باشد.

خشیشی نوعی جامه پوشیدنی.

خشینه پارچه‌ای است خودرنگ که آن را سفید نکرده باشند و هم چنان سفید بافته شده باشد.

خصفه درز موزه و کفش.

- خفیه نوعی جامه در زمان صفاریان.
- خلاع جمع کلمه خلعت.
- خلشک پارچه شلوار رنگین.
- خلع بیرون کردن جامه و موزد.
- خلعت جامه دوخته که کسی را پوشانند، جامه که از تن خود بیرون کنند و به دیگری پوشانند، جامه که ملوک و امراء به کسی بخشند و آن کمتر از سه پارچه نباشد. معنی دیگر آن خلعت کفن است که در خراسان هنوز رایج است. از دیگر معانی آن هدیه‌هایی بوده است که در مراسم عروسی خانواده عروس برای کسان داماد جزء جهیزیه به آنان می‌دادند مثل جانماز، شب‌کلاه، کيسه پول و غیره.
- خلعت حاجبی نوعی لباس ویژه حاجبان در دربار سلجوقیان که شامل قبای سیاه با کمربندی طلایی و از جنس دیبا و با استینهای بلند.
- خلق جامه کهنه.
- خلقان جامه‌های کهنه.
- خلک بالاپوش نمدی چوبانان در
- قوچان.
- خمار روپوش زنان، سرپوش زنان، روسربی، مقنעה.
- خمتوانه جامه پشمینه درویشان.
- خمره نوعی روبند سفید که تا شکم را می‌پوشاند خاص زنان.
- خمیصه نوعی ردا.
- خنک نوعی جامه درشت که فقیران پوشند.
- خنگ لباس سفید.
- خنگل جوشن.
- خنیف جامه‌ای سپید و ستر از کتان.
- خنیک نوعی لباس خشن و درشت که درویشان پوشند.
- خواب جامه لباس خواب.
- خواب‌دار پارچه پرزدار مانند محمل.
- خود کلاه آهنی سپاهیان، تاج و از انواع آن خود پولاد و خود آهنی بوده است. همچنین: خوی.
- خوی جامه لطیف ابریشمی سرخ‌رنگ.
- خوی چین زیر‌جامه، لباس به بدن چسبیده مانند پیراهن، عرق‌چین.
- خیش خانه پیراهن کتان، پارچه

کتان، جامه باشد از نیم آکنده خانه  
باف هروی (نوعی پارچه)، یعنی  
در بافت آن پنبه داخل کرده  
باشند، جامه ستبر کتان که تارهای  
آن گنده باشد، بدترین نوع کتان،  
کرباس.

نازک بافته ستبرتار از بدترین کتان.  
خیش نوعی پارچه کتانی، پارچه‌ای  
که از پشم و پنبه با هم بافته  
شده باشد.

خیش نوعی جامه که تارهایش  
ستبر باشد و از انواع آن کتان و  
قصب رومی باشد، جلبایی از خیله جامه کلفت و درشت.

## ۵

سمور.

دَاهِم دَيْهِيم، تاج مِرْقَع پادشاهان،  
چتر پادشاهی. همچنین: داهیم.

دَبْ نقش و نگار که بر جامه کنند.  
دَبُوذ پارچه‌ای که تارهایش رنگارنگ  
و مضاعف باشد.

دَبِيق بَغْدادِي نوعی پارچه در بغداد  
با فته می‌شده است.

دَبِيقِي حَرِير نازک بافت دبیق مصر،  
نوعی پارچه بسیار لطیف و نازک  
(دبیق)، نوعی حریر بسیار گرانبهای  
نوعی پارچه بسیار لطیف

دَثَار هر جامه که به بدن متصل  
نباشد و آن را بر روی جامه دیگر  
پوشند مثل چادر، جبه و عبا.

دَخَدار پارچه سفید و سیاه که در  
گذشته تخت پادشاهان را با آن  
می‌پوشانیدند معنی آن به فارسی

دارای نوعی پارچه ابریشمی که  
چند تار از آن پنبه باشد و مانند  
خارا موج دار باشد.

دَائِشِن جامه نو که پوشیده نشده باشد.  
دام سرانداز مشبك و تور مانند  
زنان. همچنین: دامک.

دامان کنار پایین لباس، حاشیه و  
سجاف لباس؛ جامه‌ای است که  
زنان بر روی دیگر جامه‌ها  
می‌پوشیده‌اند و از کمر تا پشت پای  
آنان را می‌پوشانیده است و گاهی با  
شلوار همراه بوده است. همچنین:  
دامن.

دامنی چادر باریک با یک عرض و  
بی درز، سرانه زنان، مقنעה.

دانه کیش یک نوع گردن پیچ (شال  
گردن) زردوزی شده که در هوای  
سرد روی جبه پوشند. همچنین: دانه

درس جامه کهنه. همچنین: دریس.	زیبا می‌باشد.
درع زره آهنی.	در دامن حاشیه و کناره مزین لباس.
درفس حریر و جامه ابریشم معرب	ذر احه جبه، بالاپوش، جامه دراز.
درفس.	ذراعه بالاپوش گشاد، جامه ای از درش.
درفس فوطه که بر بالای دستار و خود آهنهای پیچند. همچنین:	پنبه یا پشم که مرد و زن هر دو پوشند، جبه سپاهیان، جوشن،
دروش.	چارآینه، جامه‌ای جلو باز که فقط از پشم می‌باشد.
درقه زره.	ذراعه نوعی جامه مشایخ که آن فوطه باشد که بر دوش اندازند، نوعی جامه که بیشتر از صوف (پشم) باشد، لباسی باشد که قسمت جلوی آن تا جلوی قلب گشاده است و مزین به تکمه و جا دکمه می‌باشد. در روزگار استیلای مغول قضات و فقیهان آن را می‌پوشیده‌اند، بالاپوش فراخ، جبه.
ذرگ دستارچه، دستمال همان ذرک می‌باشد.	ذراعه نوعی جامه مشایخ که آن فوطه باشد که بر دوش اندازند، نوعی جامه که بیشتر از صوف (پشم) باشد، لباسی باشد که قسمت جلوی آن تا جلوی قلب گشاده است و مزین به تکمه و جا دکمه می‌باشد. در روزگار استیلای مغول قضات و فقیهان آن را می‌پوشیده‌اند، بالاپوش فراخ، جبه.
ذرلک جامه کوتاه پیشواز آستین کوتاه که (درلیک) نیز گویند. همچنین: ترلک، ترلیک.	ذرلک جامه کوتاه پیشواز آستین کوتاه که (درلیک) نیز گویند. همچنین: ترلک، ترلیک.
ذروش پارچه‌ای است که در روز جنگ بر بالای خود آهنهای و دستار می‌بسته‌اند.	ذروش پارچه‌ای است که در روز جنگ بر بالای خود آهنهای و دستار می‌بسته‌اند.
ذریشی لباس، رخت.	ذروش پارچه‌ای است که در روز جنگ بر بالای خود آهنهای و دستار می‌بسته‌اند.
ذزگ دستار، کلاه به نحوی که به دور آن پارچه بسته باشند، منديل، رومال، دستارچه.	ذربافته در پارچه مرصع، بافته شده با در و جواهرات.
دست پوشک.	ذربه (دربی) پنبه و پاره‌ای که بر جامه دوزند. همچنین: درپه، دربی.
دست کال کیف زنانه در زبان فارسی دری.	ذربه (دربی) پنبه و پاره‌ای که بر جامه دوزند. همچنین: درپه، دربی.
دستا دستار، عمامه، منديل، روپاک، دستمال، آن چه بر دور دستار پیچند.	ذرز شکاف جامه‌ای که دوخته باشند. همچنین: درزه.
دستار بست منديل و عمامه	ذرزمایه سجاف لباس.

گرد سر نیچه، درویشان و  
مداحان غالباً این نوع دستار  
داشته‌اند.

دستارچه دستمال، کمربند، عمامه  
کوچک، روپاک.

دستبانه دستکش چرمین که  
بازداران به دست می‌کرده‌اند.  
همچنین: دستوانه، دستوان،  
دستینه، دستخجن.

دستپاک دستمال، روپاک.

دستکش نوعی پوشای دست  
می‌باشد که از پنبه یا ابریشم یا  
پشم تهیه می‌کرده‌اند.

دستگی دستکش جیری که  
شکارچیان جهت گرفتن مرغان  
شکاری بر دست می‌کردند.  
همچنین: دستگی، دستوانه.

دستمال رومال، روپاک، پارچه  
مندیل، هر چه با آن دستها را  
پاک کنند.

دستمال قیصری نوعی دستمال  
که در بغداد تهیه می‌شده است.  
دستمال چه مندیل کوچک، رومال  
کوچک.

دستی جامه خلعت.

دسمیان کیسه‌ای که بر کمربند و

کتانی نازک.

دستار پارچه‌ای که به دور سر  
پیچند و مانند عمامه باشد ولی  
منشا آن ایرانی است و بستن آن  
روشی خاص داشته است.

دستار دستان آستین.

دستار دلبند یکی از انواع دستار که  
چون پارچه‌اش بسیار لطیف و ناب  
است به این نام معروف شده است و  
مانند کدوی پیچیده شده و یک  
پارچه از آن بیرون آمده و به یک  
دسته منگوله و ریشه متنه‌ی می‌شود.

دستار سگزی وار نوعی دستار.

دستار طبری نوعی دستار که در  
آمل تولید می‌شده است و جنس  
آن بسیار خوب بوده است در زمان  
آل بویه.

دستار قصب نوعی پارچه  
قلاب‌دوزی یا زردوزی شده که  
راهراه بود و بر سر می‌پیچینند.

دستار مروی نوعی دستار که زبر و  
خشن و درشت بافت بود (عمامه  
مروی) و جنس از کرباس مروی  
بود.

دستار مولوی عمامه کوچک و  
سبک که یک دو دور بیشتر بر

تکه‌های پارچه به رنگ‌های گوناگون.

دلق‌پوش کسی که لباس مندرس

پوشد، درویش، زاهد و گوشنهنشین.

دله لباس پشمینه، خرقه مرقع

درویشان که از آن پشمها آویخته

باشد.

دمبز پارچه کلفت و درشت.

دمقلامس دیبا، کتان، ابریشم سفید،

(معرب کلمه دمسه)، ولی برخی

گویند که این نوع پارچه به شهر

دمشق در شام (سوریه کنونی)

منسوب است. همچنین: دمقس.

دمه ابریشم سفید.

دمیاطی نوعی جامه لطیف که از

شهر دمیاط در مصر می‌آورند.

دمیقی نوعی پارچه ابریشمی.

دنبومه دستار، شمله.

دندا کمریند.

دنیه نوعی کلاه خمره‌ای مخصوص

قضات که حدود ۴۵ سانتیمتر یا

دو وجب طول داشته و کنار و

بالای آن طوری کنار می‌زند که

گوش‌ها معلوم باشد در زمان

آل زیاد و این کلمه از کلمه دن یا

خمره آمده است.

دو آستین خرقه.

غالباً از پوست باشد و در آن چیزی گذارند.

دفنی نوعی جامه خطدار.

دق نوعی لباس پشمی که موها از

آن آویخته باشد، نوعی پارچه

نفیس و از انواع آن دق مصری و

دق رومی بوده است.

دگله بالاپوش آستین کوتاه، قبای

سپاهیان. همچنین: تگله.

دلاص نوعی زره کنای که بیشتر

ساخت ایرانیان و رومیان بوده است

ولی اعراب از آن استفاده می‌کردند.

دلبند نوعی دستار، عمامه، تاج،

کلاه، دیهیم.

دلق نوعی پارچه پشمینه که

درویشان پوشند، گربه صحرایی

که پوستی سفید دارد و معرب

کلمه دله که به ترکی به آن قاقم

می‌گویند و از پوست آن پوستین

سازند، جامه وصله‌دار و کهنه،

خرقه صوفیان که از پارچه‌های

رنگارنگ و گاهی پوست به هم

دوخته شده که آن را (دلق مرقع)

می‌گویند درست شده است، لباس

فقیران و داعیه‌داران مقام ولايت،

یک نوع ردای دراز مرکب از

دو بُد نوعی پارچه (دو بود)، (دو پود)	به قزل باش معروف شده‌اند.
جامه دو پوددار. همچنین: معرب	دوال کمریند.
کلمه دو پود، دیبود و دو بود	دوال نعلین بند چرمی کفش و هر
دو پود (دوپوده) پارچه‌ای که	چیزی که با آن کفش را بندند
خطدار بافته شده باشد، پارچه‌ای	دور مشتعل نوعی رنگ جامه.
که دارای خطوطی بود از دو رنگ.	دوشکن پوشاسک کوتاهی که از
دو تو جامه پنبه‌دار و دولا.	شانه‌ها آویزان می‌کنند.
دو تهی لباس آستر شده.	دوشوان سینه‌بند آهنین که در
دو دامی پارچه محمل گلدار،	جنگ پوشند، شکم بند.
گل‌های قلاب‌دوزی پارچه.	دولاغ چاقچور، شلوار زنانه که در
دو ذر دکمه قبا، سگک کمریند.	قسمت مج پاتنگ و چین‌دار،
دو ریسه حوله، رومال، دستمالی	جوراب سرخود. همچنین: دولاق.
از پارچه کلفت موی دار، روپوش،	دولبند کمریند، شال کمر، دستار،
پارچه کتابی دو ریشه چه ریسه	عمامه.
به معنی ریشه می‌باشد، جامه دو	ده تاس کفش چوبی.
نخه یا دو پوده.	دیبا پارچه حریر رنگارنگ، کمخاب،
دواج جامه فراخی که همه بدن را	از انواع آن دیبه خسروی بوده است.
بپوشاند، لحاف، رختخواب، بستر،	دیباچ نوعی جامه ابریشمی و
بالاپوش، لباس، قبا	نقش‌دار (معرب کلمه دیبا)
دواج نوعی قبای گشاد در زمان	پارچه‌ای که تار و پود آن ابریشم
عباسیان برای مردان.	باشد. گویند معنی این کلمه
دوازده ترک نوعی کلاه که دارای	دیوباف می‌باشد یعنی بافته دیو.
دوازده بخش بوده است که در	دیباچی کسی که دیبا پوشیده باشد.
زمان شاه اسماعیل صفوی به رنگ	دیباچه نوعی جامه ابریشمی که
سرخ از ما هوت بوده که پیروان او	قباچه سلاطین باشد و با جواهر
بر سر می‌گذاشته‌اند. و برای همین	تزیین شده است.

دیده گاو نوعی جامه که در جنگ پوشند.	دیده نوعی پارچه گرانبها و زردار، نوعی حریر رنگارنگ.
دیسم نوعی چرم (مختصر ادیم می باشد) به آن چرم بلغار نیز می گویند.	دیبای آزرق دیبای کبودرنگ.
دیمه نوعی چرم.	دیبای پخته در پخته دیبایی که تار و پودش هیچیک خام نباشد.
دیناری نوعی پارچه ابریشمی.	دیبای چین حریر چینی.
دیناری نوعی جامه ابریشمی، نوعی پارچه حریر.	دیبای حریر تنک (نازک).
دیو جامه پشمین درشت و کلفت که در جنگ پوشند. نوعی جامه از پوستین که آن را وارونه پوشیده و پرها بر آن می بستند و با آن به شکار پرندگان می رفتند. نوعی جامه پشمین خشن که روز جنگ می پوشند. همچنین: دیو جامه.	دیبای خسروانی دیبای خسروی.
دیو جامه جامه پوستین که وارونه پوشند و پرها بر آن بند کنند و با آن شبها به شکار کیک روند، جامه از پلاس کنده که در جنگ پوشند، پوست شیر و پلنگ که بهادران در روز معرکه بزر دوش اندازند.	دیبای خسروی حریر پادشاهی.
همچنین: دیو.	دیبای رنگرنگ دیبای رنگارنگ.
دیو سه نوعی پوشاس.	دیبای رومی حریر رومی.
دیوگیری نوعی پارچه ابریشمی که	دیبای زربفت حریر زربفت.
دیباش اند روز دیبایی که رنگش سفید و سیاه باشد به آن دیباش شبافروز نیز می گویند.	دیباش شب اند روز دیباشی که رنگش سفید و سیاه باشد به آن دیباش شبافروز نیز می گویند.
دیباش ششتری پارچه حریری که در شوستر بافته می شده است.	دیباش ششتری پارچه حریری که در شوستر بافته می شده است.
دیباش صنعا حریر یمنی.	دیباش صنعا حریر یمنی.
دیباش معلم پارچه زردوزی شده.	دیباش معلم پارچه زردوزی شده.
دیباش نوعی پارچه ابریشمی گرانبها منسوب به شهر دیبا.	دیباش نوعی پارچه ابریشمی گرانبها منسوب به شهر دیبا.
دیباش پارچه دوپوده. همچنین:	دیباش پارچه دوپوده. همچنین:
دیباش دیبود.	دیباش دیبود.
دیباش حریر تنک (نازک).	دیباش حریر تنک (نازک).
دیداری پارچه توری.	دیداری پارچه توری.

در دیوگیر می باشد (دیوگیر شهری  
در هند است که به آن دولت‌آباد دیهیم تاج و افسر پادشاهان ایران  
نیز گویند و در قسمت دکن یعنی (دھیم).

ذ

ذنبی نوعی پارچه خطدار.  
ذیل دامن.

۶

- راخته نوعی پارچه در نیشابور بافته  
می‌شده در قرون اولیه اسلامی.  
همچنین: راخنج، راختج.
- رخت جامه کتان منسوب به شهر  
رازقیه جامه ساخته شود، هر چیز  
پارچه ساخته شود، هر چیز  
پوشیدنی.
- رخت سلامی لباسی که برای رفتن  
به دربار به تن کنند.
- ردا چادری که بر دوش گیرند،  
بالاپوش، خرقه، عبا، لباسی که  
روی لباس‌های دیگر پوشند و  
منشا آن ایرانی است که در اسپانیا  
در زمان مورسک (مسلمانان)  
پوشیده می‌شده است. و از انواع  
آن دای مصربی است.
- ردا بحرانی نوعی ردا که در  
بحرین بافته می‌شده است.
- رزمه بچه جامه و رخت، بچه
- راسته چپه پشت پارچه.
- رانپا نوعی لباس نبرد ایرانیان مانند  
رانین.
- راهراه جامه‌ای که خطوط رنگین  
داشته باشد.
- ربس نوعی پارچه ضخیم پنبه‌ای  
پست که از آن لباس دوزند،  
نوعی قماش پنبه‌ای نازک‌تر از  
دبیت.
- ربوشه سرپوشی چون چادر برای  
زنان، روی پوشه، مقنعه.
- ربوشه سرپوش، روپوش، چادر،  
مقنعه، هر چیز که سر و روی را

رَنْدَجْ چرم سیاه (معرب کلمه رنده).

رَنْگْ جامهٔ ژنده درویشان.

رَنْگَى چیت رنگ رو، چیتی که رنگ  
آن به هنگام شستن برود.

رو جامه‌ای دو تو که آن را (ابره)  
گویند، جامه بالای استرو.

رَوَانِينْ نوعی شلوار، زرهی که  
ران‌ها را بپوشاند و در جنگ  
پوشند.

رُوبان پارچه نوار مانند که در زینت  
و آرایش لباس به کار می‌برند.

رُوبند چهره‌پوشی سیاه یا سفید که از  
بالا با بندی به دور سر بسته می‌شود  
و تا نزدیک زانوان اویزان است در  
عرض نیم ذرع و شبکه‌ای از تور به  
عرض و طول ۵ تا ۱۵ سانتیمتر در  
برابر چشم قرار دارد تا صاحب آن  
بتواند بیرون را ببیند، نقاب، پارچه  
سفیدی مربع مستطیل که میان آن  
را از یک طرف مشبك کرده‌اند و  
زنان آن را بر رو بندند. همچنین:  
رُوبنده، روی بند.

رُوباك نقاب زنان؛ دستمال،  
رومال؛ دستار زنان.

رُوبوش روبندی که تمام روی  
صورت را بپوشاند، روبند ابریشمی

بزرگ.

رَشْ نوعی جامه ابریشمی گرانبهای.

رُصافیه نوعی شبکلاه شبیه  
قلنسوه که در بغداد تهیه می‌شده  
است (در محله رصافیه بغداد).

رُضائی نوعی شال کشمیری که در  
زمستان بر سر اندزادند.

رَغْزَه نوعی لباس پشمین که مردم  
بدخشان و کرمان و کشمیر  
پوشند، نوعی لباس که آن را از  
پشم گوسفند بیافند در کشمیر به  
آن پتوک می‌گویند.

رُفاده پارچه‌ای که بدان جراحت را  
بندند، رگ‌بند؛ حوله؛ توبرهای از  
چرم یا قماشی که بنایان برای  
ابزار و کودکان مکتب کتاب قلم  
خویش را در آن می‌گذاشتند.  
رَفْرَف نوع دیبای نازک.

رُقم نوعی دیبا، نوعی چادر.  
رُکو جامه کنه، کرباس، چادر یک  
تخته. همچنین: رکوی.

رُگوک کرباس.

رُگوه پاره جامه آن را (رگو) نیز  
گویند، چادر یک تخته، پاره جامه  
که کنه و سوده شده باشد،  
پارچه حیض زنان. همچنین: رگو.

روی جای ملافه.	عروسان؛ لباسی که بر روی لباسهای دیگر پوشند.
روی پوش آنچه روی را پوشاند.	رودک جانوری که از پوست آن پوستین سازند. همچنین: وثق.
روینه نقابی که بر روی اندازند، نقاب، حجاب. همچنین: رویانه.	روزف دیبای نازک.
رویه پارچه رویین جامه برخلاف آستر.	روسی پوشش سر زنانه.
ریجه بند تنباک.	روسی نام پارچه‌ای.
ریسیده ریشه دستار باشد، پارچه پرنیان نقش دار که بر آن چشم‌ها تصویر کرده باشند.	روگاه طرف بالای جامه، حاشیه و سجاف جامه.
ریشن بالاپوش و جبهای است که بر روی دیگر لباس‌ها بپوشند، لباسی که در روز جشن پوشند.	رومآل پارچه‌ای که با آن روی را پاک کنند، دستمال. همچنین: روی مال.
ریشه سبحانیه چیزی که مرشدان بر سر بندند.	رومآل سیاه پارچه‌ای که زنان بر رو و چشم خود اندازند برای پوشیدن رو، چیزی که پیش بقع دوزنده و آن شبکه‌وار باشد.
ریشه طره دستار.	رومی پارچه‌ای حریر و دیبا.
ریط چادر یک تخته. همچنین: ریطه.	روی آستره نوعی دستارچه که صوفیان بر گردن می‌انداختند که هر دوسر آن را در پیش می‌بستند.
ریماز نوعی جامه نفیس و لطیف. همچنین: ریمز.	

# ز

- زرمانقه جبهای از پشم (معرب کلمه اشتربانه). زرایو روبنده، نقاب زنان.
- زرندی نوعی آستر. زرباف جامه زر.
- زرنگار پارچه نقش دار با زر. زربفت پارچهای که تارهای آن میان زر باشد، زرتاری، زردوزی،
- زره جامه زرهی که بر روی پارچه از پشم یا ابریشم که با تارهای طلا بافته باشد. همچنین:
- لباس‌های دیگر پوشند. زرباف، زربافت.
- زره خود کلاه‌خود، آستر مغفر. زربفت حاتم نوعی زربفت خوب و اعلا.
- زره کلاه کلاه‌خودی که از کناره‌های آن پارچه زره مانندی اویزان است تا گردن را در جنگ محافظت کند.
- زره نوعی لباس جنگ با آستین و دامن کوتاه از حلقه‌های فولاد بافته که بر زیر لباس پوشند و با جوشن تفاوت داشته است و انواع مختلف داشته که از انواع آن زره اندلسی، زره مصیری، زره
- زربون نوعی کفش.
- زرتار چیزی که از تارهای زر بافند مانند طره زر تار که از گوشه دستار می‌آویختند.
- زرد زره (معرب کلمه زرخ).
- زردوزی پارچه نقش دار با تارهای زر و گلابتون.
- زرغب کیمخت.

خراسانی، زره خوارزمی بوده است.	پرزا های دراز باشد.
زدی پارچه زربفت.	زنبوری جامه مشبك.
زدی قالبی نوعی پارچه.	زنجب کمربند (معرب زنجف).
زدین کلاه نوعی کلاه از زر بافته یا ساخته شده.	زنجف نوار پشمی و یا پنبه‌ای و ابریشمی که بر کناره‌های لباس دوزند، حاشیه.
زدینه کفش نوعی کفش زرنگار.	زنجبه آسترو لباس.
زغوری نوعی پارچه ابریشمی.	زنجبه چیزیست که بیشتر در اطراف دامن و گریبان جامه و کلاه دوزند.
زغارغس نوار پشمی که به کناره‌های لباس می‌دوزند از خزو سنجاب و غیره.	زندبیچ جامه سپید آهاردار.
زغره آن قطعه از پوست آسترو که مانند حاشیه بر کناره‌های رویه لباس برمی‌گردانند.	زندبیچی جامه که در نهایت درشتی، کلفتی و سپیدی نوعی پارچه انباسته شده ضخیم که در (زنده) یا (زند) که دهی است در شمال بخارا تهیه می‌شده است. همچنین: زندبیچی.
زنار کمربندی ویژه مسیحیان بوده و در کشورهای اسلامی بر کمر خود می‌بسته اند تا از مسلمانان تشخیص داده شوند، نوار مانندی از کتان یا ابریشم که کشیشان از دور گردن خود گذارنیده و دو سر آن را در جلوی سینه آویزان می‌کنند و به صلیب وصل است و البته به معنی کمربند زرتشتیان نیز آمده است.	زنگال نوعی شلوار رزمی ایرانی. همچنین: رانپا.
زورنیم تکه‌ای که برای گشاد کردن جامه در میان آن بگذارند، تکه یا پاره‌ای باشد که بر جامه دوزند از پشت.	زورنیم تکه‌ای که برای گشاد کردن جامه در میان آن بگذارند، تکه یا پاره‌ای باشد که بر جامه دوزند از پشت.
زه پیراهن رشته‌ای از ابریشم که دور دامن و سر آستین و گریبان دوزند و گاهی یک رنگ باشد و گاهی دو رنگ.	زه پیراهن رشته‌ای از ابریشم که دور دامن و سر آستین و گریبان دوزند و گاهی یک رنگ باشد و گاهی دو رنگ.
زنبو نوعی پارچه نرم که دارای	

زه خیار نوعی گریبان و یقه.

زه زه گریبان جامه، حاشیه و نوار، ریشه و طراز، کناره و سجاف و دیگر آرایش‌های زری و یا ابریشمی گریبان.

زیرو جامه ازار، پای جامه، جامه‌ای که از کمر تا مج پا را بپوشاند، نوعی شلوار کوتاه یا بلند که مردم متوسط جامه از قدک یا متقال به رنگ نیلی درست می‌کردند و اعیان برای تابستان از قصب (کتان نرم) و تاجران از چلوار به رنگ نیلی درست می‌کردند.

زه یکتاپی رشته‌های ابریشم که با تارهای طلا و نقره تابیده می‌شوند و به دور آستین‌ها و یقه لباس دوخته می‌شد.

زه‌لخا نوعی آرایشی که بر روی موزه و کفش دوخته باشند.

زی پوشش، پوشاسک.

زیبهر پلنگ‌پوشی از پشم شتر.

زیچ گفشن، موزه، یک نوع طرازی که در زردوزی استفاده می‌کنند.

زینت لباس و هر چیزی که بر هنگی را بپوشاند.

زینت نوعی پارچه که در زمان عباسیان تهیه می‌شده است.

زینو پوشاسکی پشمین که گدایان پوشند.

زیر پارچه کتابی.

زیر پیچ دستاری که زیر عمامه یا

## ژ

ژنده خرقه و دلق کهنه (ژند)، ژین بروگستان، جامه‌ای که در روز  
جنگ می‌پوشند و بر اسب نیز  
می‌پوشانند.  
لباس پاره و پینه‌دار.  
ژنده‌پوش کهنه‌پوش.

## س

استان خراسان پوشیده می شود.

سلاره نوعی چادر که زنان یک سر آن را بر کمر بندند و سر دیگر را بر سراندازند، تحت الحنك عمامه، نوعی پارچه خطدار هندی، نوعی حجاب.  
ساز لباس و پوشак، خود، خفتان، زره.

ساک تاجی باشد از گل‌ها و اسپرغم درست کنند.

ساماکچه سینه‌بند زنان باشد که پستان را در آن بندند، جامه کوچک که کودکان یا بزرگان در وقت کار پوشند. همچنین: حماخچه، سامانچه، سامانجه.  
ساماکی سینه‌بند زنان.

سامری کفش مخصوص روحانیون بی‌پاشنه و بی‌پشت از چرم رنگ کبود و نوعی قماش لطیف که در

سا (سای) نوعی پارچه ابریشمی بسیار لطیف و گرانبها. همچنین: ساو.

سابوی بهترین نوع جامه‌های نازک، زره باریک بافت و استوار ساخت، نوعی جامه ابریشمی گرانبها منسوب به ناحیه‌ای در فارس به نام سابور یا شاپور. همچنین: سابریه.

سابغه نوعی زره جادار و بزرگ.  
ساج بالاپوشی که بر دوش می‌اندازند، چادر سبز یا سیاه که بر سر اندازند، طلیسان سیاه و سبز.

ساخت پوششی که در جنگ پوشند، برگستان.

سلامه لباس سپید تابستانی.  
سلارله نوعی شال زنان که به رنگ زرد می‌باشد و در کلاس نادری

سپردرگ دستارچه و عمامه کوچک. همچنین: سپردک.	شهر سامرا می باشد(شهری در فلسطین و شاید شهری در عراق).
سپوش دامن و کناره، رومال دستمال، نقاب و حجاب.	سان سفید کتان سفید.
سپندی نوعی چارقد که در شهر طبس زنان پوشند.	ساود پوشاسکی به بدن می چسبد.
ستا نوعی چادر که به آن (سامیانه) نیز گویند؛ تار جامه.	ساویس پنجه آکنده که در جامه نهند، جامه پنجه آکنده در روز جنگ پوشند.
ستر حجاب، نقاب، روپوش، پوشش، پرده.	سای نوعی پارچه لطیف و گرانبهای سایوکوبی روسی مربع شکل به رنگ بنفش یا سینه کفتری که به شکل مثلث در آورده و روی سر می بندند.
سترپوش شلوار زنانه.	سب دستار، معجرو، کمریند، پارچه کتان نازک.
سترفجی زیلو، گلیم، جاجیم در زبان فارسی دری. همچنین: سدرنجی.	سبجه جامه سیاه، گلیم سیاه، پوستین (معرب کلمه شبی).
ستره نوعی پوشاسک آستین دار که تا کمر را می پوشاند، نوعی لباس بلند تا زانو که در مراسم رسمی مردان لر می پوشند و یکی از کهن ترین لباس های ایرانی است، پیراهنی که از پشت چاک داشته باشد.	سبزپوش کسی که لباس ماتم پوشیده باشد.
سجاف آن چه بر اطراف رویه جامه دوزند خواه از آستر باشد یا پارچه دیگری، کرانه جامه.	سبنی پارچه ای ابریشمی نقش دار که در آن اشکال ترنج باشد و منسوب به دهی است در بغداد به نام سبن.
سجالاط پارچه از پشم شتر، کتان نقش و نگار.	سبنی نوعی جامه زنانه فاخر که از پارچه پنجه زیبایی در کابل تهیه می شده است در زمان سامانیان.
سحولی جامه ای که در شهر سحول	

میانه امروزی) رایج بوده است.	یمن بافتہ شده باشد، نوعی پارچه.
سر نقاب، پوشش، نعلین، کفش ترکمنی.	سختان پوست دباغی شده.
سرآقوچ نوعی کلاه تاتاری.	سختیان پوست بز دباغی شده.
سرآپا خلعت که عبارت از دستار، چامه و غیره باشد.	همچنین: سختان.
سراسر نوعی پارچه زردوزی و زربفت.	سخشن چیز کهنه مانند پوستین، جامه و کلاه.
سراغچ: گیسو پوش زنان مزین به مروارید و تارهای طلایی، کیسه دراز باشد به درازی ۳ گز مانند همیان که بر سر آن کلاهی است و زنان با هزاران زیور و زر به مانند محراب و بر پیشانی می‌گذارند و بر دیگر آن زنجیر مسلسلی بود که از زیر بغل راست گذرانیده بر کتف چپ اندازند. کیسه‌ای که بر سر نهند و گیسوها را در آن اندازند، گیسوپوش، روپاکی برای زنان که مانند دام. همچنین: سراغچ، سراغورش.	شدره پیراهن یقه گشاد، و بسی‌استین از ململ سفید که زرتشیان می‌پوشند تا زانو ادامه دارد و در وسط تا انتهای سینه چاکی دارد و در انتهای چاک کیسه کوچکی دوخته می‌شود که به کیسه کرفه (ثواب) معروف است و این کیسه گنجینه پندار نیک گفتار نیک کردار نیک شمرده می‌شود و هر شخص زرتشتی که به سن پانزده سالگی برسد باید آن را پوشد.
سر سر نقاب، حجاب، پوشش، سرپوش.	سر سر نقاب، حجاب، پوشش، سرپوش.
سرافکندگی چادر و حجابی که بر سر اندازند.	سر کفش، موزه، یک نوع کفش که روستائیان خراسان می‌پوشند و روی آن را ریسمان سازند.
سرآگوش سرانداز، مقنعه زنان. همچنین: سراغچ، سراغچ.	سر موزه کفشی که روی موزه پوشند و در ماوراءالنهر (آسیای
سرانداز مندیلی که بر بالای	

سَرْحَدِی قَسْمی دَسْتَار بَسْتَن کَه در  
بَالَی سَر حَالَت ذُوزْنَقَهَای پَیدَا  
مَیْکَنَد و بَیْشَتَر در خَرَاسَان  
مَتَداوَل است.

سَرْدَارِی پَوْشاَکِی مَرْدَانَه چَین دَار  
کَه بَر روَی دِیگَر لَبَاسَهَا پَوْشَنَد  
و تَا زَیر زَانُو بُودَه است، الْبَتَه زَان  
نَیْزَ نَوْعِی سَرْدَارِی دَاشْتَه اَنَد کَه  
كَمْرَچَین بَوْدَه و در خَانَه  
مَیْپَوشِیده اَنَد کَه اَز مَاهُوت، قَوْمَه  
كَرْمَانَی و يَا بَرَک مَیْدَوْخَنَد و  
خَاص زَانَ اعْيَان و اَشْرَاف بُود.

سَرْدَسْتَارِ عَمَامَه، دَسْتَار، سَرْبَند،  
تَحْتَ الْحَنَكِ عَمَامَه.

سَرْشَش در واقع رَش است يَعْنَى  
چَارَقَد و مَقْنَعَهَای کَه سَه گَز  
باشَد چَه رَش به معنَى گَزَاست.

سَرْشَکَوان پَرَدَهَای کَه شَب عَرَوْسَى  
بَر روَی صَورَت عَرَوْسَ أَوْيَزَنَد  
هَمَچَنَين: سَرْشَکَون.

سَرْقَ شَقَهَای حَرَيْر سَفِيد يَا خَود  
حَرَيْر (مَعْرُب كَلْمَه سَرَه).

سَرْگَزْ قَوارَه پَارَچَه.

سَرْگَیْس مَوَى مَصْنَوْعَى کَه بَر  
سَرْگَیْس طَبِيعَى مَیْبَنَدَنَد.

سِرْمَوْزَه پَوْتَنَ گَشَادَى کَه روَی پَوْتَنَ

بَیْشَانَى انْدَازَنَد.

سَرْاوِيْزَه چَارَقَد، كَلَهْپُوش، مَقْنَعَه.

سَرْبَال پَیْرَاهَن زَانَه و هَرَچَه  
پَوْشِیدَه شَوَد، پَیْرَاهَن.

سَرْبَندِ عَمَامَه، دَسْتَار، بَنَدَى کَه  
زَانَ بَر دور سَر مَیْبَنَدَنَد، در بَيْن  
زَانَ بَخْتِيَارِي نَیْزَ مَرْسُومَ است.

سَرْپَارَگ سَرْپَاَچَهَای شَلَوَار زَانَ  
بَلُوجَ کَه سَوْزَن دَوْزَى شَدَه است.

سَرْپَایِ نَوْعِی كَفَش هَمَچَنَين:  
سَرْپَائِي.

سَرْپَایَان كَلاَهِي اَز زَرَه کَه در جَنَگ  
بَر سَر گَذَارَنَد، عَمَامَه، دَسْتَار،  
شَمَلَه، عَلَاقَه دَسْتَار، كَلاَه خَود،  
شَلَوَار، تَبَان، تَنَكَه، هَر چَيز  
نَرَمَى کَه در زَير كَلاَهَنَوَد يَا كَلاَه  
زَرَه دَوْزَنَد تَا سَر رَا آَزَار نَكَنَد.

سَرْپَنَگ كَلاَه، زَرَه.

سَرْپَوش چَادر، سَرَانَدَاز، مَقْنَعَه  
زَانَ، هَرَچَه سَرَو صَورَت رَأ  
بَوْشَانَد، چَارَقَد. هَمَچَنَين:  
سَرْپَوشَه.

سَرْپَوشَه سَرْپَوش زَانَ.

سَرْتَاج گِيسَوْپُوش زَانَ.

سَرْتَاقِ پَوْشاَکِی کَه در زَير لَبَاس  
روَيْنَ و جَبَه و قَبَه پَوْشَنَد.

سلجوقيان.	دیگر پوشند، کفش گشادی که بر بالای موزه یا کفش دیگر پوشند.
سَقْلَاطُون عَضْدِي نوعی قبا که در زمان خوارزمشاهیان مردان می‌پوشیدند. (سَقْلَاطُون در عربی به معنی سگ آبی است).	سَرْنَگ پارچه ابریشمی غیرخالص. سِرنَگ پارچه‌ای که دارای سه رنگ باشد.
سَقْلَاطُون یک نوع پارچه پشمی، جامه نخجوانی، نوعی ابریشم زری دوزی شده که در بغداد بافته می‌شده است و این کلمه در تمام اروپا مشهور بوده است. همچنین: سَقْلَاطِين.	سَرْوَال شلوار. سَرْوَاله شلوار، ازار، زیرجامه، پای جامه. همچنین: سروال.
سَكْمَه شبکیه روپنده زنان.	سَرْه پا لباس فاخر.
سَكْه پوشاك، لباس.	سَرْه پارچه‌ای پنبه‌ای.
سَلاَب جامه ماتم و سوگواری.	سَرْى صاف نوعی جامه سفید باریک و نازک.
سَلْب نوعی لباس درشت مثل جوشن و خفتان که در جنگ پوشند.	سَعِيدی نوعی پارچه در زمان عباسیان.
سَلطانی نوعی پارچه عریض، نوعی از پارچه ابریشمی که به آن متقالی و بیرم نیز گویند.	سَفْتَه جامه درشت و ستبر.
سَلطَقِي نوعی پوشش مخصوص قلندران که از آن پاره‌ها آویخته باشد.	سَفَط مصري نوعی پارچه در مصر بافته می‌شده است.
سَمْط چادر بی‌آستر که بر دوش اندازند، چادری از پنبه، جامه‌ای که از زیرجامه نمایان باشد.	سَقْرَلات جامه‌ایست پشمین که در فرنگ بافند.
سَمَنْدَر جانوری که از کرک آن دستمال می‌سازند و از پوست آن	سَقط دامن خیمه.
	سَقْلَاط جامه صرف که به آن نبات نیز گویند، پارچه پشمی گرانهای که در روم می‌بافته‌اند.
	سَقْلَاطُون بَغْدَادِي نوعی پارچه ابریشمی و زرباف و رنگ آن سفید و یا آبی روشن بوده است در زمان

تهیه می شود و این کفش تا مج  
پا می رسد و کاملاً قالب پا است.

سُوچه خستک جامه، بغلک جامه،  
پارچه مثلثی که از سرتین جامه  
ببرند و خستک را به جای آن  
دوزند. همچنین: سوجه.

سوخته جامه سنجیده و موزون مرد  
و زن، لته و پنبه که آتش در آن  
گیرند و به عربی به آن حرق  
گویند.

سوژه پارچه مربع که در زیر بغل  
پیراهن دوزند. همچنین: تریز  
جامه.

سوژه تریز جامه، خستک پیراهن  
و جامه، پارچه مثلثی که از  
سرتین جامه ببرند تا بغلک را برابر  
آن دوزند.

سوسن کرد نوعی سوزن دوزی روی  
پارچه.

سوسنجردی نوعی پارچه که در  
سوسنگرد فعلی می بافته اند، نوعی  
جامه.

سوف جامه‌ای که از ابریشم و چند  
تار پنبه بافته باشند.

سُول نوعی کفش چرمی که در  
قوچان پوشند.

کلاه و چتر درست می کنند (معرب  
سمندل).

سمور جانوری که از پوست آن  
پوستین گرانبهای سازند.

سنبوسه لچک زنان، پارچه سه  
گوشه‌ای در کنار آستین از خالق  
که آن را بر روی ساعد  
برمی گردانند.

سنجباب جانوری از موش بزرگ‌تر و  
خاکستری رنگ که از پوست آن  
پوستین سازند.

سنحق کمریند.

سنحق کمریند. همچنین: سنحق.  
سند لک کفش، نعلین. همچنین:  
سندل.

سُندس نوعی دیباي بسیار گرانبهای و  
بسیار نازک و لطیف، نوعی دیباي  
نازک و پارچه ابریشمی که با زر  
و سیم بافته باشند، کمخاب،  
زربفت.

سندیه زره.

سُواد نوعی روپوش سیاه که در  
زمان عباسیان رواج داشته است  
برای مردان.

سِواس کفش زنان بلوج که از سیف  
درختی صحرایی به نام یورگ

سومی پارچه‌ای که از ابریشم و پنبه بافته باشند.	که بر سر عروس می‌اندازند. سیرومان حیریز نقش دار.
سه چاک فرجیه که از پشم تهیه می‌شد و بدون شال و کمربند به کار می‌رفت.	سیفور نوعی جامه لطیف ابریشمی سیاهرنگ.
سه‌دافی جامه حیریزی که سه چاک داشته باشد دو تا از پیش و یکی از پشت.	سیکه کلاه نمدی درویشان مولویه هنگام چرخ زدن که بوقی شکل و بلند است و شتری رنگ.
سیداره سربند که زیر مقنعه و دستار اندازند تا مقنعه و دستار چرک نشود (معرب ستاره)، نوعی چادر، پشه‌بند.	سیله نوعی پارچه پنبه‌ای. همچنین: شیله.
سینه بند پارچه برای بستان سینه و پستان زنان که بصورت سه گوش بوده است.	سینه بند پارچه منسوب به سینیز شهری در ناحیه پارس.
سینیز حجاب، نقاب، روپنده، خصوصاً روی پوش چین دار سرخ‌رنگی از پارچه‌های نفیس	سینیز

## ش

- جامه نازک و رنگین، دستار  
هندی، چادری رنگین، نازک و  
لطیف که زنان هند از آن جامه  
سازند، پارچه نازکی که از آن  
جامه فانوس کنند. همچنین:  
شاپور چارقد.
- شاد خواب رخت خواب.  
شادروان پرده بزرگی است که در  
پیش در خانه پادشاهان و وزیران  
و همچنین بر کنگره‌های قصر و  
خانه اویخته می‌شود. (در عربی  
شادروان).
- شادگونه جامه‌های درشت دوخته  
که در یمن می‌سازند (مغرب  
شادگونه).
- شار پارچه بسیار نازک و رنگین که  
زنان از آن لباس دوزند و جامه  
فانوس نیز گویند.
- شار گونه جبه و بالاپوش که پنبه  
اکنده باشند.
- شاره دستار نقش دار بزرگ، نوعی  
شال طوس نوعی شال رنگین.
- شال پوشی جامه مردم فقیر.
- شامه سینه بند زنان و پارچه‌ای  
باشد چهارگوش از حریر یا کتان  
که پستان‌های خود را با آن بندند.  
شاكليين نوعي لباس خاص زنان ke  
يقه ندارد و جلو باز است و در ابتدا  
بلند بود و کم کم قد دامن آن  
کوتاه شد و به نیم قنه تبدیل شده  
و به وسیله دکمه بسته می‌شود.

(فیقه، شب کلاه) می پیچند،  
ثروتمندان شال را از نوع کشمیری  
می بندند.

شاماخ سینه بند زنان. همچنین:  
شاماخ چه، شamax.

شاماک سینه بند زنان. همچنین:  
شاماکی.

شاماکچه شکم بند، سینه بند،  
پراهن بسی استین، کرته،  
جلیقه، بالا پوش. همچنین:  
شاماهنچه.  
شامر مقنعه.

شامش بند عمامه و تحت الحنك  
آن.

شامه مقنعه و روپاکی که زنان بر  
سر کنند، نقاب، حجاب.  
شامه مقنعه.

شامی جبه رومی.

شان نوعی پارچه سفید که از هند  
آورند.

شانه باف پارچه درشت و کلفت  
بافته شده.

شاه جامی پارچه لطیفی که در مرو  
تهیه شده است.

شاه جانی نوعی پارچه که در زمان  
ساسانیان بافته می شده است.

شال نوعی چادر رنگارنگ که در  
کشمیر از موی دنبه بافند،  
پارچه ای دراز و با عرض کم که  
به دور کمر یا گردن پیچند و زنان  
به جای عرق چین شال ظریف  
کوچکی بر سر می بستند که به  
صورت های مختلف به پشت یا  
روی شانه ها می افتاد. و دیگر  
اینکه زنان بختیاری بر روی  
سر بند های خود شالی می پوشیدند  
که آن را دور سر و گردن  
می پیچیدند روی شانه ها  
می انداختند، نوعی پارچه پشمین  
که صوفیان می پوشند، نوعی  
پارچه نقش دار رنگارنگ بسیار  
اعلا که در کشمیر از پشم و کرک  
بزهای تبت می بافند، پارچه ای  
مویی سفید، پارچه ای پنبه ای یا  
پشمی و یا کتانی که مانند  
گمریند بر کمر می بندند.

شال و کلاه کلاهی که به دور آن  
شال کشمیری گرانبهای پیچیده  
شده باشد و به شکل عمامه در  
آید از پارچه دراز موسیلین یا  
پشمی که آن را چین می دهند و  
چندین دور به دور طی بوش

- شاه غرجکان** یک نوع پوشاس که مخصوصاً از پارچه سپید اعلا. شاه نام جامه پارچه‌ای است که از هند آورند.
- شاهانه لباس و پوشاس عروس و داماد.**
- شایاک جامه** کوچکی که مردم هنگام کار کردن در هوای گرم پوشند، سینه‌بند زنان، جامه کوتاهی برای زنان که تا نصف ساق پا را می‌پوشاند.
- شایه نوعی لباس** که اعراب اسپانیا می‌پوشیدند، جلیقه ضخیم و ستر آستین دار که از ماهوت یا خز و پنبه سازند و در هنگام نبرد جهت جلوگیری از زخم شمشیر می‌پوشیدند.
- شب آندروز** نوعی جامه ابریشمی که سیاه و سفید باشد، پارچه ابریشمی رنگارنگ.
- شب آفروز** پارچه زربفت که زمینه‌اش نقره باشد.
- شب پوش جامه خواب؛ کلاه، طاقیه** که شبها بر سر نهند.
- شب پوش شب کلاه، کلاهی** که شبها بر سر می‌گذارند، برقع و لطیف.
- حجاب زنان؛ پلنگ پوش.**
- شب خوابی پوشاس و لباس شب.**
- شبستانی پوشاس شب.**
- شب کلاه کلاهی** که شب هنگام خواب بر سر گذارند، کلاه سیاه، کلاهی است دست‌باف به صورت عرق‌چین که در خانه بر سر می‌گذاشتند.
- شبینم** جامه سفید و لطیف و نازک.
- شبی نوعی جامه** دوخته شده، پوستین، جامه که شب بر تن کنند، پیراهن شب.
- شتوی** نوعی پارچه که در زمان ساسانیان باقته می‌شده است.
- شخص پوستین**، جامه که از ساخته ساسانیان باقته می‌شده است.
- شخصیشیر گونه‌ای شلوار (عرب چاهچور).**
- شر کفش.**
- شرابی** نوعی عمامة.
- شوافی** جامه سپید، جامه نفیسی که از ایران به عربستان می‌بردند.
- شرب نوعی کتان مصری اعلاه** نفیس زری دوزی بسیار لطیف و نازک که بر میان می‌بستند.
- شربتی** نوعی جامه ابریشمی نازک و لطیف.

شَطْوَى نوعی پارچه کتان نازک که در کازرون تهیه می‌شده است.

شِعَار جامه که زیر جامه دیگر پوشند، جامه که متصل به بدن باشد مثل قبا، ازار و کلاه، جامه‌ای که بر تن ساید مانند پیرواهن.

شَعْر نوعی جامه ابریشمی نازک اعلا، چادر، نوعی جامه ابریشمی سیاه رنگ.

شَف پارچه یا پرده نازک.

شَفوار شلوار، ازار، زیر جامه.

شَقَايقَ نَمَط نوعی جامه که گلدوزی شده باشد.

شَقه پارچه جامه، جامه پیشین شکافته.

شَكْرَأوِيز نوعی دستار که گوی یا گلوله‌های آویخته داشته باشد و خاص بزرگان بوده است.

شَكْلَك قسمی از پارچه دستار که به صورت افقی روی دستار قرار می‌گیرد و شکلی خاص به آن می‌دهد و بیشتر در استان خراسان متداول است.

شَكْوب دستار، منديل.

شَلَم کفش مسافر، چکمه.

شَرْبُوش مغرب سرپوش نوعی کلاه شبیه تاج که تقریباً به شکل مثلث ساخته می‌شد که آن را بدون عمامه بر سر می‌گذاشتند. این کلاه ویژه امیران بود و فقهای هرگز بر سر نمی‌گذاشتند. در زمان عباسیان، روسی. همچنین: طربوش، تربوش، مغرب کلمه سرپوش.

شَوْدَاعَ جامه پیشین باز باستین. جامه استین کوتاه. همچنین: شیر داغ.

شَوَشِيف ملافه‌ای که بر روی فرش گسترده شود تا فرش چرک نگردد (مغرب کلمه چارشب و چادرشب).

شَرْطَه سیاه پوش، لباس سوگواری پوشیده.

شَرُوك جامه.

شَرْوال شلوار، که اصل آن سربال است به معنی سروبال به معنی قامت می‌باشد.

شَسْتَرَى نوعی دیباي نقش دار که در شهر شوستر بافتند.

شَسْتَه دستمال، رومال، روپاک.

شَطْوَمَى جامه کتانی که در شطنه مصر می‌باfteاند.

سر یا دور گردن قرار می‌گیرد که البته این لباس خاص بانوان می‌باشد. و بسیار پر طرفدار و جزء اصلی لباس زنان هندی است و آن را یکی از لباس‌های ملی هند می‌دانند. زیرا زنان هند و پاکستان از آن همه روزه استفاده می‌کنند و از نوع ابریشمی آن با سنگ‌دوزی‌های بسیار ظریف تا کتان و پشمی آن را می‌توان یافت که نوع آخر آن را در ایالت جامو و کشمیر مورد استفاده می‌باشد.

### شلوار خمره شلوار سنتی زنان بلوج.

**شلوار درپ سرپاچه‌های و خمره‌های شلوار زنان بلوج.**  
شلوار بند بند شلوار و بهترین آن در آسیای صغیر، توس، ارمنستان به دست می‌آمده است.

شلیته دامنی در دو نوع کوتاه و بلند با چین و شکن و دالبرهای بسیار در دور کمر و پایین و سوزن‌دوزی‌های هنرمندانه که جوانان کوتاه آن را می‌پوشیدند و پیران بلند آن را، یک نوع دامن ویژه زنان، زنان معمولی و طبقات پایین شلیته کوتاه

شلوار ازار، تنبان، زیرجامه، تنبان پاچه کوتاه، پایی جامه‌ای که مسافران پوشند، نوعی از آن شلوار دبیقی است، گاهی شکل این پوشش به شکل بلند با دم پای گشاد و گاهی دم پای مج مانند بوده است گاهی اوقات شلوار زنان را شلوار نظامی نیز می‌گفته‌اند. زیرا این گونه شلوارها در مج پا تنگ‌تر می‌شده است. در شبے قاره هند و در کشورهایی مانند هند، پاکستان و بنگلادش شلوارهایی پوشیده می‌شود که بسیار شبیه (یا می‌شود این‌طور گفت که عین آن می‌باشد)، شلوارهای مردمان خراسان، بلوجستان، کردستان در ایران می‌باشد با همان چین‌های بزرگ و زیاد و با همان گشادی‌های خاص آن که در ایالت پنجاب هند و پاکستان به این گونه لباس‌ها پنجابی می‌گویند که شامل یک شلوار بلند گشاد و پرچین به همراه یک پیراهن نسبتاً بلند که بلندی آن به سر زانو یا کمی پایین‌تر از آن می‌رسد و یک شال که روی

شوال تنبان کلفت و گشاد.  
نمی پوشیدند.

شلیل جامه‌ای که زیر زره پوشند،  
زرهی کوتاه که در زیر زره بزرگ  
شوب به معنی دستار یا دستمال  
و بند.  
پوشند.

شودر چادر، شاماکچه، پیراهن  
زنانه، پیراهن بی‌آستین، ملحفه،  
پیراهن بی‌یقه و بی‌آستین (معرب  
کلمه شادروان).

شم پاپوش، نعلین چرمی، کفش  
چوبین، کفش چرمی که از چرم  
گاو یا شتر دباغی نکرده که  
ریسمان بر آن بندند و بر پا کنند.

شوره زیر بغل پیراهن، خشتك  
زیرجامه.  
شمشک نوعی کفش.

شمل کفش چوبین، کفشه‌ی که  
روستاییان پوشند و کف آن چرم  
و آن را با ریسمان بندند. همچنین:  
چاروق.

شمه شالی باشد که بر دوش اندازند  
و بر سر پیچند، مانند دستار و  
علاقه دستار، نوعی چادر که بر  
خود پیچند، نوعی فوطه.  
همچنین: شاشوله.

شنگله ریشه دامن جامه و دستار و  
روپاک از ابریشم و غیره.

شمنل یک نوع لباس سینه‌باز  
بی‌آستین و گشاد که روی دیگر  
لباس‌ها پوشند.

شوارک خرقه.

شوازگ تکه‌های رنگین خرقه.  
همچنین: مشوزکات، مُصَبَّغات.

نه بسیار نازک و خلیف باشد و نه  
بسیار کلفت و سبز که به هندی  
به آن میشاگویند.

که برآن با ابریشم قهوه‌ای یا زرد  
تیره سوزن دوزی می‌کردند که  
عمامه شیروشکری بسیار معروف  
بوده است.

**شیرین باف** نوعی جامه لطیف که

## ص

صاجی جامه ابریشمی خطدار و  
نقایی نوعی پارچه که در شهر صنا  
در یمن می بافته اند، نوعی جامه.

صُخاری نوعی جامه که در صحار  
صندل کفش راحتی، نعلین،  
دمپایی، کفش زنان.

صُدار نوعی جامه که سرش مانند  
مقنعه است و دامن آن دوش و  
سینه را می پوشاند. همچنین:  
پیرهن چه.  
صُدر لباقه . همچنین: صدریه.  
صُدره سینه پوش، کرته کوچک،  
پیراهن نیم تنه، لباقه.

صوف رومی نوعی پارچه خشن که  
 Zahدان و صوفیان می پوشیدند.  
صوفی چه لباس صوفیان.  
صفیق جامه محکم بافته شده که آن  
را تنک بافته باشند.

ض

ضريح خز سرخ (معرب آسرنج).

## ط

نوعی پوشش سراز پارچه که به  
شكل نوار می باشد نوعی از آن  
طایقه مخروطی، طیلسان، نوعی  
کلاه بلند مخروطی شکل شبیه  
کلاه درویشان. طایقه ترکمانی را  
کلاه سپاهیان عثمانی می گفته اند.  
**طبری** نوعی لباس که در ولایت  
طبرستان پوشیده می شده است.  
**طراز** حاشیه و کناره، قسمتی از پارچه  
کم عرض و مستطیل شکل که به  
رنگ دیگر بافته یا سلسله دوزی  
کرده باشند و یا از پارچه دیگری  
روی زمینه اصلی پارچه دوخته  
باشد، جامه پادشاهی، جامه قیمتی  
فاخر که برای زینت پوشند، نگار  
جامه (معرب کلمه تراز).  
**طربوش** سرپوش، روسری.  
**طرطور** نوعی کلاه بوقی شکل زنانه

طابقی نوعی دستار که آن را بدون  
تحتالحنک بر سر بندند.

طارونی نوعی جامه ابریشمی، نوعی  
پارچه خز. همچنین: خز طارونی.  
**طاس** بقچه مجموعه اسباب حمام  
شامل لنگ، لباس ها، وسایل  
شستشو.

طاس جامه زردار.

طاس کلاه نمدی.

طاق نوعی جامه پوشیدنی، فرجی و  
جبهه پنهاندار، ردا، طیلسان،  
پارچه ای سبز که بر دور گردن  
بندند، جامه علما و زهاد.  
طاقه یک عدد جامه.

طاقی نوعی کلاه بلند تاجدار، نوعی  
کلاه؛ قبای بلند دوتایی.

طایقه عرقچین کوچکی که زیر  
عمامه بر سر گذارند، در ایران

مانند اطلس.

طيلسان نوعی ردا و فوطه که خطیان و قاضیان بر دوش می اندازند. پرده ساده‌ایست که روی سر و شانه می اندازند، لباس فقرا و استادان علوم الهی بوده است، چادر، جامه‌ای که بر دوش اندازند (تالشان فارسی).

که بالای آن نوک دار نبود.

طرغو نوعی پارچه که ابریشمی و سرخرنگ بود. همچنین: ترغو. طرف بند زر و نقره که بر کمر بندند، کمر بند.

طُره تارهای طلایی که یکجا کرده بر گوشه دستار زند، نگار جامه. طمیم بُود سپید که از آن لباس فاخر دوزند، نوعی پارچه و جامه فاخر

# ظ

ظافیه زوه.  
عباسیان رواج داشته است.  
ظرائفی نوعی پارچه که در زمان

# ع

عبادیه نوعی کلاه بلند دراز در زمان  
سامانیان.

عتاب نوعی جامه قیمتی که آن را  
خارای عتابی نیز گویند.

عتابی نوعی خارا که جامه ایست  
معروف، نوعی پارچه ابریشمی  
گرانبهای موج دار که در محله  
عتابیه بغداد بافته می شده است.

عجبائی جامه که در زیر جامه دیگر  
پوشند.

عدل شکن نوعی پارچه مشکی که  
در سبزوار برای دوختن شلوار به  
کار می رود.

عدنی نوعی پارچه که در شهر عدن  
تهیه می شده است.

عراقی نوعی جامه در زمان امویان.

عرق چین نوعی کلاه که در زیر دستار  
پوشند، کلاه بافته نخی که در  
گذشته زیر کلاه می پوشیدند تا

uba نوعی پوشش، روپوش از پارچه  
نازک یا کلفت پشمی دست باف  
که بلند، باز و فراخ دوخته شده  
است و بر شانه انداخته می شود و  
تامچ پا را می گیرد و جز  
لباس های سنتی اعراب می باشد،  
نوعی روپوش کوتاه و جلو باز  
است که آستین ندارد ولی  
سوراخ هایی در آن قرار دارد که  
دستها از آن می گذرد. و در قدیم  
بخی شهرها به فراهم اوردن  
عباهای ممتاز شهرت داشته اند  
نظیر عبای نایینی، عبای  
بوشهری، عبای کرمانی و قزوینی  
و همچنین عبای جنابی (منسوب  
به جنابه در سواحل خلیج فارس)،  
عباهای چاج (شهری که اکنون در  
آسیای میانه می باشد) عباهای  
گواشیر و شام.

علی رنگ جامه درویشان.

عمامه ابلی نوعی عمامه که در غرب دجله (عراق) بافته می شده و بسیار شهرت داشته است.

عمامه الکبیره نوعی دستار بزرگ که علما و فقهاء بر سرمی گذاشتند در زمان آل زیار.

عمامه توزی نوعی عمامه که در زمان سلجوقیان مردان بر سر می گذاشتند.

عمامه دستار، عرقچینی با قطعه

پارچه که به دور آن پیچیده می شود و بیشتر سفید رنگ است و از پارچه موسلين درست می شود اما از ابریشم سیاه با خطوط طلايی و از شال کشمیر یا شال کرمان و از پشم سفید یا سرخ نیز تهیه می شود، سادات و بازماندگان پیامبر(ص) عمامه سبز بر سر می گذارند این پوشش مخصوص مردان می باشد، پارچهای دراز که به دور سر می پیچند، تاجران پارسی عمامه شیر و شکری بر سر می گذاشتند و روسای تجار عمامه ترمه یا آقا بانویی.

عمامه سحاب نوعی عمامه، نام

عرق سر را بگیرد و این کلاه گاهی چرمین یا پارچهای و ابریشم دوزی

شده بوده است. عرق چین زنان همراه با سکه و سنگهای قیمتی

بود. در ایلات زنان برای پوشش سر کلاه یا عرق چین زرفت بر سر می گذارند و روی آن دستمالی

می بندند و گاه چندین دستمال.

عرق غیر دستمال، رومال، پارچهای که با آن عرق از بدن پاک کنند.

عرقیه دستارچه و روپاک ابریشمی.

عسلی پارچه زرد که یهودیان در گذشته برای امتیاز بر دوش جامه می دوختند، جامه‌ایست

مخصوص گبران، بیشتر فقیران هندو بدان رنگ جامه پوشند. همچنین: گرده، جهودانه، غیار.

عصابه نوعی پارچه که به سر و پیشانی بندند، دستار، سربند.

عطاف سجاف دامن جامه.

عفه پوستینی از پوست بره که موی نرم داشته باشد. همچنین: غفه.

عقل نوعی نگار جامه.

علاقه دستار طره دستار.

علم نقش و نگار جامه.

عمامه حضرت محمد(ص)، نام عودی نوعی جامه ابریشمی سیاه پرچمی مربوط به دوره ابومسلم رنگ.

عوشر استبرق که در اهواز به آن خراسانی. عوشر گویند.

عمانی نوعی ازار. عیبه جامه‌دان، صندوقی که از چرم

عنوان نوعی جامه که غلامان بلند ساخته شده و در آن رخت و جامه مرتبه در دربار سامانیان و سلاح نگه دارند، جوشن. می‌پوشیدند.

# غ

غَلَالهُ جَامِهُ كَه بَه بَدْن وَصْل باشـد،  
جَامِه كَه در زَيْر زَوَه پوشـند، جَامِه  
كَوْچَكَ كَه در زَيْر جَامِه دِيـگـر  
پوشـند، بالـشـچـهـاـيـ كـه زـنانـ برـ  
سـرـينـ بـنـدـنـدـ تـاـ كـلـانـ نـمـاـيـدـ، نـوعـيـ  
پـيرـاهـنـ آـسـتـيـنـ كـوـتـاهـ، نـوعـيـ  
پـوشـاـكـ نـبـرـدـ درـ زـمانـ طـاهـرـيـانـ،  
چـيزـىـ كـه عـروـسـانـ روـيـ خـودـ رـاـ  
زـيـرـ آـنـ پـنـهـاـنـ مـىـ كـرـدـنـ.  
غـولـتـاشـ كـلاـهـيـ آـهـنـيـنـ كـه رـوزـ نـبـرـدـ  
سـپـاهـيـانـ برـ سـرـگـذـارـنـدـ، كـلاـهـخـودـ.  
غـيـارـ پـارـچـهـ زـرـديـ كـه يـهـودـيـانـ برـ  
دوـشـ جـامـهـ خـودـ بدـوـزـنـدـ.

غـبـادـيـهـ نوعـيـ كـلاـهـ.  
غـدنـيـ نوعـيـ پـارـچـهـ وـ جـامـهـ طـبـرـسـتـانـ  
پـوشـيـدـهـ مـىـ شـدـهـ استـ.  
غـرـارـهـ خـودـ آـهـنـيـ باـشـدـ. هـمـچـنـيـنـ:  
غـرـادـهـ.  
غـرـاغـنـ نوعـيـ چـرمـ غـيرـ اـزـ كـيمـخـتـ،  
سـاغـرـىـ كـه اـزـ آـنـ كـفـشـ سـازـنـدـ.  
غـزـنـهـاـيـ نوعـيـ جـامـهـ كـه درـ شـهـرـ غـزـهـ  
باـفـتـهـ مـىـ شـدـهـ استـ.  
غـزـدـيـ چـادرـ، خـيمـهـ. هـمـچـنـيـنـ: تـاـژـ.  
غـفـهـ پـوـسـتـيـنـ بـسـيـارـ نـرمـ وـ لـطـيفـ اـزـ  
پـوـسـتـ بـرـهـ.

## ف

از پارچه پشمی دوزند آستین‌های  
آن گشاد و دراز است و کمی از  
نوك انگشتان می‌گذرد و هیچ  
شکافی در آستین آن نیست،  
جامه‌ای که مشایخ بر تن کنند.  
همچنین: فرجیه، فروج.

فرخ نوعی پارچه پشمی از موی بز  
که در یزد تهیه می‌شده است در  
زمان آل بویه.

فرسان هر جانوری که از پوست آن  
پوستین سازند.

فرسَب جامه‌ها و پارچه‌های  
رنگارنگی که در نوروز و روزهای  
جشن در و دیوار، دکان‌ها و خانه‌ها  
را با آن آرایش کند. همچنین:  
فرسَب.

فرغل قبا، ملافه، لحاف و بالاپوش.  
فرغیش گریبان و دامن و آستین

فاختی نوعی خفتان از جنس  
کرباس در زمان صفاریان.  
همچنین: فاختهای.

فَتَان جامه پیش باز فراخ، فرجی.  
فتح پیچ نوعی از پیچیدن عمامه.  
فتوحی نوعی قبای بی‌آستین.

فَدْكَی نوعی عبا.  
فر مخفف افرا است، تاج.

فراویز سجاف دامن جامه، سجاف  
جامه، طراز جامه، ریشه و اویزی  
که بر دور گردآگرد جامه باشد،  
نوعی تراز جامه که بر سرآستین  
یا گریبان دوزند از پارچه دیگری  
یا رنگ دیگری.

فرجی نوعی قبای بی‌بند گشاده از  
پیش که گاهی تکمه هم دارد و  
بیشتر بر روی جامه دیگر پوشند،  
قبای گشاد موج‌داریست که آن را

رفته، پوستین کهنه‌ای که بسیار لطیف و پرمو.  
موی‌های آن از درازی بر زمین فوته شالی که نوعروسان در کلات  
نادری خراسان بر سر اندازند کشیده شود.

(معرب پوته).

فوته بصری نوعی فوته که در شهر بصره در عراق بافته می‌شده است.

فوته کمربند، جامه نادوخته، لنج حمام، دستار، فوته در اصل

دارای ۴ معنی است ۱. نوعی شلوار نازک و قطعه پارچه‌ایست که برای پوشاندن عورت و ران‌ها به کار می‌رود و برای مردان لنج است ۲. نوعی عمامه یا قطعه

پارچه‌ایست که به سر پیچند ۳. قطعه پارچه‌ایست که برای حفاظت در برابر آفتاب به پشت می‌اندازند ۴. پارچه نازک یا پیش‌بندی است که هنگام داخل

شدن به حمام به کمر می‌بندند، حوله، جامه نگارین، چادر خطدار، نوعی جامه که از هند آورند. نوعی

جامه نقش‌دار هندی که به جای ازار بر کمربندند، حوله، جامه‌ای نگارین، چادر خطدار، نوعی جامه که از هند آورند (فوته)، نوعی

فوته شالی که نوعروسان در کلات نادری خراسان بر سر اندازند کشیده شود.

فرگل نوعی پیواهن برای سرما.

فرو نوعی پوستین که از پوست روباه سازند، جبهه مانندی که آستر آن از پوست برخی جانوران باشد. چادر شب. همچنین: معرب پروه، فروه.

فروز جامه‌ای که از رنگ دیگر گرد آن جامه درگیرند (معرب پروز) یعنی پیرامن جامه، طراز جامه، این کلمه از کلمه آفریز نیز گرفته شده است به معنی دیوار.

فش شمله و دنباله دستار، سردستار که به مقدار یک وجب یا کمتر فرد گذارند، گلیم درشت باریک تار (معرب کلمه پش)، پرزاهاي حوله و مانند آن، طره، دنباله هر چیزی، ازار، زیوجامه.

ففة زره.

فندقی بود.

فینک جانوریست که پشمش سفید رنگ می‌باشد و از پوستش پوستین درست می‌کنند، نوعی پوستین و جبهه از پوست روباهی

فینه کلاه پشمی که مصریان و  
ترکان عثمانی بر سر می‌گذارند  
شکل آن بلند و مخروطی دارای  
منگوله است و البته در تمام شمال  
آفریقا رایج بوده است معمولاً به  
رنگ سرخ و گاهی به رنگ سفید  
نیز بوده است.

جامه‌ای نقش‌دار هندی که به جای  
ازار بر کمر بندند از انواع آن فوطه  
بصری و فوطه اهوازی است که نوع  
دوم آن ابریشمی بوده است که زنان  
در بر می‌کردند. و نوعی منسوج  
بوده است که خاص زاهدان و  
صوفیان. همچنین: فوته.

## ق

زانو ساده و کمرچین که روی  
پیراهن پوشند جلوهایش را روی  
هم آورده بسر روی آن شال  
می‌بستند، لباس روی مردانه‌ای است  
که ایرانیان پوشند و به طور مورب  
از زیر بغل باز می‌شود و گاهی آن  
را با پوست آستر می‌کنند و مانند  
یک پاچین زنانه گشاد می‌باشد  
ولی قسمت بالای آن بسیار تنگ  
است و دوبار از روی شکم  
می‌گذرد و در زیر بغل بسته  
می‌شود به این صورت که بار اول  
زیر بازوی چپ و بار دوم قسمتی  
که روی اولی می‌افتد و در زیر  
بازوی راست، یقه باز است و  
آستین‌هایش تنگ ولی بیش از حد  
لازم دراز می‌باشد و بالای بازوها  
آن را چین می‌دهند و به مج آن

قادری نوعی لباس تنگ.  
قاقدم پوش آن که لباس سپید  
تابدار پوشیده باشد.  
قاقدم جانوریست که از پوستش  
پوستین می‌سازند و بسیار سفید و  
نرم است.

قب قسمت بالای گریبان خرقه.  
قبا پوستین پوستین مانند قبا.  
قبا جامه دولایی، جامه‌ای است که بر  
روی لباس‌های دیگر یا بر روی  
پیراهن پوشند و دارای تکمه و  
قیطلانی است که با مادگی یعنی  
حلقه قیطانی از زیر و رو بسته  
می‌شود و گاهی کمر بر روی آن  
می‌بندند و پیش باز است و مانند  
خرقه پیش بسته نیست، لباسی  
ساده با یقه‌ای باز و دو جیب با  
دهانه عمودی از دو طرف تا زیر

بسته بدون تکمه می‌پوشند جنس  
آن از پارچه ساده‌ای است اما  
گاهی افراد عالی رتبه از اطلس یا  
پارچه زربفت درست می‌کنند و  
در تابستان از پارچه بدون کرک  
است، جامه کوتاه پیش گشاده  
جامه که روی ارخاق پوشند (قباچ)  
و انواع مختلف دارد ۱. قبای  
داوری ۲. قبای خلعتی ۳. قبای  
دارایی (نوعی پارچه ابریشمین به  
این نام) ۴. قبای گیلانی یا اریده  
گیلانی ۵. قبای قدک آبی که در  
مرو مخصوص عوام‌الناس بوده  
است ۶. قبای اشرفی ۷. قبای  
قدک حسینی ۸. قبای برک  
۹. قدک بیدگلی ۱۰. قبای قدک  
کاشی ۱۱. قبای قدک یزدی  
۱۲. قبای سه چاک ۱۳. قبای زری  
که خاص زنان زرتشتی یزد بوده  
که در زمستان می‌پوشیده‌اند  
۱۴. قبای قطنی (پنهای).

قبا کردن چاک کردن جامه و  
پیراهن.

قبا نمد بالاپوش بارانی نمدی.

قباچای قبای کوچک (قباچه)، نوعی  
کلاه زمستانی.

تکمه می‌دوزند و روی باسن به  
بدن می‌چسبد و با یک شال  
(کمربند) دولا به پهنای چهار  
انگشت پاکیزه و فاخر روی آن را  
می‌بندند، نیم‌تنه بلندیست که بر  
روی لباس‌های دیگر می‌پوشند و  
پارچه آن نخی نازک است رنگ  
آن زرد، سبز یا سرخ می‌باشد و  
بسیار صاف دوخته می‌شود و تا  
نیمه ساق پا می‌آید یقه آن باز و  
هلالی است طرف راست آن روی  
شکم می‌افتد و در زیر بغل چپ با  
بندهایی بسته می‌شود و طرف  
چپ لباس روی آن و به وسیله  
چهار بند در طرف راست بسته  
می‌شود اما یکی از این بندها  
هرگز بسته نمی‌شود بلکه روی  
بندهای دیگر آویزان است و تا  
روی کمر بسیار تنگ و به بدن  
قالب می‌باشد و از کمر به پایین  
گشاد است و نمای آن از پایین به  
شکل یک زنگ گرد درمی‌آید  
آستین‌های آن کاملاً چسبان و  
بسیار دراز است و به همین علت  
آن را چین می‌دهند که از مج  
دست نگذرد و بیشتر آن را با مج

**قِرَام** پرده رنگین نقش دار، پرده باریک و نازک، جامه از ابریشم رنگین نگارین.

**قِرْدَمَانِيَه** زره ستر، کلاه خود، قبای لایه دار ستر (معرب کلمه کرد ماند).

**قُوطَاطِ جَامِه** پشمین، گلیم، پلاس (کور دین).

**قُرْطَق** نوعی جلیقه که جلو و پایین آن به صورت منحنی و بدون زاویه بوده است و در زمان سلجوقیان مردان می پوشیده اند.

**قُرْطَه فَتْحَى** پیراهن سبز که به سرخی زند.

**قُرْطَه مَعْرُبُ كُرْتَه**، نیم تنه، نوعی جامه کوتاه زنانه که شانه ها را می پوشانیده است و تا میانه بدن می آمده است و از انواع آن قرطه چینی و قرطه رومی بوده است و در زبان عربی به آن قرطق نیز گویند. قبای یک لا، پیراهن. (کرتک در زبان کردی).

**قِرْطَى** نوعی پارچه سبز و سیاه. **قِرْقُرى** نوعی پیچیدن دستار.

**قِرْقَل** نوعی جامه مخصوص زنان. **قِرْقُوبِي** جامه ایست که در عراق

قباچه قبای کوچک، جامه کوچک، نوعی کلاه که برای دفع سرما پوشند. همچنین: قابچا - قباچای.

**قِبَاعِ مَقْنَعَهِ اَيِّ** که در اسپانیا زنان مسلمان به کار می بردند.

**قِبَامَهْ مَهْمَدْ بَالْأَپُوشْ** نمدی.

**قِبَايِ پِيشْوازْ** قبایی که پیش آن گشاده باشد مانند پیرواهن.

**قِبَايِ عَتَابِيِّ** نوعی قبا در زمان سلجوقیان که در محله عتابیه بغداد بافته می شده است و دارای خطوط عمودی یا جامه مخطط می باشد.

**قِبَايِ غَزْنَىِّ** نوعی قبا به رنگ سفید برای زنان.

**قِبَايَهْ كَهْنَهْ** و پوشش که برای قنداق بچه ها به کار می رود.

**قِبَايَىِّ-زَرَهْ زَرَهْ اَيِّ** مانند قبا.

**قِبَرَصِيِّ** نوعی جبهه خشن و پشمین.

**قِبَقَابِ** نوعی نعلین چوبین در زمان سلجوقیان که عرفا و صوفیان می پوشیده اند.

**قِبَنَىِّ** نوعی جامه از کتف که در حوالی شوستر و اهواز تهیه می شده است.

**قِدَكْ** جامه کرباس رنگین؛ پارچه غیر ابریشمی رنگین.

و بان به معنی پالان دار. عرب بافند.

**قرقومی نوعی جامه.**

**قرمز** دانه‌ای که با آن ابریشم را رنگ می‌کنند.

**قز** جامه ابریشمین.

**قز خطائی** نوعی حیر سرخ رنگ که در مغولستان بافتہ می‌شده است و در ایران طرفداران بسیار داشته است.

**قزاکند** جامه که از ابریشم خام آکنده کنند و در جنگ پوشند و شمشیر بر آن کارگر نیست، خفتان، جامه خواب. همچنین: قزاغند، کزآکند، کزآکند.

**قزاگند زره**، جامه که از حلقه‌های آهن درست شده است و در روز جنگ پوشند جامه پنبه و ابریشم آگنده‌ای که در روزهای جنگ در زیر زره پوشند. همچنین: قزاکند، مغرب کلمه قزاگند.

**قزین** نوعی پارچه که در زمان سامانیان در مرو بافتہ می‌شده است.

**قسیند** کمریند. همچنین: مغرب کلمه کسیند.

**قشبانیه** جامه کهنه، برگرفته از کشه

**قطیب** جامه نو.

**قصب** جامه از کتان و ابریشم بافند، نوعی پارچه ابریشمی نازک و لطیف، جامه کتان نازک، و قصب بافتہ می‌شده است و در دوره زرتشت است و این کلمه مغرب کسب می‌باشد و این پارچه در هند بسیار مشهور بوده است واحد آن قصبه می‌باشد.

**قصب رنگین** حیر نقش دار رنگارنگ.

**قصب سه** دامنی جامه چاک دار. قصب مصری نام پارچه‌ای است که در مصر بافند.

**قصبچه** پارچه کتانی.

**قطوائی** نوعی عبا که در زمان خلفای راشدین پوشیده می‌شده است.

قطی پارچه پینه‌ای.

**قطی کرباس**، جامه که تار آن از ابریشم و پود آن ریسمان پنبه باشد.

**قطیفه** جامه پرزدار خوابناک که با آن پس از بیرون شدن از گرما به تن خود را خشک کنند.

**قطیفه نوعی پارچه گرانبهای حوله قماش جامه ابریشمی، به معنی پارچه می‌باشد و جمع آن اقمشه می‌باشد.**

بزرگ حمام.

**قماط قنداق کودکان.**

**قمیص** یک نوع پیراهن که مردان روی شلوار می‌اندازند و سفیدرنگ

است آستین‌های آن گشاد و

بلندی آن تا مچ می‌رسد دامن آن

تا نیمه ساق پا می‌آید و در قسمت

جلو تا روی ناف باز است، پیراهن،

پارچهای پنبه‌ای سپید، نازک و

لطیف که از آن پیراهن سازند در

هند و پاکستان به آن کمیس

گویند و زنان نیز پوشند در واقع در

پاکستان یک پیراهن نسبتاً بلند

که تا روی زانوها را می‌پوشاند و

لباس سنتی زنان آنجا محسوب

می‌شود این پیراهن با شلوار سنتی

گشاد (مانند شلوار مردان بلوج یا

خراسان می‌باشد) پوشیده می‌شود

و در واقع این لباس برگرفته از

ایرانیان و افغانه بوده است که به

تدریج در شبه قاره هند به صورت

لباس سنتی و ملی درآمده است.

**قناع** پوششی که بالای مقنעה باشد،  
مقنעה، پرده.

**قناویز** پارچه ساده ابریشمی.

**قفاز** نوعی دستکش پنبه‌دار آستین

مانندی که در سرما دست‌ها را در  
میان گذارند.

**قططان** نوعی لباده که از ماهوت

سیاه یا کبود که بلندی آن تا نیمه

ساق پا بود و از داخل طرازدوزی

شده بود و آستین آن تا حدود آرنج

بود و در زمان عباسیان تجار و

صنعتگران می‌پوشیدند.

**قلمکار** نوعی پارچه که به نقوش

رنگارانگ تزیین شده باشد و قلمکار

اصفهان بسیار مشهور است.

**قلمی** نوعی بود که خط‌دار باشد به

خطوط راست.

**قلندر** نوعی پارچه ابریشمی.

**قلنسوه** نوعی کلاه ایرانی که اشکال

گوناگون دارد که بلند و نوک‌تیز بوده

است و اعراب از ایرانیان اقتباس

کردند، شب‌کلاهی که در زیر عمامه

بر سر می‌نهادند (طریسوش در زبان

عربی)، کلاه ساده بی‌لبه مانند

عرقچین که در مشرق زمین

پارسایان بر سر می‌گذاشته‌اند

همچنین: مغرب کلمه کله‌پوش.

قنتوره نوعی جامه رنگین که دامنش قوچه تکمه کلاه و گریبان. همچنین: کوتاه باشد و بند بسیار دارد.

قنداره نوعی کفش روباز با چرم سیاه و قوهی جامه که در قوهستان برآق برای زنان در دوره قاجاریه.

(قوهستان، کوهستان)، (شهرستانی میان نیشابور و هرات است) قندر سگ آبی که از پوست آن لباس درست شده باشد و بسیار نیکو تهیه کنند. همچنین: قندس، معرب کلمه گندسگ.

قنهزی یک نوع پارچه پشمین سرخ که پوستین و کلاه درست کنند.

قواره پارچه گرد که خیاط وقت پیرایش پیراهن از محل گریبان بر می‌آورد.

قیطون آنچه از نخ ابریشم بافند و بزره دامن و گریبان جامه دوزند.

# ک

- فروکبل پوستین کوتاه.  
که به روی طرف راست ایستاده  
باشد.
- کپره نوعی پارچه.  
کپنگ بالاپوش نمدین که چوبانان و  
درویشان در زمستان می‌پوشیدند  
این لباس گشاد با آستین‌های بلند  
بوده است که جلوی آن باز بوده و  
در تبریز تهیه می‌شده است، نوعی  
قبای نمدی، پوششی پشمین که  
مردمان فقیر در زمستان می‌  
پوشند و ان تا کمر است و آستین  
هم ندارد. همچنین: پرمک.  
کتابه پارچه نقش دار گران قیمت.  
کتابه کناره پارچه و حاشیه مانند و  
باریک آن.
- کتان مثقالی نوعی کتان بسیار نفیس  
که بسیار نازک و لطیف می‌باشد.
- کتان نوعی پارچه نازک که از پوست  
گیاهی به همین نام بافند و در
- کاتبی نوعی جامه، نیم‌تنه کوتاهی  
که به مناسبت فصل با آستین و  
یا بدون آستین بود و با آستین و  
جلو بسته آن را کاتبی می‌گفتند  
که با زنجیره همراه بوده است.  
همچنین: کادبی.
- کارپیچ لفافه که زری دوزان از پارچه  
سازند.
- کارگیر نوعی پارچه درشت و ستر.  
کالا پارچه ابریشمی.
- کالا لباس، پوشش در زبان فارسی  
دری.
- کالک نوعی نعلین.
- کاله پیراهن کوتاهی که در دو طرف  
چاک دارد و شلیته از زیر آن نمایان  
است و زنان در سیزوار پوشند.
- کالیار نعلین و پاپوش.
- کبوتردم علاقه دستار و کمریند

را ابریشم کج (نوعی ابریشم کم بها) نهاده باشند و در روز جنگ پوشند.

کحلی جامه سیاه که بیشتر زنان در ایران می‌پوشیدند، جامه سرمه‌ای رنگ.

کخا نوعی کفش.

کراد جامه کهنه و پاره‌پاره.

کراده جامه کهنه و پاره.

کراوه جامه کهنه و پاره‌پاره.

کرباس جامه سفید، جامه که از پنبه درست شده باشد، مشابه پارچه متقابل با بافت درشت‌تر برای آستریا رویه قبا برای فقراء، پارچه سفید ململ، پارچه پنبه‌ای سفید، پارچه کتانی.

کربلایی نوعی جامه و پارچه خطدار.  
کوتک جامه کوتاهی که مانند زره می‌پوشند و آستین‌های آن به آرنج می‌رسد.

کوته پیواهن، جامه و قبای یک‌لایی، نیم‌تنه، در زبان عربی به آن قرطه گویند، در هند و پاکستان به آن کورتا می‌گویند، که مانند کمیس یا تمیس زنان پاکستان می‌باشد و اکنون جزو لباس‌های سنتی زنان کشور هند

برابر نور ماه می‌پوسد و پاره می‌شود و طبیعت آن سرد و خشک است و پوشیدنش باعث خارج شدن رطوبت و عرق از بدن می‌شود و گویند اگر کسی خواهد لاغر شود در زمستان جامه کتان نو پوشد و در تابستان کتان شسته و اگر خواهد لاغر نشود در زمستان جامه کتان شسته پوشد و در تابستان جامه کتان نو.

کتج کمربنندی که اهل ذمه بر کمربنندند.

کترا نوعی کفش که در سیستان و بلوجستان می‌پوشیده‌اند و از لیف درخت خرما تهیه می‌شده است.

کتراگ کفش حمام در بیرون گردند.

کتی ریسمانی باشد که کشتی گیران خراسان بر کمربنند و زناز نیز گویند، ریسمانی باشد که ترسایان و هندوان بر کمربنند و گاهی بر گردن افکندند.

کجک پری سیاه و کج که زنان و شاطران بر سر می‌زنند.

کجیم بر گستوان را گویند و آن پوششی است که در جنگ پوشند.

کجین گستوانی باشد که درون آن

گاهی بر سر می‌نهاده‌اند و بیشتر  
بر بلای سر خود جهت تبرک  
می‌آویخته‌اند (معرب کلمه گرزن).

کرسف پنبه (معرب کلمه کرشف).  
کرفه کرته، پیراهن بلند. همچنین:  
کرتک.

کروی نعلین. همچنین: نالی.  
کری پاشنه.

کزاد جامه کهنه پاره‌پاره. همچنین:  
کراد، کراره.

کژاغنه جامه باشد که درون آن را  
ابریشم پر کنند و بدوزند و در جنگ  
پوشند. همچنین: کژ آغوش،  
کژ‌آکنه، کژ اکندش، کج آغنو.

کژیم پوششی است که در جنگ  
پوشند و درون آن را ابریشم کج  
پر کنند و دوزند. همچنین: کژین،  
کجیم، کجین.

کسما جامه.

کسای روباری نوعی کسا که در  
شهر روبار تهیه می‌شده است.

کسب نوعی پارچه کتانی که در  
کازرون تهیه می‌شده است.

کسب نوعی پارچه هندی که معرب  
آن قصب است.

کستج بند پشتواره که از لیف خرما

محسوب می‌شود که البته اصل  
آن از ایران می‌باشد و همان طور

که قبلًاً توضیح داده شد با یک  
شلوار بلند و گشاد یا با یک شلوار  
بلند و تنگ چسبان که به آن در  
زبان هندی چوری دا یا چوری دار

می‌گویند (زیرا در زبان هندی  
چوری به معنی النگو می‌باشد و در  
واقع وقتی به این پاچه این شلوار  
نگاه می‌کنیم مانند النگوهایی  
است که روی هم افتاده است و  
 فقط قسمت زانو به پایین آن  
بسیار تنگ می‌باشد و قسمت زانو  
به بالای آن نسبتاً گشاد تا بتوان  
به راحتی نشست).

کرج گوی گریبان، چاک جامه،  
پارچه‌ای که از گریبان جامه بریده  
بیرون آورند.

کردبیته قبای کوتاه نیم‌استینی که  
تا میان ران را می‌پوشاند.

کردی نوعی نیم تنه کوتاه که جلوباز  
بوده بدون آستین و نوع  
یعقوب‌خانی آن که ابریشمی بوده  
بسیار مشهور بوده است.

کوزن تاجی که از دیبا درست شده  
باشد، نیم‌تاج که پادشاهان گذشته

نخهای طلایی.

**کفچه** نوعی قبای پیش باز.

**کفش بی مرغی** کفش مخصوص زنان که فقط پنجه داشته است و در استان خراسان پوشیده شده است.

**کفش جامگی** گیوه.

**کفش جسته** کفش نعلداری که پاشنه اش بلند باشد.

**کفش چوبی** نوعی کفش که از چوب مسطح و تقریباً بیضی شکل که بر قسمت پیشین آن تسمه‌ای از چرم نصب کنند تا پنجه پا در آن رود و غالباً قسمت زیرین این چوب دو برجستگی دارد تا گل و خاک بر آن ننشینند. این قسم کفش را بیشتر در گیلان و مازندران زنان می‌پوشیده‌اند و در نواحی دیگر در حمام بر پای می‌کردند.

**کفش زرین** کفشهای که خود آن یا قسمت‌هایی از آن از زر ساخته شده باشد، اکثرآ پاشنه آن.

**کفش سده** نوعی کفش برای جلوگیری از گلی شدن و سرما که در زمستان در بیرون پوشیده

سازند (معرب کسته).

**کستین** کمربند (کستی) کمرین زرتشتیان مرکب از هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند که به دست زن موبدی بافته شده باشد و ۷۲ نخ آن به شش رشته تقسیم شده و هر رشته دارای ۱۲ نخ می‌باشد که عدد ۷۲ اشاره ۷۲ بخش یسنا که مهم‌ترین بخش اوستاست برمی‌گردد و ۱۲ مربوط به ۱۲ ماه سال و ۶ مربوط به ۶ گهنه‌بار (اعیاد دینی سال ۹ می‌شود. کستی را باید سه بار بر دور کمر بست به نشانه سه اصل پایه دین زرتشتی. (کستیج).

**کسوت** جامه پوشیدنی، جامه عرفا و اهل تصوف.

**کش کله** نوعی کفش که سیاحان و شاطران پوشند، و پیاده‌روان و قاصدان و پیک‌های پیاده، نوعی نیم‌چکمه.

**کشمیره** پارچه پشمی در زبان فارسی دری.

**کشیده** نوعی نقش که روی پارچه می‌دوزند.

**کشیده دوزی** نوعی زردوزی با

نازک و رنگارنگ که زنان بر روی  
می شده است.

**کفش گرگوی** کفش با تخت  
چرمی یا لتهای که رویه آن جیر  
کلااغی.

**کلاش** نوعی کفش مخصوص  
بود به شکل خربزه و در استان  
مردان در کردستان که با  
خراسان نواحی بیدخت و بجستان  
قلابدوزی و از پوست می باشد که  
پوشیده می شده است.  
تخت این کفش به راحتی قابل  
ارتجاع است یعنی بسیار نرم  
می باشد.

**کفگوگ** کلاه کهنه و مندرس.  
**کفن** جامه‌ای که مرد را در آن  
می پیچند.

کفه حاشیه پیراهن، طره بالایی جامه  
که ریشه نداشته باشد.  
**کفی** نوعی لباس فرسوده برای  
کلاخی.

کلاله پیراهن زیر و سینه‌بند.  
**کلاه استوانه‌ای** کلاه بلندی که در  
گوسفند بافند و مردم گیلان و  
ایران باستان مردان بر سر  
مازندران پوشند. همچنین: کلاه  
می گذاشتند.

کلاه بارانی کلاهی که از سقرلات  
(نوعی پارچه) درست می کردند و در  
روزهای بارانی بر سر می گذاشتند.

کلاه بنددار کلاه بی لبه زنان.  
کلاه بوقی کلاهی که به شکل بوق  
کلاپشته.

کلاخی عصابه و سربندی ابریشمین

**کلاه دوشاخ** نوعی کلاه در زمان سلجوقیان توسط مردان پوشیده می‌شده و از آن به متزله اجازه مخصوصی بوده است یا مانند امتیاز به کسی که دارای رتبه سپاهی گری و یا والی گری بوده است و به صورت دوشاخه بوده، نوعی کلاه مخصوص درباریان غزنوی.

**کلاه دوپر** نوعی کلاه خاص غلامان غزنویان.

**کلاه زنگله** کلاهی است که از آن زنگله و دم رویاه از آن اویزان باشد و محتسبان بر سر کم فروشان نهند و در بازار بگردانند جنس این کلاه چوبین بوده است. همچنین: کلاه شیطانی، تخته کلاه.

**کلاه سموری** نوعی کلاه که در زمان سلجوقیان پوشیده می‌شده و خاص مردان بوده از پوست سمور.

**کلاه سیاه** نوعی کلاه که در دربار غزنویان رایج بوده است.

**کلاه شب‌پوش** کلاهی که شب پوشند، شب کلاه.

**کلاه شته‌دار** نوعی کلاه با مهره‌های رنگین برای زنان در

کلاه پوستی کلاهی که از پوست جانوران تهیه شده باشد.

**کلاه تاتاری** کلاهی که تاتارها بر سر می‌گذارند. همچنین: تتری.

**کلاه تاج** پادشاهی، افسر، چیزی باشد که از پوست یا پارچه زربفت و غیره دوزند و بر سر گذارند، سرپوش، دستار، سربند، عصابه، و هر چیز بر دور سر بیچند.

**کلاه ترکمانی** نوعی کلاه دراز و مخروطی شکل ویژه ترکمانان که در انتهای خود قدری کچ می‌شد و در زمان سلجوقیان مردان بر سر می‌گذاشتند.

**کلاه توپی** نوعی کلاه.

**کلاه جوار** نوعی کلاه مخروطی که دو یا سه دستار گردآگرد آن می‌بستند و روی همه آن دستارها دستاری به رنگ سیاه بسته می‌شد و در زمان سلجوقیان مورد استفاده بوده است.

**کلاه چهارپر** نوعی کلاه خاص غلامان غزنویان.

**کلاه خسروی** تاج پادشاهان.

**کلاه خسروی** کلاه و تاج پادشاهی.

کلاه مولوی کلاه دراز که درواش بر سر نهند.	کلاه قزلباش کلاهی که در زمان خواستار خودگی است و در زمان شاه چین خوردگی است و در زمان شاه
کلاه مولوی اول صفوی سربازان قزلباشی بر سر می‌گذاشتند و بعدها کلاه درباریان و فرمانداران شد.	استان خراسان. کلاه شقه کلاه مستطیل شکافته از میان.
کلاه چندوز نوعی کلاه از پوست سگ آبی و رنگ آن سیاه یا خرمایی بوده است که همراه با ترک بر سر می‌گذاشتند در زمان سلجوقیان.	کلاه قاضی نوعی کلاه خاص قضات و چون به شکل خمره بوده است اعراب آن را دنیه می‌نامیدند. کلاه قبه نوعی کلاه خاص صوفیان در زمان سلجوقیان.
کلاه کیانی کلاه پادشاهان.	کلاه فجری کلاهی از جنس ماهوت با رنگ‌های گوناگون تزیین یافته با ترمدهوزی، پادشاهان جواهری روی این کلاه نسب می‌کردند سپس شکل کلاه نمدین بلند استوانه‌ای در میان مردم رواج یافت.
کلاه مژدوچه نوعی کلاه که صوفیان بر سر می‌نهادند و شکل آن مخروطی بود از کاغذ و کرباس درست می‌شد و در واقع دو نوع کلاه مجزا بود که میانشان از پنبه یا کاغذ پر می‌کردند.	کلاه قرص نوعی کلاه محکم و لایه‌دار با نوار زری‌باف در استان خراسان برای مردان.
کلاه مزیجی باشلق، نوعی کلاه که در زمان هخامنشیان مردان بر سر می‌گذاشتند.	کلاه قزلباش کلاهی که در زمان صفویه دراویش و صوفیه بر سر می‌گذاشتند و ۱۲ ترک داشت. از نوعی ماهوت کلفت قرمز رنگ با آستر پنبه‌ای درست شده است، دهانه آن تنگ و قد آن نیمیا است و در بالا حدواداری دارد.
کلاه مشیرالدوله‌ای کلاهی مشکی مقوایی قیفی که پایین آن پهن و بالای آن تنگ بود و میرزا حسن مشیرالدوله رسم کرده بود و بر سر گذاشتن این کلاه نشانه تشخص بود.	چین خوردگی است و در زمان شاه

- کلاه نخی عرق چین در استان خراسان** کلکینه جامه مخمل، نوعی پارچه ابریشمی که مخمل دو خوابه نیز گویند.
- کلاه نمدی کلاهی** که از نمد درست شده باشد و قدمت این کلاه در ایران بسیار کهن می‌باشد و بیشتر روستائیان بر سر می‌گذارند.
- کلاه نوروزی نوعی کلاه خاص حکام و بزرگان.**
- کلاه هزارمیخی نوعی کلاه** که روی آن سوزن دوزی شده بود و خاص صوفیان در زمان سلجوقیان و ترکان.
- کلاه حلقه‌ای کلاهی** است که شاهنشاهان هخامنشی برای سواری یا شکار بر سر می‌گذاشتند و شکل آن مدور و کوتاه بوده است.
- کلاه خود کلاهی** که در جنگ به کار می‌رفته است، از آهن یا فولاد درست شده است.
- کلچ نوعی پوشش** که از پشم بافند و از کشمیر آورند، پوستین پشمی کلفت. همچنین: کلچ.
- کلجه جامه بی‌آستین کوتاهی** که بر روی قبا پوشند.
- کلک** پشم نرم بز که از آن شال بافند. همچنین: کرگ.
- کله بند نوعی روسی سربند زنان** کله از پارچه نخی زیر گلو با بندک بسته می‌شده است و در نواخی تاییاد، تربت جام و خاف (خواف) پوشیده می‌شده.
- کله پوش شب کلاه** کلاه چهارگوشی که دختران بر سر گذارند.
- کلیچه جامه شبهدار آجیده** جامه نیم‌آستین کوتاه‌تر از قبا که در روی قبا پوشند (کلیچه) نیم‌تنه‌ای بلند ولی کوتاه‌تر از لباده و سرداری که دامن آن تا روی ران می‌رسید و کمرش نسبتاً تنگ و چسبان بود و آن را از ماهوت یا برک یا مخمل سرخ یا عنابی

است خاص زنان کرد.

کمرچین نوعی پوشاس که کمر آن چین دار است، نیم تنه چین دار، نام قدیمی خرقه. همچنین: کمرچینی، کمله نوعی پارچه که از آن پتو می‌مالند.

کملی جامه پشمی است که درویشان و مردم فقیر پوشند و بسیار خشن و درشت.

کمه نوعی کلاه قلنوسه گرد و دراز. کمیخت نوعی پارچه، پوست دباغی شده چین دار، پوست کفل حیوانات اهلی (اسب و خر که به نوعی خاص دباغی شده باشد).

کن بخیه که خیاطان بر جامه زند و به عربی به آن غرزه گویند به آن کله نیز گویند.

کنادار نوعی کفش. کناغ تار ابریشم و ریسمان بود که از او بیرم و دیبا بافتند.

کنبوش گلیم ستبری که در زیر زین اسب گذارند (مغرب کونپوش).

کندکی نوعی جامه و فوطه پهن در زمان آل بویه، نوعی جامه که در آرجان (آرگان) که در حدود بهبهان کنونی تولید می‌شده است.

درست می‌کردند و با یراق آن را می‌آراستند. زیر بغل آن شکافی داشت که حرکت دست‌ها را آسان می‌کرد و در اصفهان کلیجه پوستی تهیه می‌شده است. همچنین: کلجه.

کما آستین، آستین گرد بالش مانندی که خمیر تنک کرده نان را بر روی آن گذاشته بر دیوار تنور چسبانند.

کمخا جامه نقش دار ابریشمی یک رنگ.

کمخاب پشم باریک و نازک، جامه نقش دار و زری دوزی رنگارنگ. همچنین: کمخا.

کمخرو جامه نقش دار که به رنگ‌های گوناگون بافته باشند، جامه نقش دار یکرنگ.

کمر دوال کمربنند چرمی. کمرا زnar که زرتشتیان بر کمربنند.

کمربنند چیزی که بر میان بندند مانند تسمه چربی یا پارچه که بر کمربنندند.

کمربنند غباره نوعی کمربنند خاص زنان کرد.

کمربنند لیوه نوعی کمربنند که از سکه‌های طلا درست می‌شده

- کندیز** نوعی دامن بلند که در ایران باستان خاص مردان بوده است که این نوع دامن اولین دامن بلندی بوده است که در ایران باب شده بود.
- کندیس** قبا با آستین گشاد که پارس‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها در قدیم می‌پوشیدند.
- کنیس** نوعی پارچه و جامه که در زمان ساسانیان بافته می‌شده است، پارچه زربفت.
- کوچ** جبه جامه که در جنگ پوشند.
- کودخ** نوعی کفش که در بجنورد در زمان قاجاریه می‌پوشیدند.
- کودر** چرم نازکی که آستر موزه یا کفش کنند.
- کوردی** جامه پیشین. همچنین: کوردین، گوردین.
- کوردین** جامه پشمین. همچنین: کوردی.
- کوس** گوشه جامه.
- کوفیه** حریر نوعی حریر که در کوفه بافته می‌شده است.
- کوفیه** نوعی کلاه که مردان مسلمانان در کشورهای اسلامی بر سر می‌گذارند و بیشتر به رنگ سفید می‌باشد.
- کوکوز** نوعی پارچه ابریشمی
- کیمال** جانوری که از پوستش پوستین سازند رنگ آن کبودرنگ بود و بیشتر از طرف شروان می‌آوردند (شروان شهری است که اکنون در جمهوری آذربایجان می‌باشد).
- زردوزی**.
- کول** پوستینی از پوست گوسفندان سال‌دار و درزهای آن را تسمه‌دوزی کنند. همچنین: کبل.
- کولین** جا نوعی بالاپوش بلند که با سکه تزیین می‌شود خاص مردمان لرستان.
- کومخ** نوعی کفش که در گیلان زنان می‌پوشند، نوعی کفش که در بجنورد، قائنات و بیرجند نیز رواج دارد.
- کویک** تکمه.
- کهکاهی** نوعی کلاه درویشان.
- کهن** جامه جامه کهنه.
- کیچ** نوعی پارچه ابریشمی.
- کیش** نوعی جامه که از کتان بافند؛ جانوری که از پوست آن پوستین سازند.
- کیسل** نوعی پوستین درویشی. همچنین: کول.
- کیلون** جامه که از هفت رنگ بافته باشند.
- کیمال** جانوری که از پوستش پوستین سازند رنگ آن کبودرنگ بود و بیشتر از طرف شروان می‌آوردند (شروان شهری است که اکنون در جمهوری آذربایجان می‌باشد).

کیمخا پارچه ابریشمی زردوزی. کیمخته نوعی پارچه پشمی.  
همچنین: کیمخاب، کیمخواب.

## گ

گرزن تاجی بزرگ که پادشاهان ایران تا عهد انوشیروان آن را داشتند، آن تاج به قدری بزرگ و سنگین بود که با زنجیر بر بالای تخت می‌آویختند و در آن صد دانه مروارید بود به اندازه تخم گنجشک. همچنین: مانند تاج امیر مسعود غزنوی، کرزن.

گرگینه پوستین.

گرگ دیزه نوعی جامه ابریشمی پرزدار که اطلس نیز گویند.

گرگابی نوعی کفش و نعلین.

گرگاو نوعی کفش که شاطران (پیادران چالاک) و پیاده روان پوشند.

گرگاو نوعی کفش که قاصدان و غلامان پیاده پوشند.

گرم سوت نوعی جامه ابریشمی که

گبر خفتان، خود.

گداد لباس فرسوده و پاره، جامه پنهن و گشاد. همچنین: گراد.

گراس نوعی پیراهن کوتاه تا بالای رانها با آستین بلند و یقه گرد و ساده که با دو، سه دکمه در سر شانه بسته می‌شود برای مردان که در بجنورد پوشند.

گرج پارچه.

گرج شکاف گریبان و کرته و پیراهن. گرد پارچه از ابریشم سره، نوعی ابریشم نفیس.

گرد نوعی لباس از پارچه ابریشمی. گرد گریبان پیراهن، هر پارچه سفید.

گرده پارچه زرد گردی که یهودیان جهت امتیاز جامه خود می‌دوختند. گردی نوعی روسی نازک زنانه مانند تور که در بیرون گرد پوشند.

گل‌های عاج در آن پرچین نمایند  
و آن را کوکب کفش نیز گویند.

**گلابتون** دوزی نوعی زری دوزی با  
نخ ابریشم و زر و سیم روی لباس  
یا کلاه.

**گلالله** پیراهن، قمیص.

**گلبدن** نوعی پارچه ابریشمی.  
گلبند نوعی جامه رنگین.

**گلچه** نوعی زینت به شکل گل  
کوچک که از ابریشم بر جامه و  
دیگر چیزها دوزند.

**گلریز** نوعی جامه ابریشمی که  
گل‌های سرخ در آن بافته باشند.  
همچنین: گلریزان.

**گلسون** شبکه‌ای که زنان گیسوان  
خود را در آن پنهان کنند.

**گلوانی** کمربندی که روی تارا  
(تاره) بسته می‌شود خاص  
عروسوی‌ها و مهمانی‌ها. این  
کمربند جزیی از لباس مردمان  
لرستان می‌باشد.

**گلوبند** جامه‌ای که زنان برای حفظ  
زیور و مو بر سر کنند و در زیر  
چانه آن را بندند.

**گلوته** نوعی کلاه بنددار که بند آن  
زیر گلو بسته می‌شده است و

پود آن ریسمان باشد اصل این  
کلمه هندی است به معنی میان  
ریسمان چون گرب به معنی پود و  
سوت به معنی ریسمان می‌باشد  
که در زبان فارسی گرم به گرب  
تبديل شده است.

**گربه‌بند** کمربند شلوار.  
**گریبان** کردی نوعی پوشش،  
جامه‌ای است که پیش از فصل  
زمستان پوشند و در زمستان گاهی  
پوشند.

**گریبانی** پیراهن و گرته، پوستین  
که گریبان آن کاتبی دوزند، نوعی  
پیراهن گشاد، پوستی که بر  
گریبان پوستین و گرد می‌دوزند.  
**گزینه** کرباس خشن که مردم معتبر  
از آن لباس می‌دوزند.

گفر پارچه پشمی لطیف که از موی  
بز به دست می‌آید و از آن شال  
بافند.

**گفت** پارچه ستبر کلفت. همچنین:  
هنگفت.

**گل** کفش گلی که بر تیماج و  
سفلات کفش دوزند با ابریشم یا  
گلابتون و گاهی از چوب سازند و  
در پاشنه کفش تعییه کنند و

آویزان که درویشان و فقرا پوشند.

مخصوص اطفال بوده است.

گلیون پارچه هفت‌رنگ. همچنین: گوهتان جیب لباس سنتی زنان بلوج (گواتام).

گلیون پارچه هفت‌رنگ. همچنین: گله‌تاله بوقلمون.

گواز شلوار و دامنی که مانند لنگ پود آن گواز به کار برند.

گواز شلوار و دامنی که مانند لنگ باشد.

گوهرتاب لباس تابستانی شفاف که بانوان می‌پوشند، سربند و عصا بهای که به دور سر می‌پیچند، نقاب آراسته زرشان.

گواشمہ مقنעה و روپاکی که زنان بر سر اندازند.

گو رب نوعی کفش که از ریسمان بسازند و آن چه که زیر چاقچور پوشند از پشم و متقال، چاقچور ساق کوتاه پشمی که در زمستان در زیر کفش و موژه پوشند، کفش نمدی.

گورچشم جامه‌ای که بر آن چشم گور خر بسیار نقش کرده باشند.

گوردن جامه پشمین خشن.

گوزکانی چرم و تیماج که در گوزکانان درست می‌شده است که شهری است در ترکستان و ماوراءالنهر و امروز در آسیای میانه. همچنین: جوزجان.

گوش پیچ پارچه چهارگزی که برای دفع سرما بالای منديل بندند چنانکه گوش را بپوشاند.

گوگه تکمه کلاه.

گول جامه پشمینه‌ایست با موهای

گهربفت پارچه زردوزی که در آن جواهر دوخته باشند.

گیسوبند کیسه‌ای که زنان در آن

موی خود را قرار می‌دادند.

گیله تاج و نیم‌تاجی که از موم و پولک و منجوق، گل و برگ

درست کنند و بر سر عروس بزنند.

گیمیا نوعی جامه و پارچه لطیف و

نفیس به آن (ریماز) نیز گویند.

گیوه نوعی کفش نمدی آن را کفش (جاهگی) نیز گویند زیرا روی آن از ریسمان است و ته آن از لته،

کرمانشاهی گیوه‌ایست لطیف با رویه دست‌باف و زیره چرم بدون آج (جمجم) و نوک آن پهن است و زیر چرم ستبر و از انواع دیگر آن گیوه شیرازی، گیوه شهری، گیوه پیکانی، گیوه سده‌ی، گیوه کشه‌ای، گیوه محمدآبادی، گیوه جوراب‌تخت، گیوه سنجاقی، گیوه قمی، گیوه بروجردی، گیوه آردیلی، گیوه مهابادی، گیوه زنجانی، گیوه یزدی، گیوه قمشه‌ای، گیوه پاوه‌ای، گیوه استهبان، گیوه جهرمی، گیوه کازرونی.

گیوه انواع مختلف دارد. ۱. گیوه آجیده که گیوه‌ایست با تخت چرم نرم که روی آن با نخ چندلای کلفت گلچه‌زده آج‌دارش کنند و کف آن را از برون با ریسمان محکم کنند و خانه‌خانه بافته باشند. ۲. گیوه ملکی که گیوه‌ایست اعلا و مخصوص داش‌مشدی‌ها، اعیان و اشراف با رویه‌ای ریزباف و نوعی زیره پارچه‌ای با پاشنه و سرپنجه‌ای از چرم خام و نوکی باریک و برگشته دارد. ۳. گیوه سینه‌جانی گیوه‌ایست شبیه گیوه آجیده با رویه بلندتر برای چاروارداره‌ها. ۴. گیوه

# ل

دستار بندند، چارقدی که بر  
بالای دستار بندند چنان که معمول  
هنديان است.

لاه نوعی پارچه ابریشمی سرخرنگ.  
لای نوعی پارچه ابریشمی رنگین و  
غیررنگین که در چین و گجرات  
بافند. همچنین: لایه.

لایفی جامه کوتاه که درویشان و  
فقیران پوشند، جامه پشمی که  
غیر درویشان نیز پوشند، جامه  
پشمین که در وقت کار پوشند،  
پیراهن کوتاه آستین تنگ کهنه.  
لباقه بالاپوش، مزجی، نوعی قبا،  
جبه، جامه پیش باز، خرقه.  
همچنین: لباقه.

لباقه صوف نوعی بالاپوش  
کوچک درویشان.  
لباد جامه بارانی از نمد، بالاپوشی از

lad نوعی دیبای نازک و لطیف و  
خوش جنس و نرم. نوعی جامه  
سرخ ابریشمی که از چین آورند،  
دیبای سرخ. همچنین: لاذ، لاذه.  
لاس ابریشم پاک نکرده، ابریشم  
فرومایه.

لالس نوعی پارچه ابریشمی  
خوش جنس، نازک و لطیف که  
سرخرنگ باشد.

لالک تاج، افسر؛ کفش.  
لالکا کفش؛ تاج؛ نعلین.

لام نوعی کلاه نمدی که فقراب رسرب  
گذارند، خرقه درویشی، کمربند،  
ژنده درویشان.

لام و لاف نوعی دستار بستان  
توسط صوفیان.

لامک پارچه چهارذرعی که بالای

گریبان و زه دامن آن گوهرها و  
جواهرات آویزان باشد.

نمد که در باران پوشند. همچنین:  
لباده.

لباس ملکی لباس عادی.

لباس میمون پارچه پنبه‌ای ضخیم  
و درشتی که در زمان سامانیان  
مورد استفاده بوده (لباس القرود).

لبس جامه، پوشش، نوعی جامه.

لبکی حاشیه دور قالی در زبان فارسی  
دری.

لت کتان سبز ابریشمی، به معنی  
توب پارچه نیز آمده است.  
لتہ پارچه کهنه.

لچک معجر و روپاک مربع، پارچه  
باشد مربع که زنان هر دو گوشه آن  
را بر بالای هم اندازند به شکلی که  
مثلث شود و دور آن را  
گلابتون دوزی و جواهر می‌کنند و  
سپس در زیر جامه محکم می‌کنند.  
پارچه چهار گوشه که آن را دولا کنند و  
به نحوی که سه گوشه کرد و زنان  
بر سر بر بالای چارقد بندند.

لخت کلاه خود آهنین، کفش،  
موزه، سرموزه، سرموزه‌ای که بر  
روی کفش می‌پوشند تا آن را پاک  
نگهدارد، چرمی که بر کف پاها  
می‌بندند.

لباده جامه مردانه دراز که روی دیگر

جامه‌ها پوشند، بالاپوش گشاد.

لباس جامه، پوشش، پوشاك، هر  
چیز که بدن انسان را پوشاند و او  
را از سرما و گرما حفظ کند.

لباس داغمه لباس کهنه.

لباس راهب پوشاك سیاه زیرا  
راهبان این گونه لباس می‌پوشیدند.

لباس روغنی این نوع لباس بر دو  
قسم می‌باشد ۱. یکی آنکه برای  
محافظت از آب در موسم باران  
جامه‌ها را در روغن کتان تر کرده  
و سپس خشک سازند ۲. دوم آنکه  
زنان و مردان رعنای جامه‌های خود  
را که بسیار باریک و تنک باشد  
رنگین به روغن خوشبو و عطریان  
چرب سازند. این روش در هند  
بسیار معمول بوده است.

لباس عباسی لباس سیاه زیرا  
خلفای عباسی به رنگ سیاه لباس  
می‌پوشیدند.

لباس عنبرها پوشاك سیاه.

لباس قلمی جامه قلمکاری شده.

لباس موصعی لباسی که از

نیز به کار می‌رفت که از جنس  
ابریشم بوده و در کاشان و یزد  
بافته می‌شده است و هنگام کشتنی  
گرفتن بر روی شلوار می‌بستند.  
همچنین: لنگی.

لنگوته دنباله دستار بلوچان که  
مردان بر صورت کشند، لنگی  
کوچک که فقیران و درویشان بر  
کمر بندند.

لیبرت کلاه خود آهینین، خود، غراره  
که نوعی سلاح است که در روز  
جنگ پوشند. همچنین: لیبرد.

لیفه سجاف شلوار که بند شلوار از  
آن می‌گذرد.

لعل قبا جامه‌ای که تارهای آن  
ارغوانی باشد.

لک لباس کهنه، جامه ساده و  
کم‌بهای روتاییان، رنگ سرخی  
که با آن پوست بزرگ را رنگ  
می‌کنند.

لکا نوعی کفش، چرمی که دباغی  
نکرده باشند و مسافران بر پای  
می‌بندند. همچنین: چاروق، لخا.

لمباس لباس ابریشمی گل بر جسته  
چینی.

لندره نوعی پارچه سرخ کم‌بهای.  
لنگ فوطه، جامه‌ای که در حمام بر  
کمر بندند و عورت را با آن  
بپوشانند این پوشش در زورخانه

# م

عباسی پدید آورد که برگرفته از لباس ایرانیان بوده است که در واقع دو پارچه یکی آستر و دیگری رویه بود که بین آنان پنجه می‌دوختند.

متیل آسترو بالش و تشک یعنی پارچه زیرینی که در میان آن پر و پنجه نهند و بر روی آن پارچه ظریفی کشند که رویه می‌نامند.

محرمات پارچه راهراه که یک راه آن سفید و راه دیگرش سیاه باشد، نوعی پارچه راهراه.

مخمل دو خوابه نوعی مخمل که هر دو طرف آن پشم‌دار و رنگین و نرم است.

مخمل نوعی پارچه نخی یا ابریشمی که یک روی آن صاف و روی دیگر آن دارای پرزهای لطیف و

ماقمه سیاه‌پوش.

ماجوشون نوعی پارچه رنگارنگ، جامه رنگ کرده (معرب کلمه ماه گون) به معنی به رنگ ماه. ماشاد جامه پشمینه.

ماشو نوعی بافته پشمی که فقیران و درویشان پوشند، نوعی پارچه پشمی خشن. مامونیه نوعی پوشاسک.

ماهوت نوعی پارچه پشمی. مبرم پارچه دو تا بافته شده. مبره روی قبا و کلاه. مبطن جامه آستردار.

متقال پارچه دست‌باف نخی یا پنهانی با رنگ آبی در دو نوع ریزباف اعلا و ریزباف متوسط برای پیواهن مردانه و لباس زیر. مُتوکلی نوعی جامه که متوكل خلیفه

آواره و قلندران هند می پوشیده اند و دارای نوارهای سفید و سیاه نیز بوده است. همچنین: مرقعه.

مرگ پیچ نوعی پیچ دستار و آن چنان باشد که یک پیچ از دستار را تاب داده و حلقه وار به طرف گوش و گردن آویزند و این کار معمول بهداران است.

مرمو نوعی پارچه سفید اعلا، نوعی چادر زنان.

مروزی نوعی پارچه که در شهر مرو می بافته اند.

مرسوی نوعی جامه که در مرو می بافته اند.

مُزدوچه نوعی کلاه نقش دار صوفیان. مسحی نوعی موزه که امیران و صالحان پوشند، پوشش شبیه جوراب ساقه بلند که از تیماج درست می کردند.

مسوح نوعی پارچه و جامه خاص راهبان و زاهدان.

مشتی جامه حریر بسیار نازک و لطیف، پارچه نازک و لطیف ابریشمی یا پنبه ای.

مشروع نوعی پارچه آمیخته از ابریشم و پنبه که نماز گزاردن با

نzdیک به هم می باشند و این پرز به یک طرف خواب دارند و بر پنج

نوع است ۱. محمل یکرو ۲. محمل دورو ۳. محمل منگنه ۴. محمل پنبه ای ۵. محمل زرباف.

مداخل پارچه ای که در کنار لباس ها برای زینت می دوزند، نوعی بافته که در زینت لباس استفاده می شود.

مِدرعه لباس ملاحان که پشمی و خشن بود در زمان عباسیان.

مدهون پوست دباغی شده و چرم رنگ شده.

مُرداگی نوعی قبا با یقه بسته و لبه دار مانند فرنج نظامیان با سوراخها و تکمه هایی تا پایین شکم و با چین هایی ریز سرتاسری پشت در قدی کوتاه تا نزدیک زانوان در رنگ های تیره.

مرزاگی قبای بلند آستین سر دست گشاده، جبه.

مِرط نوعی کساپی ابریشمی نفیس.

مرطی نوعی ردا به رنگ سیاه و از جنس پشم.

مرغک خشتک شلوار.

مرَقْع نوعی لباس که از پارچه رنگارنگ بوده است که راهبان

چارقد؛ پارچه یمانی.

آن روا می باشد.

معدنی نام جامه‌ای سرخ‌رنگ، نوعی پارچه گرانبها منسوب به شهر معدن که در نزدیک نیشابور بوده است، نوعی اطلس.

مشعلی نوعی پارچه ابریشمی.

مشقل پارچه با الیاف سیم و زر که روی آن گلدوزی شده باشد.

مشمع پارچه‌ای که به روغن آغشته شده تا در مقابل آب مقاوم باشد.

محبی نوعی کتان و جامه سفید که در مصر باقته می شده است.

مصعبی نوعی پاپوش مرغوب در زمان امویان.

محمت نوعی پارچه در زمان سامانیان، پارچه یک رنگ سفید از ابریشم.

مطبق نوعی پارچه که از خلخ می اورند (شهریست در ترکستان).

مطرب جامه که زیر جامه دیگر پوشند.

مطریز جامه با طراز و نگار.

مطرف بندی از زر و نقره که بر کمر بندند؛ حجاب و پرده.

مطرف ردایی ابریشمی با خطوط چهارخانه مشکی و حاشیه‌دار در زمان امویان.

معافر نوعی پارچه عربی که با آن خانه خدا را می پوشانیدند.

معجر نوعی پوشش سر برای زنان،

معدنی نوعی پارچه گرانبها منسوب به معدن. معلم نوعی پارچه هشت‌خانه نشاندار.

معین پارچه‌ای که بر روی آن نقش‌هایی مانند چشم گورخر باشد.

مغربی نوعی جامه ابریشمی. مغفر زره خود که زیر کلاه پوشند، زره پاره‌ای که مردان جنگاور در جنگ بر روی افکندند.

مغولی نوعی پارچه و جامه که در زمان خوارزمشاهیان رواج داشته است.

مقدم نوعی پارچه ابریشمی اعلا که بر سر یا کمر بندند.

مقواضی نوعی پارچه گرانبها، نوعی اطلس.

مقونس نوعی عمامه و کلاه. مُفْقَص پارچه خط خطی مانند قفس، پارچه راهراه.

از ابریشم و پود آن از کرباس یا پنبه بود و رنگ آن سیاه یا سبز بود و در زمان سامانیان.

**ملکی** نوعی پارچه گرانبهای، نوعی گیوه نوک دراز که تخت آن را با پارچه و دگمه به هم فشرده به نام (شیوه) سازند.

**ململ** نوعی پارچه در نهایت نرمی و صفا، نوعی پارچه سفید و نخی. **ممزج** جامه کتانی و بسیار قیمتی، جامه که از زر ممزج می‌بافتند.

**مملخت** نوعی کفش چرمی. همچنین: هم لخت.

**منخل** نوعی پارچه و جامه. **مندله** نوعی پارچه ابریشمی که از آن ساییان و خیمه سازند.

**مندیل** دبیقی نوعی دستار در زمان عباسیان که کاتبان بر سر می‌پیچیدند.

**مندیل** دستار، دستارچه که بر میان بندند، پارچه ندوخته، دو معنی دارد ۱. عمامه که از پارچه نخی یا ابریشمی لطیف راه راه با رنگ های گوناگون درست شده است و چندین بار به دور سر پیچیده می شود و چین های آن را خیلی

مقناع روسی، سروپوش زنان، مقنعه.

مقنعه چادر باریک یک عرض که زنان برمی اندازند، تکه پارچه ای است که زن و مرد هر دو به سر می بندند، یک قطعه پارچه موسیلین که یک قسمت آن را در زیر ازار روی سر می اندازند و بقیه آن را از جلو تا روی شکم می افتد و کاملاً صورت را می پوشاند و از ابریشم با تارهای زربافته درست می شود.

**مکنو مقنعه**، نوعی سرانداز زنان زرتشتی ایران (به خصوص یزد) با طول ۳ متر و از ابریشم و گلابتون بافته می شود. و آن را به طرزی خاص می بندند.

**مکور عمameh**.

**ملاء** نوعی ردا.

**ملحم** پارچه‌ای که تارش از ابریشم نباشد. و بر دو نوع است ۱. ملحم خراسانی ۲. ملحم مرغزی.

**ملحم خراسانی** ازار، نوعی پارچه با تارهای نخی که در خراسان نیشابور و مرو بهترین نوع آن تهیه می شده است در زمان ایلخانیان.

**ملحم مرغزی** پارچه‌ای که تار آن

موج نوعی پارچه و جامه.

مورمی نوعی پارچه ابریشمی، نوعی پارچه ریسمانی.

موزج جوراب ساخته شده از پشم، ابریشم، یا چرم برای مردان در

زمان عباسیان (معرب کلمه موزه).

موزه چکمه، نوعی کفش ساق دار که تمام یا نیمی از ساق پا را

می پوشاند و از انواع آن، موزه

چینی، موزه ساغری شیراز، موزه ساغری تبریز (موزج) در ساق

موزه گاهی دستمال یا نامه می نهادند.

موزه دنباله دار کفشه که پشت آن

دنباله اضافه شده بود و خاص

شura در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی بود.

مُوصد نوعی پیراهن کوتاه خاص

دختربچه گان بدون آستین.

موصلیانه نوعی جامه که در شهر

موصل تهیه می شده است.

موم جامه پارچه موم آندود شده.

موی کلاه مویی که گردآورد کلاه دوزند از پوست قاقم و سمور و غیره.

موین نوعی جامه و پارچه پشمی، پوستین و هر چیز ساخته شده از

نرم کوک می زند یا با یک نخ

گلابتون کوک دوزی می کند و

کلاه روحانیون ایران می باشد

گاهی اوقات مردم بر منديل یک منگوله ابریشمی آویزان می کند

که از پشت تا روی شانه ها آویزان

است و سیدها نیز یک منگوله ابریشمی سبز رنگ بر عمامه دارند

۲. کمربند، دستاری که با آن دست پاک کند (مندل) از

خلعت های فاخر دوره صفوی از منديل زرد چهارذرعی طلاباف نام

برده شده است.

منسوج پارچه زری.

منطقه نوعی پوشش سر، کمربند،

میان بند.

منطقه نوعی سرپوش لچک مانند

برای زندانیان.

منطقه نوعی کمربندی طلایی یا

نقره ای. همچنین منطق.

منیر نوعی پارچه که در ایران

خصوصاً در شهر ری باقته می شده

است و دو پوده بوده استاز انواع آن (منیر رازی).

موئینه پوستین، به خصوص پوستین

بی پشم از جنس سمور و سنجباب.

نوعی جامه جنگ، به آن پوست.  
 مهربانی نوعی جامه لطیف و بسیار هزارمیخی نیز گویند.  
 نازک و خوش جنس.  
 مهلل هل نوعی جامه باریک و لطیف و نازک.  
 میز زیر جامه، شلوار، دستار و  
 مندل که بر سر بندند، این کلمه  
 سه معنی دارد ۱. زیوشلواری  
 کوتاه از پارچه نازک که عورت و  
 پایین بدن را می‌پوشاند و پایین  
 می‌افتد، لنگ ۲. ردای بزرگی از  
 پارچه سیاه که آستر سفید ندارد و  
 بدون یقه می‌باشد ۳. نوعی کلاه  
 پارچه‌ای از ابریشم لطیف با  
 حاشیه‌های رنگارنگ و کناره‌های  
 ریشه‌دار.  
 میخی نوعی جبه و خرقه درویشان، میمون نوعی لباس.

# ن

پارچه ابریشمی زردوزی شده؛  
توی پارچه اطلس.

نشیمه پوست خام پیراسته.  
نصیف چادر نادوخته که یک عرض  
باشد.

نطاق کمریند، نوعی جامه زنانه که  
میانش به کمر بسته شود،  
پارچه‌ای که زنان پوشند به این  
صورت که آن را بر کمر بندند و  
طرف بالایش را بر جانب زیرینش  
بیاویزند تا به زانو برسد و طرف  
زیرینش تا به زمین آید.

قطع پوستی که درویشان بر میان  
بندند.

نقطمی تنبان چرمی که استاد  
کشتی گیران پوشد.

نظیف جامه جامه پاکیزه.  
فعال سندیه نوعی کفش و صندل

نائج نوعی حریر زربافته، نوعی  
پارچه اعلا که آن را پارچه هشتی  
نیز گویند. همچنین: ناسنج.

نارین قماش پارچه ظریف خوب.  
نبات سقلاط، سقللات.

نخ پارسی نخ ظریفی که از آن  
جوراب برای مردان در زمان  
صفویه تهیه می‌کردند.  
نخ نوعی جامه گرانبهایها.

نرجل نوعی جامه ابریشمی که در  
حبشه بافتند.

نرگسی نوعی جامه نازک که مانند  
گل نرگس نازک باشد یا رنگ آن  
مانند گل نرگس باشد.

نرم دست نوعی پارچه نازک و نرم  
که نرمه نیز گویند.

نستون نوعی جامه.  
نسیج نوعی حریر زرباف، نوعی

درست شده باشد، بارانی، پوشاسکی که در هند تهیه می‌شد.

**نعال کفش.**

نعلین چوبین آن چه مانند کفش از نمد کره نوعی تنپوش بدون آستین چوب بسازند و به وقت وضو در پا یا آستین کوتاه برای چوبانان.

نمدهمال نوعی تنپوش چوبانان که کنند.

نعلین کفش عربی بی‌پاشنه، کفش چوبین، کفش دمپایی.

نقاب پرده که زنان بر رخ اویزند، پرده سوراخ‌داریست که به عنوان حجاب زنان به کار می‌رود.

نقدهدوزی گل و بوته‌دوزی با نقش و به خصوص با نخ‌های ابریشمی زری

یا نقره‌ای بر روی پارچه گرانبهای، دوختن پولک‌های خرد سپید یا زرد

بر جامه و از ثعلب قلاب‌دوزی است، پولک‌های خرد سپید یا زرد که بر

جامه می‌دوختند یا بر پیشانی می‌چسبانیدند، مانند زینت.

نکاب دستکش و آستین مانندی که در هوای سرد دست‌ها را در میان آن گذارند، دستکشی از

تیماج که شکارچیان بر دست کنند تا بازو شاهین را بر روی آن نگه دارند. همچنین: جهله.

نگاف دستکش.

نمد جامه‌ای که از پشم خشن

که در وقت باران بر سر می‌کند.

نمدهمال نوعی تنپوش چوبانان که

آستین دارد و در طرفین چاک که

نقشی به شکل شاخ قوچ به پشت

آن نقش شده است.

نمرق بالچشه، پالان (معرب کلمه

نرمک) هر چیز نرم و نازک.

نمط بالاپوش، ابره سر پوشاسک.

فسورد دامن پیراهن، پیراهن، درز

پیراهن. همچنین: نورده.

نورده پیراهن زنانه و تنه پیراهن.

نوروزی پوشاسکی در نوروز

می‌پوشند.

نوژه گریبان جامه.

نوک آهنى که بر سر موزه گذارند از

جهت محکمی آن.

نهادگی جامه‌ای که گاهی پوشند یعنی

برای عید یا دیدن بزرگان و دیگر

روزها آن رانگه دارند، لباس رسمی.

نیدفه لیفه شلوار(ندیفه).

نیفه پارچه سفید و کتان اعلا، پوستین از پوست روباه.

نیقه پوستین، پوستی که از پوست

و روی شکم با دگمه بسته می شد  
و دامن آن تا ران ها می رسید  
۲. نیم تنه بی آستین یا با آستین  
کوتاه که کردی نامیده می شد و  
آن را روی قبا می پوشیدند. کردی  
در بالاترگ بود و در پایین  
عريض و آن را از ماهوت یا  
ساق تن می دوختند. همچنین:  
نیم تن

نیم چکمه چکمه کوتاهی که ساق  
آن کوتاه باشد.

نیم چه بالاپوش، جامه کوتاه.  
نیم چه وبهار قبایی است که از  
مخمل سبز یا زری دوزند و در  
زمستان روی پیراهن پوشند.

نیم داشت لباس کهنه دست دوم.  
نیم ساق نوعی پوتین که در بیرجند  
زنان پوشند.

نیم شلوار نوعی شلوار کوتاه که از  
جنس نرم و لطیف به رنگ سفید  
به مردان هخامنشی آن را زیر  
لباس خود می پوشیدند.

ناف روباه سازند و بسیار نرم  
می باشد، آن جا که از ازار بند را از  
آن گذراند جای گشاد شلوار که  
بند شلوار را از آن گذراند. (عربی  
آن نیفق می باشد). همچنین: نیفه.  
نیم جامه خواب، پوستین کهنه،  
جامه نرم.

نیم آستین نوعی قبا که آستین های  
آن تا آرنج می باشد و پارچه آن  
زری است و روی لباس های دیگر  
می پوشند.

نیم تاج نوعی تاج که از دیبا بافند و  
به جواهر تزیین کنند، تاج کوچک  
جوادردار.

نیم تن جامه آستین کوتاه و دامن  
کوتاه باشد، ارخالق، جامه  
کوتاهی که تا نیمه بدن را  
پوشاند، جامه های آستین دار که  
مردان و زنان پوشند و دو نوع  
نیم تن در قدیم وجود داشته است  
۱. آن که روی پیراهن  
می پوشیدند و از پارچه پنبه ای بود

## و

وات پوستین، لباس پوستی.  
وَبَرْ جَانُورِيَّسْت شَبِيهٌ گَرْبَهٌ اَمَا دَمْ نَدَارَد  
كَه از پوستین سازند.

همچنین: وَت.

وُخْشَى نَامِ جَامِه‌اَيِ لَطِيفِ مَنْسُوبِ  
بَه وَخْشَ كَه شَهْرِيَ اَسْتَ در  
مَاوَرِ النَّهَرِ در نَزَدِيْكِ بَدْخَشَانَ وَ  
خَتَلَانَ (اَكْنُونَ در افْغَانِسْتَانَ).

وَرْپُوشَنَه سَرِيْوَشَى مَانَندَ چَادَرَ،  
مَقْنَعَه چَادَرَ زَنانَ. همچنین:  
وَرِيْوَشَه.

وَرَدَكِ دَوْزَى نَوْعَى تَكَهِ دَوْزَى وَ  
گَلَدَوْزَى كَه خَاصِ لَبَاسِ زَنانِ در  
افْغَانِسْتَانَ وَ پَاكِستانَ مَى باشَدَ كَه  
گَاهِيَ بَه هَمَراهَ آيِينَه دَوْزَى اَسْتَ  
كَه جَلوِيَ يَقَه وَأَسْتَينَهَا وَ پَايِينَ  
دَامَنَ لَبَاسَ رَا با نَخَهَايِ رَنَگَى وَ  
پُولَوكَ يَا مَلِيلَه نقَشَ مَى انْدازَنَد.

وَرَنَگَ آرَايِشَ پَوْسَتِينَ وَ جَامَه،  
تَكَهَايِ كَه بَرِ جَامَه دَوْزَنَد، وَصَله وَ

وَادِيجَ شَلَواَرْ مَانَندَيِ رَنَگَارَنَگَ وَ  
أَجِيدَه شَدَه كَه شَاطِرانَ وَ  
پَيَادَه رَوانَ پَوشَنَد. همچنین: بَادِيجَ.  
وَاشَامَه مَعْجَرِيَ وَ روَسَرِيَ باشَدَ  
كَه زَنانَ بَرِسَرِ انْدازَنَد، مَقْنَعَه،  
نوْعَى سَرَانَدَازَ كَه اَفَرَادِ زَاهِدَ وَ  
گَوشَهْنَشَينَ بَرِ سَرِ مَى انْدازَنَد وَ اَنَّ  
را از پَشمِ سَفِيدَ وَ يَا پَشمِ شَترَ  
درِستَ مَى كَنَنَد.

وَالَّنَوْعَى جَامَه اَبْريَشَمى نَازَكَ كَه  
زَنانَ پَوشَنَد.

وَالَّا نَوْعَى باْفَتَه اَبْريَشَمى لَطِيفَ.  
وَالَّه نَوْعَى حَرِيرَ اَبْريَشَمى نَازَكَ،  
پَارَچَه سَفِيدَ خَودَرَنَگَ وَ رَنَگَ  
نَكَرَدَه.

جامه رنگین که در اصفهان  
می بافتند، پرند.

وقایه معجر زنان، نوعی چادر  
ابریشمی یا پنبه‌ای که زنان  
محترم شرق بر سر می‌انداختند و  
صورت را تا زانو می‌پوشانید.  
ویدار نوعی پارچه نخی به رنگ زرد  
زعفرانی که در نرمی چون ابریشم  
و خز بود و در دهی نزدیک  
سمرقند باfte می‌شد.

ویداری نوعی جامه و پارچه که در  
زمان سامانیان باfte می‌شده است.  
ویوی پارچه، جامه.

ویل پوششی شبیه کت اما بدون یقه  
و جلو باز با تکمه‌های زیاد از بالا  
تا پایین و آستین‌دار از محمل و  
سرآستین‌ها، یقه و لبه‌های جلو  
گاهی در طرف روی سینه را  
ملیله‌دوزی و غیره می‌کنند.

پینه لباس، سجاف جامه که بر  
دور گریبان، سرهای آستین و دور  
دامن از پوست که بسیار مشهور  
بوده است.

وش نوعی پارچه ابریشمی گلدار،  
شمه دستار، دنباله دستار، نوعی  
اطلس که آن اطلس‌وشی گویند،  
دیسایوش (وش شهریست در  
ترکستان).

وشاح کمربند پهن چرمی مزین به  
جواهر که زنان ثروتمند در گذشته  
از دوش تا باسن حمایل می‌کردند.

وشق جانوریست شبیه روباه که از  
پوستش پوستین سازد جامه  
ساده بی‌است. همچنین: وساق.

وشمک کفش چرمی.  
وشی نوعی جامه ابریشمی لطیف  
گلدار که گاهی آن را زرد دوزی  
می‌کردند در شهر وش بافند

بافته شده باشد.	هجری نوعی پارچه.
هلاهل پارچه لطیف و نازک.	هدم جامه کهنه.
هم‌لخت نوعی کفش چرمی.	هزارمیخ نوعی جامه فقرا که به رشته‌های کنده جابه‌جا دوزند، خرقه درویشان نوعی پوشش برای جنگ. همچنین: هزارمیخی.
هنگفت پارچه ساده و هموار و سخت بافته شده و ضخیم، نوعی بالاپوش زنان.	هزارمیخی نوعی خرقه و کلاه.
هیش پارچه از کتان که بیشتر در هند بافند.	هفت‌کار پارچه‌ای که از هفت رنگ

## گی

یکتا جامه بی‌آسترو.

یک‌تهی جامه یک‌تو (یک‌لا)  
چنان‌که در گرما پوشند، زیر  
پیراهنی زنان، پیراهن.

یک‌لخت کفشه که دارای یک  
پارچه چرم باشد.

یکون نوعی جامه از حریر رنگارنگ.  
یل آرخالق، نیم‌تنه، نوعی پوشش  
ویژه زنان که از پارچه نسبتاً کلفت  
می‌دوختند و دارای آستین بود  
مانند ڑاکتهای امروزی.  
همچنین: یلی.

یلک کلاه ملوک و پادشاهان، نیم‌تنه  
خاص پادشاهان که فراخ  
آستین‌های بسیار گشاد و بلند،  
جلیقه کوتاه آستین‌دار، کلاه  
گوشی ویژه پادشاهان.

یلمه نوعی جامه پوشیدنی دراز که

یخن یقه در زبان فارسی دری.

یرمغان پارچه پشمی بهادر (معرب  
کلمه ارمغان)، پارچه ابریشمی را از  
آن روی بدین نام خوانده‌اند که  
غالباً آن را به رسم هدیه و تحفه  
به یکدیگر می‌داده‌اند.

یوندج چرم سیاه (معرب رنده).

یزدیات نوعی پارچه بسیار لطیف و  
فاخر که در شهر بخارا در زمان  
سامانیان تولید می‌شده است.

یسال تاجی که از گل و ریاحین  
بسازند و روزهای عید و جشن و  
سرور بر سر گذارند.

یشمہ چرم و پوست خام که به  
وسیله مالش دست آن را نرم کرده  
باشند. همچنین: تیماج - پرنداخ.

یغناغ کلاه زردوزی شده.

یقه گریبان.

قبا نيز گويند.  
 يلو دستار کوچکی که دور سر بندند  
 يهودانه پارچه زردی که يهوديان بر  
 جامه خود از جهت امتياز با  
 مسلمانان مى دوختند تا از  
 مسلمانان شناخته شوند.  
 يمنی نوعی پارچه نقش دار رنگارنگ  
 در استان خراسان.  
 كه در يمن مى بافند.



## منابع و مأخذ

- غیبی، مهرآسا. ۱۳۸۵. تاریخ لباس. چاپ اول. تهران: انتشارات هیرمند.
۱۳۴۹. پوشاسک ایرانیان از چهارده قرن پیش از آغاز دوره شاهنشاهی پهلوی. تهران: وزرات فرهنگ و هنر.
- ضیاءپور. ۱۳۴۹. پوشاسک باستانی ایرانیان (از کهن‌ترین زمان تا آغاز شاهنشاهی ساسانیان. تهران: اداره هنرهای زیبا و موزه‌ها.
- معین، محمد. ۱۳۵۷. فرهنگ برهان قاطع، محمد حسین ابن خلف تبریزی. تهران.
- پوشاسک زنان از کهن‌ترین زمان تا آغاز شاهنشاهی پهلوی، ضیاءپور، تهران وزارت فرهنگ و هنر، بی‌تا.
- تاریخ پوشاسک ایرانیان (از ابتدای اسلام تا حمله مغول)، دکتر محمدرضا چیتساز، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- تاریخ لباس، روت ترنر ویل کاکس، ترجمه شیرین بزرگمهر، انتشارات نوین، چاپ ۱۳۷۲.
- فرهنگ البسه مسلمانان، رینهارت دزی، ترجمه حسین علی هرونسی، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۹.
- فرهنگ معین، تالیف دکتر محمد معین، ۱۳۶۲.
- فرهنگ دوجلدی عربی - فارسی لاروس، تالیف دکتر خلیل جر، ترجمه حمید طبیبیان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

- فرهنگ امیرکبیر، تالیف علی‌اصغر شمیم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳.
- فرهنگ آندراج، تالیف محمد پادشاه، زیر نظر دکتر محمد دبیرستانی، تهران، خیام ۱۳۵۵.
- فرهنگ جهانگیری، تالیف میرجمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی، مشهد دانشگاه فردوسی ۱۳۵۴-۵۱.
- فرهنگ صحاح الفرس، تالیف محمدبن هندوشاه نج giovani، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶-۱۵.
- فرهنگ نفیسی، تالیف علی‌اکبر نفیسی (نظم‌الاطباء) تهران، انتشارات خیام.
- لغت فرس، تالیف اسدی طوسی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۵۶.
- لغت‌نامه، تالیف علی‌اکبر دهخدا، تهران، چاپخانه مجلس، و دانشگاه ۱۳۵۲-۱۳۶۲.
- مجمع الفرس، تالیف محمدبن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری تهران ۱۳۱۴.
- فرهنگ تحفة الالباب، تالیف حافظ سلطان علی اویهی هروی موسسه چاپ و اسکارات استان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵.
- سرمه سلیمانی، تالیف تقی‌الدین اوحدی بليانی، مرکز نشر دانشگاهی تهران ۱۳۶۴.
- فرهنگ عمید، تالیف حسن عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۴.
- مجله چیستا، سال چهارم شماره ۵، ۱۳۶۵، به کوشش، جمشید صداقت‌کیش.
- فرهنگ غیاث‌الغات، تالیف غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین‌بن شرف‌الدین رامپوی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- فرهنگ جعفری، تالیف محمد مقیم تویسرکانی مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۲.
- دیده، دست و دل، تالیف ناهید امیری مشهد ۱۳۸۲ انتشارات به نشرآستان قدس رضوی.

یادداشت‌هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، تالیف دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱.

واژه‌های فارسی عربی شده، تالیف السید شیر، ترجمه حمید طبیبیان انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۶.

فرهنگ فارسی دری، دری فارسی، تالیف ورز خاچاطوری پارسادانیان انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.

فرهنگ انجمن آرا، تالیف رضاقلی هدایت طبرستانی، به اهتمام عبدالله منشی طبری، تهران ۱۲۸۸ ه. ق.

۰۹۳۸۴۳۳۱۷۴۵

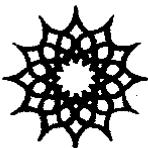




# **A Dictionary of Clothes and Costume in Iran**

**(From Ancient Time to Pahlavi Period)**

**Nassim Company**



**Institute for Humanities  
and  
Cultural Studies  
Tehran, 2012**